شاه اسمعیل صفوی

مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی

شاه اسمعیل صفوی

(اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی)

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی

انتشارات ارغوان

تهران خیابان جمهوری اسلامی کوی یگانه

ناشر ـ انتشارات ارغوان ـ خیابان جمهوری ـ کوچه ممتاز

شاه اسمعیل صفوی

مجموعه

اسناد ومکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی

به اهتمام :

دکتر عبدالحسین نوائی

چاپ اول ـ بنیاد فرهنگ ایران

(مؤسسه مطالعات وتحقیقات فرهنگی)

چاپ دوم انتشارات ارغوان

چاپخانه ارژنگ ۱۳۶۸

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

فهرست مطالب

پیشگفتار

هیچ ملتی نمی‌تواند خود را از گذشته جدا دانسته و تنها در غم حال و نگرانی آینده باشد. اقوام و ملل نیز چون افراد بشر هریك گذشته‌ای دارند متضمن فرازها و نشیبها و فتحها و شکستها، حوادث مساعد و پیشامدهای ناگوار و جنگها و انقلابات و خلاصه دوران‌های درخشان ثروت و شکوه یا روزهای تاریك فقر و بدبختی. هریك از این حوادث و عوامل درروحیهٔ افراد آن ملت تأثیر شگرفی می‌گذاردکه در تکوین حوادث آتی سخت مؤثر است و چه بسا که حوادث آینده معلول قهری حوادث و عوامل گذشته‌بوده است و این همان است که جبر تاریخ خوانده می‌شود.

بنابراین هر قوم و ملتی از پرداختن به تاریخ گذشتهٔ خود ناگزیر است. ولی تاریخ باید آئینهٔ‌تمام‌نمائی از حقیقت باشد نه نموداری از اغراض و نظرات و استنباطات خاص مؤلف یا التقاطاتی از نوشتهٔ دیگران بدون هیچگونه نقد علمی. براین اساس بسیار روشن است که با وجود کتب فراوان در رشتهٔ تاریخ هنوز جهان تاریخ و ادب ایران به کتبی که اصالت و صحت معنای تاریخ در آن رعایت شده باشد نیاز بسیار دارد.

آنچه از منابع یونانی و سریانی و رومی و اروپائی در زمینهٔ تاریخ

ایران پیش از اسلام آمده وآنچه از منابع عربی و ترکی و اروپائی در بارهٔ تاریخ بعد از اسلام نوشته شده پر است از اغراض سیاسی واجتماعی و مذهبی و آنچه ایرانیـان خود در این زمینه پرداخته‌اند پـر است از افسانه‌هـا و قصه‌پردازیها . بگذریم ازآنکه چگونه مؤلفین ایرانی به مناسبت اقتضای‌زمان و رعایت تمایلات اربـاب بی‌مروت دنیا و تـرس از مصادر قدرت و طمع به کیسهٔ صاحبان زور و زر حقایق را وارونه جلوه داده و سفاکیها و سنگدلیها و تاخت و تازهای مـوحش را عنوان مصلحت و سیاست بخشیده و به استدلال «الملك عقیم» یا «ارباب‌الدول ملهمون» فجایع و رذایل اعمال از کشتارها و کله‌منار ساختنها و قتلها و غارتها را در زرورق عبارات به صورت « فتوحات یا حسنات اعمال» بر صفحهٔ تاریخ ثبت کـرده‌اند و بـدبختانه صفحات کتب تاریخ ما پر است از این حق‌کشیها و ظالم‌پروریها .

چنین تواریخی هرگز نمی‌تواند جوابگوی شوق و عطش مردمی باشد که به گذشتهٔ خویش خـواه از نظر اطلاع خـواه از لحاظ تحقیق و انتقاد دلبستگی دارند . بنابراین باید به دستیاری اهـل نظر در نگارش تـواریخ مربوط به ایران تجدید نظری اساسی رعایت گـردد و تواریخی نوشته شود عاری‌از تعصب وجانبداری وصرفاً مبتنی براسناد ومدارك تاریخی. خوشبختانه توجهی که در سالهای اخیر بدین مطلب پر ارزش شده و تشکیل کنگرهٔ تاریخ و اجتمـاع ایـران‌شناسان و تهیهٔ تـاریخ دقیق و صحیح ایران که به امر شاهنشاه آریامهر در دست تدوین است نوید می‌دهد که تحولی اصولی و ژرف در این زمینه پدیدآید .

اما نوشتن تاریخ بر اساس مـدارك و اسناد تاریخی مستلزم کوششی است همه جـانبه چـه داخل چـه در خـارج کشـور بـرای جمـع آوردن اسناد و مدارك تاریخی از سنگ‌نبشته‌ها و آثـار هنری گرفته تا یادداشتها و نـامه‌ها و کتابها و دفـاتر رسمی و دولتی و امثال آن . و بـرای این کار

همچنان که در دیگر کشورها رسم است باید سازمانهائی بصورت «مراکز تحقیق» یا «مراکز اسناد» بوجود آید و بتدریج سوابق تاریخی و هنری ملی به صورت صحیح بایگانی شود و آنچه در نزد دیگران عنوان «آرشیو» یافته است در کشور ما نیز ایجاد گردد. چه تا کنون در کشور ما بدین امور کمتر توجهی می‌شده و هنوز هم این‌گونه اسناد درچشم ما ایرانیان آن اهمیت شایسته و درخور را نیافته است حتی‌کسی به جمع‌آوری اسناد ومدارك مکتوب مانند نامه‌ها و فرمانها برنخاسته و این نوع نامه‌ها و اسناد درجلون کتب و رسالات و جنگها پراکنده است و اگر هم کسی به جمع آن توجه کرده است از لحاظ نمونه انشا و ارائهٔ قدرت ترسل و یا جمع آثار قلمی فلان نویسنده بوده‌است نه از لحاظ توجه به اهمیت تاریخی و ملی آن.

اندیشهٔ جمع آوری مدارك و اسناد مکتوب تاریخی از دیرباز مرا به خود مشغول می‌داشت و به سائقهٔ همین شور و شوق، از بیست و اندی سال پیش بدین کار همت گماشتم و نخستین‌قدم من در این راه انتشار مقالاتی بود در مجلات اطلاعات ماهیانه و یادگار بر اساس نامه‌های تاریخی به منظور نشان دادن ارزش تاریخی آن اسناد. تا اینکه در سال ۱۳۴۱ توفیق الهی رفیق شد و من توانستم مجموعه‌ای از این اسناد را تحت عنوان «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه‌اسماعیل» به دستیاری بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر سازم. خدای را بر این توفیق که عنایت فرمود سپاس می‌گزارم و از این‌که خدمت ناچیز من در پیشگاه ارباب فضل وهنر مقبول افتاد احساس سرفرازی می‌کنم.

اینك کتاب حاضر که قسمت دوم از مجموعهٔ اسناد و مکاتبات است همراه با یادداشتهای مختصری درباب اسناد به آستان بزرگان دانش وبینش تقدیم می‌گردد. این‌کتاب درحقیقت مجموعهٔ مستقلی است از اسناد و مدارك مربوط به زندگانی شاه اسماعیل صفوی سردودمان صفوی. این سخن نه از

بابت تفاخر است بلکه عذری است در پیشگاه اهل نظر که بر لغزشهای آن ببخشایند و از اشتباهات آن در گذرند و مرا در تکمیل و تصحیح آن یاری فرمایند. چه در این باره کتابی از این سیاق تألیف و تصنیف نشده بود و رهنما و رهبری وجود نداشت و به همین جهت خود می‌دانم که این مجموعه سخت ناقص است. بضاعت ناچیز علمی و عدم دسترسی به کتب و نداشتن فرصت کافی و نبودن امکانات مالی و اداری برای تحقیق در کتابخانه‌های ترکیه و اروپا مانع از آن گردیده است که این مجموعه به کمالی که مورد نظر ارباب دانش است نزدیك شود.

شش سال پیش، هنگامی که مجموعهٔ اسناد ومکاتبات تاریخی در شرف انتشار بود، در مقدمهٔ کتاب با این عبارات، صمیمانه ازهموطنان ارجمند، خاصه ازاهل نظر درراه تألیف مجموعه‌ای کامل از اسناد تاریخی چنین‌استمداد کردم.

« منابع و مآخذی که در دسترس بنده بود بسیار محدود بوده و مسلماً بسیاری از مکاتیب این دوره در این مجموعه نیامده است. در این مورد نیزچشم انتظارمن به کرم ولطف اصحاب فضل و مطالعه می‌باشدکه اگر به مکتوبی مربوط بدین دوره برخورند یا باارسال رونوشت مکتوب یا با ارائهٔ مآخذ و اشاره بدانها مرا در تکمیل این مجموعه یاری فرمایند» اماز آن تاریخ تا کنون نه تنها هیچکس مرا در این راه یاری ننموده و گرهی از کار من نگشود و به ارسال یادداشتی یا ارائهٔ مأخذی برمن منت ننهاده بلکه ضنت‌ها و تنگ‌نظریها موجب گردید که بسیاری از نسخ در دسترس من قرار نگیرد و این علل که به اشارتی از آن گذشتم مانع گردید که‌این کار در مقیاسی وسیعتر و صورتی کاملتر انجام پذیرد.

در یادداشتهای مختصری که همراه هر نامه آورده‌ام کوشش شده است که حیات‌پرحادثه و زندگانی پرجوش وخروش شاه‌اسماعیل اول که حقاً

برگردن ایران و ایرانی حقی عظیم دارد شرح داده آید و به زوایای تاریخ ظهور دولت صفوی ولو به اختصاری هر چه تمامتر اشارتی رود . ولی با اینکه سخت کوشیدم ، توفیقی چندان نیافتم چه بحث در بارهٔ خاندان صفویه دریائی است ناپیدا کرانه خاصه در بارهٔ شاه اسماعیل اول که قیام وی بسر اثر عظمتی که داشته در زیر پرده‌ای از ابهام پوشیده شده‌است و هنوز نکاتی از آن روشن نگردیده و در این مختصر مجال آن نبود که بدین نکات اشاره شود .

با این همه امید من به کرم و بزرگواری اهل نظر آن است کـه از نقص گناه درگذرند و کمال سر محبت نگرند و همتم بدرقهٔ راه کنند . چه من نوسفری هستم که با پائی ناتوان راهی سخت دراز و سنگلاخ در پیش گرفته‌ام و خود می‌دانم که اگر نظر عنایت ارباب دانش چونان چـراغی فرا راه من نباشد هرگز بدان منظر عالی نتوانم رسید.

اکنون که مقدمه به پایان رسید ، جا دارد بلکه بر من فرض است که از عنایت و لطف جناب آقای‌دکترخانلری استاد محترم تشکرکنم‌که با صدور اجازهٔ چاپ این کتاب در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ بر بنده منت نهادند و باید بگویم :

بر بنده نهاد لطف او بار گران   من‌بنده‌زشکرعاجزم‌چون‌دگران

همچنین باید تشکر کنم از دوست‌ارجمندم عبدالوهاب‌کلانتری که همه وقت مشوق من درتهیهٔ این مجموعه بوده‌اند وصمیمانه بایداعتراف‌کنم‌که اگر تشویق‌او نبود پس‌از انتشار نخستین قسمت از این‌اسناد درسال ۱۳۴۱ دنبالهٔ کار را رهاکرده و دفتر و خامه را به کناری‌نهاده‌بودم راستی راکه دوش من زیربار منت اوست . خداش در همه حال از بلا نگهدارد .

تهران ۲۳ دی‌ماه هزار وسیصد وچهل‌وهفت شمسی

دکتر عبدالحسین نوائی

فرمانی از
الوند پسر یوسف پسر اوزون حسن آق قویونلو

فرمانی که بلافاصله پس از این سطور متن آن از نظر خوانندگان می‌گذرد از امیر آق قویونلو، الوند پسر یوسف پسر اوزون حسن است. دربارهٔ واگذاری موضع نهرامس گلپایگان به‌جلال‌الدوله‌جابر را ازاعقاب جابر انصاری و از اجداد خاندان جابری انصاری اصفهان.

این فرمان بر کاغذ خان‌بالیغ یك پارچه‌ای است به طول دو متر و به تعلیق اعلی نوشته شده است و من اصل آن را درخاندان جابری به‌اصفهان دیدم.

چون از دوران آق قویتلو کمتر سندی باقی مانده و فرمان مذکور از لحاظ نمایاندن طرز صدور و نحوهٔ انشاء بسیار جالب بـود به ذکـر آن مبادرت رفت ولی علت اصلی از انتخاب این سند، اسامی و تعداد مالیاتها و عـوارضی بود که مردم می‌پرداختند ودر این نامه به تفصـیل ذکر شده است. هرچند که بعضی از عوارض مثل دندان بها و نعـل بها و امثال آن هنوز در این سند ناگفته مانده.

سجع مهر فرمان الوند میرزا چنین است:

«المستعین بعنایة الملك المنان الوندبن‌یوسف بن حسن بن علی بن عثمان»

سوادی از این فرمان تاریخی در «نمرهٔ اول گنجینهٔ انصار» چاپ شده است. گنجینهٔ انصار نشریه‌ای بوده که طبق توضیحی که در صفحهٔ اول آن آمده ماهی دونمره طبع وتوزیع «می‌شده» ومدیرونگارندهٔ «آن‌حاج‌میرزا حسن خان جابری انصاری صدرالادبا» بوده و «نمرهٔ اول» این نشریه «روز ۱۶ شوال ۱۳۲۵ قمری مطابـق شمسی ۱۲۸۵» منتشر شده است. این نمرهٔ گنجینهٔ انصار به ضمیمهٔ کتاب بدایع و نوادر از طرف آقای علی انصاری به من عنایت شد و این جا صمیمانه از ایشان تشکر می‌کنم.

ابوالمظفر الوند بهادر سوزومیز

شکرانهٔ نعمت عظمای سلطنت و جهان داری و سپاس مکرمت کبری خلافت و کامکاری موارد موائد کثیرالفوائدش به‌آیهٔ مراحم وملاطفات وهو الذی‌جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم‌فوق بعض[1]درجات مزین ومحلی گشته به تأکید امر جلیل‌القدر ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[2] و تشیید ارکان هل جزاء الاحسان الاالاحسان [3] میسر و مقدرگردد و نهال اقبال وگلبن آمال را به اجراء ماء معین فضل و افضال سیراب داشتن موجب نضارت بساتین حشمت وجلال ومستدعی طراوت حدایق مکنت و اجلال است . هرآینه در ایام‌فرخنده‌انجام سلطنت روز افزون ودر زمان خجسته اوان خلافت همایون بر حسب اشارت بـا بشارت واخفض جناحك لمن اتبعك [4] من المؤمنین جمعی‌که به ترتیب مصالح‌خدام و مهام عالی مقام وتقدیم مراسم نظم مناظم انام سعی جمیل مبذول و مصروف می‌دارند و فواید جلیله و اخلاق جمیلهٔ ایشان موجب رفاهیت خواص و عوام و باعث اسعاف مطالب جمیع مهام است و به مقتضی ان لله تعالی عباداخلقهم لمصالح الخلق حق اهتمام از مآثر اعمال وشعائر خصال ایشان برصحایف روزگار اشهاد پذیرد به‌لواحظ عنایات ممتاز وبه لوازم مکرمات ایشان را سرافراز می‌داریم و ازاین‌فرقهٔ

۱ـ سورةالانعام ۱۶۵، ۲ـ النحل ۹۲، ۳ـ الرحمن ۶۰ ، ۴ـالحجر۸۸

جلیل‌القدر بعضی که با وجود خصایل حمیده‌وشیم پسندیده به عبودیات‌لایقه و خدمات فایقه‌امتیاز داشته‌باشند به‌مزیدعنایت و وفور مرحمت عزاختصاص می بخشیم و چون در اتصاف به مکارم این اوصاف و در تحلی به نعوت اسلاف آثار رشد و رشاد و انوار ذکاء و سداد از لوایح احوال و صفایح اعمال عالی‌جناب وزارت مآب سعادت‌ایاب معالی‌قباب رفعت دثار دولت آثار معارف شعار ، عمدة الاکابر فی العالم ، دستور الوزراء فی العجم ، مستجمع مکارم الاخلاق کریم الذات و الاوصاف فی الآفاق ، المختص به عواطف الملك الالله ، خواجه جلال الدوله خضر شاه اعلی الله تعالی شأن وزارته و معالیه ظاهر و باهر است عواطف و عوارف بی دریغ شامل حال او فرموده موضع نهرامس از اعمال جردبادقان که به موجب فرمان همایون ما که قبل از این شرف نفاذ یافته به سیورغال مؤبدی آن عالی‌جناب مقرر است مجدداً به همان دستور در وجه سیورغال مؤبدی وانعام سرمدی اوشفقت فرمودیم ودانسته ودربسته ارزانی داشتیم و ترفیه معاف و مسلم و حرز الخان [۱] (؟) و مرفوع القلم و ممنوع القدم گردانیدیم . حکام و عمال و کلانتران و کدخدایان ولایت مذکوره باید که به علت مال و جهات و اخراجات و خارجیات و عوارضات حکمی و غیر حکمی از علفه و علوفه وقتلغا و بیکار و شکار و الاغ والام وساوری‌وساچق وپیش‌کش و زرچریك و پیاده و مشتلق و احداث و سرشمار و خانه شمار وبام بردار و دست‌انداز و عیدی و نوروزی و حق السعی عمال و عشر و رسم الصدارة و رسم الوزارة و غله طرح و ابتیاعی و حرز و مساحت و رسم‌الحرز والمساحت و اضافه و تفاوت تسعیر و تقبل و صد دو و صدیك و صد چهار و رسوم داروغگی و مرسوم کلانتر و ممیز و صاحب جمع

۱ ـ شاید : ترخان

و شیلان بها و سفره بها و سلامانه و اخراجات قلاع و طوایل و جوقگاه و مرغ و گوسفند و قلان و قبچور ویرغو وسرغو و سایر تکالیف دیوانی و جمیع مطالبات سلطانی و آنچه اطلاق مال و خارج بر آن توان کرد به هر اسم و رسم که باشد حکمی و غیر حکمی مزاحم نشوند و به علت استصوابیات تعرض نرسانند وازجمع مال وبنیچه خارج وموضوع ومفروز دانند و به هیچ وجه از وجوه به قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر حوالی بر آن جا نکنند و مطالبتی ننمایند و قلم و قدم کوتاه و کشیده داشته پیرامون نگردند و طمع و توقع ننمایند و این عارفه را در ید او و اولاد او نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب انعام مخلد بردوام و اکرام مؤبد مالاکلام دانسته رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت گردانند و از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شمرند . براین جمله روند وهرساله نشان وپروانهٔ مجدد نطلبند و چون به توقیع رفیع منیع اشرف اعلی موشح و موضح و مزین و محلی گردد اعتماد نمایند . فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه انالله سمیع علیم[1] خلاف کننده در معرض لعنت و سخط الهی تعالی شأنه وملائکه و انبیا و من سعی فی ابطاله فعلیه لعنةالله و الملائکة و الناس اجمعین فیسنة اربع وتسع مایه .

---

۱ ـ سورةالبقرة ۱۷۷

نامهٔ

الوند میرزا آق‌قویونلو به سلطان بایزید ثانی

درجلدنخستین کتاب این نامه و جواب آن به عنوان مکاتیب سلاطین آق قویونلو درج شده است . ولی ازلحاظ ربط کامل آن به تاریخ شاه اسماعیل وبرای آنکه سلسله مکاتبات ووقایع گسسته نشود ، دراین جلد نیز نقل گردید، بدون توضیح مجددی دربارهٔ سلطان بایزیدثانی و الوندبیك بن یوسف بیك بن اوزون حسن و علاقمندان می‌توانند به‌کتاب جهان‌آرای قاضی غفاری و احسن التواریخ حسن روملو و عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیك منشی و تواریخ عثمانی من جمله «تاریخ ترکیه» سرهنگ دولاموش و « ترکیه » تألیف ژوانن و احسن التواریخ تألیف فرید بیك و « سلطان محمد فاتح » تألیف بابینگر مراجعه نمایند وهمچنین به جلد نخستین اسناد و مکاتیب سیاسی .

حمدی که مستوجب نوید حصول منی و نیل حاجات شود و شکری که مستجلب مزید فواید موايد مرادات گردد و ثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلای مقامات شود و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و التفات شود ، نثار بارگاه پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات و تفصیل حقایق موجودات از اعلی علیین جنات بر نطع خاك درانداخت و باز به مقتضای من لم یولد مرتین لم یلج السموات از حضیض و هبوط تنزلات بر سطح افلاك بر آورد تا از قوس وجوب و امکان دائره ساخته برساحت کون و مکان طواف نماید . «نفس تنزل نگر که عین ترقی است» . سبحان من تنزه ذاته عن‌الزوال و تقدس صفاته عن الانتقال و ورود درود نامحدود بر آن سائر فضای دنی فتدلی [1] وطائر هوای قاب قوسین اوادنی[2] وصاحب سر فاوحی الی عبده ما اوحی [3] علیه من الصلوات اعلاها و من التحیات اسناها و من‌التسلیمات انماها و بر آل و اصحاب او باد .

اما بعد در این ولا عنقای آسمان عزت و سیمرغ قاف همت‌همای آشیان دولت و طوطـی شکرستان همت و طائر فرخنده [فال] و همای همایون بال .

---

۱ تا ۳ ـ سورةالنجم آیات ۸ تا ۱۰

چو طوطی شیرین مقالی که افتد
بود پر و بالش ز احوال حاکی
چو آن کوکب سعد علوی که درسیر
کند منزل خویش. در برج خاکی

یعنی برید نوید اعلی حضرت خورشید رتبت جمشید صولت ابوت مرتبت خلافت منزلت سلطنت پناه جم جاه سلیمان‌مکان گیتی ستان عالم‌مدار فلك اقتدار خاقان اعظم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب و العجم ، ملاذالخواقین فی‌العالم ، خلیفةالله فی‌الارضین و ظل‌الله علی‌کافة المسلمین، قهرمان الزمان جلال‌السلطنة و الخلافة و العدالة والنصفة والعظمة و الاقبال سلطان‌بایزید خان‌مدالله تعالی ظلال‌سلطنته ورأفته‌علی‌قاطبةالمسلمین وابدمیامن خلافته وعدالته علی كافة المؤمنین وهو معتمدالسلطنة العلیة و مؤتمن الدولة الخاقانیة و مقرب الحضرةالسلطانیة محمود آقا چاوش باشی زیدت دولته رسید . بیت :

به دستش یکی نامه کز لطف آن — شده عالمی را معطر مشام
چو اوراق گردون منقش به نجم — نجومش روانه ز مشرق به شام

اعنی‌منشور حیات‌بخش جاودانی‌وتوقیع سعادت‌رسان دوجهانی‌ومثال عدیم‌المثال واجب‌الاتباع والامتثال و طغرای ملك آرای جهان‌گشای مقرون به درر مواعظ خسروانه و مشحون به لآلی نصایح پادشاهانه‌کالوحی النازل من‌السماء والغیض الوارد من افق‌الغرا الی‌جوالهوا عز ظهور وسمت ورود یافت الحمدلله‌الذی انزل علی عبده‌الکتاب[1] بیت :

۱ــ سورة الکهف ۱

کلك تو بارك‌الله بر ملك دین گشاده

صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی

و اصناف الطاف و آلاف اعطاف که در مضامین خطاب شریف و کتاب منیف مندرج بود بر خواند و از رشحات اقلام گهر بار و لمعات کلام سحر آثارش چشم عقل و دیدهٔ خیال منورگردانید . در مقابل خدمات عنبر شمیم بلا نهایت و تحیات عبهر نسیم بلا غایت از کمال اخلاص و اختصاص مبلغ و مهدی داشته رجای واثق از حضرت رب‌الأرباب ومسبب الأسباب آن که قواعد سلطنت و دین داری و معاقد خلافت و کامکاری به وجود شریف اعلی حضرت خداوندگاری لازال شموس سلطنته علی مفارق السلاطین و الخواقین ممدودا ممهد و مشید باد . مصراع :

این دعا را زهمه خلق جهان‌آمین باد .

هذا معروض ضمیر منیر خورشید تنویر اکسیر تأثیر آن که اشارت عالی که در باب اتفاق اساطین بایندریه شرف ظهور پذیرفته بود به گوش جان و سمع قبول تلقی نمود . اگر حضرت سلطنت شعاری عمی قاسم بك و حضرت مملکت مداری اخوت شعاری میر مراد جعلهما الله تعالی علی سبیل‌الوفاق و وفقهما رفع اهل‌الشرك والنفاق ، حسب اشارت جهان مطاع به دفع و رفع جماعت ضال و مضل اوباش قزلباش خذلهم الله و قهرهم اتفاق نمایند فهوالمراد و الاتوکل به عون عنایت الهی و یمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده توجه به قلع و قمع آن قوم نابکار و آن گروه بی‌شکوه بدکردار در خواهد شد و چون از مبدأ حال دست تشبث واعتصام به اذیال شفقت و امتثال عاطفت آن حضرت زده توقع که من کل الوجوه ظاهراً و باطناًهمم علیه دریغ نفرمایند تا به توفیق ربانی و تایید سبحانی‌و

عنایت آن حضرت ابوت مکانی مــزارع روی زمین از بــذر ضلالت آن جماعت پاك گردد و بوستان شریعت غرای نبوی و گلستان ملت زهــرای مصطفوی از آب عدالت سیراب و سر سبز گردد و سریر خلافت بایندریه در قبضهٔ تصرف در آید . زیاده اطناب نرفت .

ظل ظلیل سلطنت و خلافت و اقبال بر مفارق اسلام و اسلامیان مخلد و مبسوط و مستدام باد بالنبی و آله الأمجاد[1] .

۱ـ منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۵۲ ــ ۳۵۱

جواب

سپاس بی‌قیاس مرخدای را جل جلاله و عم نواله که بعد از تکمیل وجود انسانی محبت روحانی را در عالم جسمانی به ظهور آورد و گوشه نشینان حضیض خاك را خبیر از سیارگان اوج افلاك گرداند و خواص آن را صاحب علم و علم آدم نمود و به علم جزوی به کلیات امـور صاحب وقوف ساخته با فرمـان و جعلناکم خلائف [1] سرافرازی بخشید و درکنه ذات احدیتش تعالی شأنه و کمل برهانه عقول عشرهٔ خرده بین را عاجز و سرگردان ساخت . بیت :

سبحان مـن تحیر فی ذاته سواه

فهم خرد به‌کنه‌کمالش نبرده راه

و صلوات نامیات و تحیات زاکیات نثار مرقد آن خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی علیه‌التحیة والثنا با بزرگی ذات کامل الصفاتش درحقیقت معرفةالله به اعتذار ما عرفناك حق معرفتك مقر و معترف گشته سالکان طریق رشاد را به حسن ادب ارشاد فزود تا هیچ فـردی لاف از محرمی مکمن غیب و رازداری سراپردهٔ لاریب نزده گدا و شاه به این

---

۱ ـ سورهٔ یونس ۱۴

رسم و راه پوییده نه این را رنجش از گلیم سیاه نه آن را نازش به تخت وکلاه[1] . [هر یك از رنگ در پوید و غرور دیو پر غرور اندیشد .][2]بیت :

به گیتی گدائی و شاهی ز تست

همه روزی مرغ و ماهی ز تست

گویان به نعم بی غایة ربانی و کرم مالانهایهٔ سبحانی شاکر بود بالجمله از مائدهٔ ولئن شکرتم لازیدنکم [3] فائز و بهرمند باشند .

و بعد در این وقت که نسرین و ریحان جنت سرشت و یاسمین بستان هشت بهشت و سنبل مشك پیوند و بنفشهٔ کوه الوند اعنی کتاب مستطاب عنبر بار و خطاب خورشید نقاب عبهر نثار که از جانب اعلی جناب سلطنت مآب فلك بارگاه رفعت دستگاه سعادت آیات معدلت غایات جمشید شوکت فریدون رایت اسکندرمکنت دارادرایت ، ظل رحمان‌لطف یزدان . بیت :

شهنشاه ایران خدیو عجم	خداوند ملك و سپاه و علم
سر افراز آفاق الوند شاه	ولایت ستان و ممالك پناه
جهانگیرسلطان‌باعدل‌وداد	تهمتن شکوه و غضنفر نهاد
فروزندهٔ گوهر داوری	فرازندهٔ تخت باینِدری
برآرندهٔ‌تیغ‌خونین‌وچنگ	شکافندهٔ قلب دشمن بجنگ

---

۱ ـ ظاهراً شعری بوده است بدین صورت:

نه این راست رنجش ز بخت سیاه نه‌آن راست نازش به تخت وکلاه

۲ ـ جملات گنگ و بی معنی به‌نظر می‌رسد .

۳ـ سورة ابراهیم ۷

مازال شمس اقباله منصرفة الزوال ومابرح بدراجلاله طالعاً عن مطلع الکمال در خجسته‌ترین اوقات و بهترین ساعـات رسید و مجلس انس و جان را معطر به نسیم وفا و معنبر از شمیم صفا گردانید و از درونش نشیمن جنان تازه و تابان گشته از این جانب نیز به اضعاف مضاعفهٔ آن سلامی که از شرایط ولاجوئی در او مندرج باشد و تحیاتی که روابط اتحـاد به آن مشید و مرتبط گردد به انواع محبت و اصناف مودت ابـلاغ و ارسال داشته همواره‌خواهان ملاقات فائض‌البرکات شناخته نیل آن مرام در اشرف ایام والطف اعوام میسر باد برب‌العباد .

و آنچه در باب عدم‌اتحاد عم‌بزرگوار عالی‌شان تاجاًللدولةوالسعادة والدین قاسم بك[۱] و حضرت مملکت مداری جلال‌الدین مراد بك[۲] زادهما الله قدرهما نسبت به خدام سلطنت مقام رفع الله تعالی مدارج عزه و قدره و حفظ عن‌المکاید‌العدو و غدره نوشته بودند معلوم گشت و بخاطر رسید که هر چند فروغ وداد ایشان چون سراج وهاج خالی از ظلمت زدائی و نور افزایی نیست لکن چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و طائفهٔ بـاغیهٔ قزلباشیه خذلهم‌الله اگرچه شعله‌های آتشین ازکلاه سرخ نکبت‌اندود به‌گیتی در انداخته و چون مجوسیان روزبادگان (؟) آتش پاره‌ها را فرافرق سربر داشته و از پیچش فـوطه‌های کبود جهان را پـر دود ساخته و چـون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده بیت:

---

۱ ــ مقصود قاسم پسر جهانگیر است پسر علی بیك . علی بیك پدر اوزون حسن است و جهانگیر برادر او . الوند نوهٔ اوزون حسن بود .

۲ــ یعنی‌مرادپسریعقوب بیك‌پسراوزون‌حسن. الوندومراد پسرعموی‌یکدیگر بودند. مراد و الوند بعداز منازعات و کشمکشهای فراوان صلح کردند و عراق و فارس به مراد تعلق گرفت و آذربایجان و دیار بکر به الوند .

دمی کوکشد لشکر آن‌نامور به‌تیغی زند گردن تاجور

یقین است که منارهٔ بلند در پیش کوه الوند پست نماید و چون‌کار از مواعظ گذشته و موقوف به توفیق الهی مانده مأمول است که علی‌الدوام با غیرت تام کوشیده وقوت بازو را روی اقدام به حــرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده وتبرا از خویشتن‌داری‌کنان متوکلاعلی‌الله الملك المنان عزم جزم بر قلع و قمع آن فرقهٔ باغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته پیش از آنکه شرار فتنه بالاگیرد ، به اطفاء درکوشند و باشد که بتوفیق الله به خاك سیاه پایمال ساخته نام و نشان آن ملاعین را از صفحهٔ جهان بزدایند و عالمیان را به اخبار مسرت آثار فتح و فیروزی شاد و خرم گردانند و همت بــی همتای همایــون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند و جمهور سادات و علما و مشایخ وصلحا و کافهٔ رعایا و برایای ممالك محروسه را به‌وظایف دعاگویی دولت‌جانبین مشغول دانسته طریقهٔ یك جهتی و اخلاص را مسلوك و سبیل مــراسلات و مکاتبات را مکشوف دارند و از اعلام سوانح حالات عطالت و اغفال‌جایز نشمرند که از این جانب حسب‌الاشاره به وجهی کــه لازم آیــد تقصیری نخواهد نمود . ان شاءالله تعالی .

باقی ایام سعادت و دولت بر وفق مرام احبای عزت و رفعت فزون و مستدام باد برب‌العباد* .

---

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۵۳-۳۵۲

نامهٔ

سلطان بایزیدخان ثانی به حاجی رستم کرد

امیر معظم کبیر مفخم ذوی القدر الأتم و المجد الأشم ملکی الصفات فلکی الذات حارس محاسن الشیم صاحب الطبل و العلم ، المختص بعنایة باری النسم واجر حاجی رستم بیك مکرم دامت معالیه سلام عاطفت پیام که از عنایت شاهی فایض گردد مطالعه فـرمایند و بدانند که مدت مدید که خصومت جماعت قزلباش به ارباب دولت بایندریه به چه انجامید . علی ما هو الواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الأقتدار و معروض عتبهٔ علیهٔ فلك مقدار و حضرت بزرگوار ما نشد. حالیا برای استعلام احوال دارندهٔ کتاب مستطاب قدوة الأقران کیوان چاوش بدان طرف فرستاده شد و اولکای جای شما متصل آن نواحی است و بحقیقت حال تمام معلوم شماست . چون دارندهٔ مکتوب شریف به شرف ملاقات مشرف گـردد از اخبار صادقه و وقایع آن جانب هر چه پیش شما تحقیق پذیرفته است بـه مشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید و این معنی را سبب عنایت شاهانهٔ ما دانید و هر چه معلوم نموده باشند اصلا کم نکرده شیمهٔ صداقت را به ظهور آورید.

تحریراً فی اول الربیعین سنة ثمان و تسعمایه . *

---

* منشآت فریدون بیك ج ۱ص ۳۵۳

جواب

بر رای عالم آرای گماشتگان درگاه گیتی پناه اعلی‌الله شان صاحبه معروض می‌گردد که فرمان قضا جریان نفذه الله الملك المنان با عمدة الأماثل و الأقران کیوان کیوان چاوش زید قدره چون طائر اوج دولت و حمامهٔ برج سعادت شرف نزول یافت و از ورود مسعودش قدر و منزلت افزوده به رسم شکرگزاری[1] گفت : بیت

آفتاب از خاك بر دارد به لطف ار ذره را
هیچ نقصانی نباشد جز کمال از آفتاب

و الحمدلله الذی هدانا لهذا

و آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش لعنهم الله ودمرهم تنبیه فرموده بودند ، قصهٔ آن طایفهٔ باغیه حالا بر این منوال است که به الوند خان گزند رسانیده و از آن جا به‌عراق عجم رفته مراد خان را منهزم و منکسر ساخته ودر عراق عرب‌کار پرناکیان[2] را پرداخته باچراکسهٔ

۱ـ نسخه : شکر گذاری

۲ـ ایضا: بابرکیان ـ مقصودقبیلهٔ پرناك‌است ازترکمانان آق‌قوینلو که‌درفارس و عراق عرب ازقبل سلاطین‌آق قویونلوحکومت داشتند . (رك : فارس نامهٔ ناصری و احسن التواریخ روملو جلد دوازدهم)

مصر[1] مصالحه و اتحاد نموده. و حالا عزیمت دیـار بکر و مرعش داشته[2] احوال ایران از بیداد ایشان پریشان واکثر بلاد ونواحی از ظلم وحیفشان ویران گشته ، امید از فضل یزدان است که قلع و قمع گروه بـاغیان به گرز و سنان غازیان و تیغ خون فشان مجاهدین خـداوندگار اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدر گردد،ان‌شاءالله تعالی . باقی فرمان بر امرعالی مفوض است. *

۱ـ فرمان‌روایان چرکسی‌مصر که درتاریخ‌به‌نام ممالیك برجی‌خوانده‌شده‌اند.

۲ـ یعنی قلمرو علاءالدولهٔ ذوالقدر .

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۵۴ ـ ۳۵۳

شاه اسماعیل مؤسس سلسلهٔصفویه ویکی ازمردان کم‌نظیر و پرجوش وخروش ایران بلکه جهان است . وی در صبح روز سه شنبه ۲۵ماه رجب سال ۸۹۲ دیده به جهان‌گشود و « بدو دولت قزل باش» و «طلوع نیرشاه اسماعیل» ماده تاریخ تولد وی گردید .

از طرف پدر چنان‌که همه می‌دانند نسب وی به شیخ‌صفی‌الدین‌اسحق اردبیلی عارف معروف (۷۳۵ ـ ۶۵۰)می‌رسد و از جانب مـادر به ترکمانان آق‌قویونلو و سلاطین عیسوی مذهب طرابوزان به نام امپراطوران کومنن ، خاندان کومنن از سال ۱۰۵۷ میلادی در طرابوزان ازبنادر دریای سیاه مستقرشدند و تاسال ۱۴۶۰ م . بر شهر طرابزون و اطراف‌آن سلطنت‌گونه‌ای داشتند . در این سال ، سلطان محمد فاتح سلطان ترك بساط آنان را بر چید و داوید آخرین امپراطور کومنن Comnène را با زن و هشت پسرش به استانبول فرستاد و کمی‌بعد به دستور سلطان داوید و پسرانش (غیر ازکوچکترین آنان که اسلام آورد) کشته شدند و هلن زن امپراطور با چشمی گریان جسد شوهر و هفت فرزند خود را به خاك سپرد .

امرای آق‌قویونلو با این‌خاندان مناسبات‌نیکوئی‌داشتند . قره‌عثمان و پسرش علی بیك ، یعنی نیا و پدر اوزون‌حسن با این خاندان وصلت‌کرده بودند و اوزون حسن نیز به اقتفای جد وپدر دختری ازاین خاندان‌گرفت. این دخترکه زیبائیش شهرهٔ آفاق‌بود ، دسپیناکاترینا نام داشت ولی در تواریخ‌به نام دسپیناخاتون خوانده شده است . دسپینا لغتی یونانی است به‌معنای شاه‌زاده‌خانم .

اما این زن تا آخرعمر محبوب شوهر ترکمان خویش نماند و چند سال بعد

از نظرشوی افتاد ، کاترینوزنو سفیرونیزکه خواهرزادهٔ دسپیناکاترینابود خالهٔخود را به حال تنهائی و غربت در شهرخرپرت ملاقات کرده است . از این زن یك پسر به نام مقصود بیك (فارس‌نامه ج ۱ ص۸۴) و سه دختر به دنیا آمد . یکی از این دختران مارتا نام داشت . اوزون حسن‌که قبلا خواهر خود خدیجه‌بیگم را به سلطان جنید صفوی داده بود ، مارتا را هم به سلطان حیدر داد . حیدر پسر جنید و خواهرزادهٔ اوزون‌حسن ترکمان بود .

مارتا درخانهٔ سلطان حیدر چند فرزند آورد که نام سه‌تن‌ازآنان‌مشهور است، علی و اسماعیل و ابراهیم . دریك نسخهٔخطی عالم‌آرای عباسی متعلق به کتابخانهٔ مجلس نام طفل دیگری به نام داود (و درجائی به نام محمود) در جزو پسران حیدر و مارتا آمده و ذکر شده‌که در هنگام منتقل شدن اولاد سلطان‌حیدر به زندان قلعهٔ استخر شیراز وی فوت شده و در اوجان شیراز دفن گردیده و مدفنش اکنون به مزار سلطان احمد صفوی مشهور است . اما با اینکه در این نسخه تصریح شده که این نکته از جهان آرای قاضی احمد غفاری نقل گردیده در نسخهٔ موجود و چاپ شدهٔ جهان‌آرا چنین مطلبی نیست ودر نسخهٔ چاپ شدهٔ عالم آرای عباسی نیز این مطلب دیده نمی‌شود . در همین نسخهٔ خطی عالم‌آرا اسامی پسران مارتا چنین آمده ، اسماعیل ، علی ، حسن ، داود (محمود؟)

مارتا دختر دسپیناکاترینا ظاهراً چونان مادر خویش‌تا پایان‌عمر در مسیحیت پایدار ماند و اکنون نیز مقبره‌اش در اردبیل در محوطهٔ گورخانهٔ صفویان ولی در خارج ازبقعهٔ شیخ‌صفی‌است وچنین شهرت داردکه چون وی مسیحی بوده‌نخواسته‌اند او را در جنب شوهر و فرزند خود ، در کنار جسد عـارف شافعی مذهب پاك اعتقادی چون شیخ صفی‌الدین به خاك سپارند . دسپینا کاترینا نیز در خرپرت ، تنها و دور از شوهر و خویشان خود در کلیسائی در دیار بکر مدفون شده است . کاترینا دخترکالوژان امپراطور طرابزون بود وبرادرزادهٔ داویدآخرین امپراطور کومنن .

مارتا درتاریخ ایران به‌نام عالم‌شاه یاعلم‌شاه بیگم یا حلیمه‌بیگی‌آغا شهرت

دارد و شاید در برابر اسم مسیحی و یونانی وی که مادرش تعیین‌کرده بود، پدرش اوزون حسن یا شوهرش سلطان حیدر نامی چنین بر او نهاده باشند.

در سال ۸۹۳ سلطان حیدر در تکاپوی سلطنت در جنگ با فرخ‌یسار فرمان روای شروان کشته شد و مارتا به تنهائی سرپرستی اولاد خویش را به عهده گرفت امایعقوب برادرش که دستش به خون سلطان‌حیدر آلوده بود، برخواهر و خواهر زادگان خود نیز رحمت‌نیاورد و آنان را به قلعهٔ استخر شیراز فرستاد.

زن رنج دیده نزدیك چهار سال با پسران خود علی و اسماعیل و ابراهیم در آن دژ زندانی بودتایعقوب در سال ۸۹۶ در جوانی در گذشت و بایسنقر پسرش برجای وی نشست. شاهزادگان آق‌قوینلو از بایسنقرخرد سال و للهٔ سفاك و بی رحم وی صوفی خلیل اطاعت نکردند و ازآن میان رستم‌بیك پسر مقصودبیك خروج کرد و بایسنقر را از تبریز براند و بایسنقر به نزدیك فرخ یسار جد مادری خود رفته کمك خواست و شروان شاه نیز او را به سپاهی یاری کرد و بایسنقر به عزم جنگ با پسر عموی خود رستم روی به آذربایجان نهاد.

رستم برای تقویت‌خویش خواست تا از مریدان جان‌باز صفویه استفاده کند و بدین نیت عمه و عمه زادگان خویش را از دژ استخر شیراز به تبریز طلبید و سلطان علی را به جنگ بایسنقر فرستاد و در دل شکست‌وفنای هر یك از آنان را مایهٔ گشایش کار خویش دانست چه در هر صورت از وجود رقیبی زورمند آسوده می‌شد. بایسنقر در جنگ مغلوب و مقتول گردید (۸۹۸ه) و سلطان علی و سایر اولاد سلطان‌حیدر را نیرو و شکوهی فراوان فراهم آمد. رستم از نیروی آنان به هراس افتاد و خواست سلطان علی را به نحوی از میان بردارد. سلطان علی با برادران روی به فرار نهاد ولی سپاهیان رستم بدو رسیدند و در بحبوحهٔ نبرد سلطان علی که فرزند ارشد حیدر بود، از اسب به زمین افتاد و گردنش شکست و دشمنان سر او را بریدند و نزد رستم فرستادند و جسدش را در گور خانهٔ صفویه در اردبیل دفن نمودند (۹۰۰ه)

طبق نوشتهٔ مورخین صفوی، سلطان علی پیش از مرگ تاج از سر برداشته

بر سر اسماعیل نهاد. در آن هنگام هنوز اسمعیل سال عمرش به هشت نرسیده بود. اسمعیل پس از یك چند اختفا در اردبیل ، به صلاح دید مریدان به گیلان رفت و بعد از اقامت کوتاهی در رشت به لاهیجان عزیمت کرد و کارکیاعلی جوانمردانه او را در پناه خویش گــرفت . در لاهیجان مریدان اسمعیل زیادتر شدند و به صوفیان لاهیجان شهرت یافتند . اما ابراهیم چندی بعد تاج قزلباش به‌یك سو نهاد و طاقیهٔ ترکمانی بر سر گذاشت و به نزد مادر داغ دیده و تیره‌بخت خویش رفت و چندی بعد در اردبیل درگذشت (فارس نامه ج ۱ ص۸۵)

اسماعیل در سال ۹۰۵ از ماندن در گیلان خسته شد و چون شاهزادگان آق‌قویونلو به جان یکدیگر افتاده بودند فرصت غنیمت شمرده پای در رکاب نهاد و با عدهٔ محدودی از مریدان روی به اردبیل آورد . داستان زندگی و جنگهای وی در کتب تاریخ ثبت است و حاجت به توضیح نیست . مجملا آنکه پس از غلبه بر الوند و فتح تبریز (۹۰) سال بعد بر مراد آققوینلو دست یافته عراق و فارس را متصرف شد و در سال ۹۱۰ نواحی خوار وسمنان و دماوند و فیروزکوه یزد و اصفهان را گرفت و در سال ۹۱۳ علاءالدوله ذوالقدر را گوشمالی تمام داد و دیار بکر را از دست او بیرون آورد و سال بعد بر بغداد مستولی گردید و از آنجا به خوزستان رفت و شمشیر در میان آل مشعشع فرمان روایان زشت‌کار آن سامان نهاد و در سال ۹۱۶ خراسان را پس ازجنگ «سلطانی» وفتحی نمایان از اوزبکان باز پس گرفت . تنها شکست وی یکی در سال ۹۱۸ بود که سردارش امیر نجم ثانی بر اثر سوء رفتار و تکبر فراوان و خونریزی بی حساب در ماوراء النهر اسیر و مقتول گردید و بر اثر این شکست مــاوراءالنهر از دست سلطان صفوی بیرون رفت و دیگری درسال ۹۲۰ در جنگ چالدران در مقابل سلطان سلیم ملقب به «یاوز»

در این جنگ اسماعیل بر اثر اعتماد مبالغه آمیز به شجاعت و شاید هم به «رسالت» خود شکستی فاحش متحمل گردید و پایتخت خویش را با همهٔ خزائن به دشمن سپرد در حالی که اگر به جنگ رویاروی با دشمن نمی پرداخت ترکان

که از راه پیمائی طولانی در سراسر طول شبه جزیرهٔ دراز آناطولی وکوهستانهای سخت‌آن خسته شده بودند ، از پیش‌روی بیشتر به‌طرف مرزهای ایران خودداری می‌کردند کما اینکه با وجود فتح تبریز سلطان سلیم چند روزی بیش نتوانست در پای تخت شاه صفوی بماند و بر اثر اصرار ینی‌چریان مجبور به باز گشت گردید .

هرچند شکست قزلباش در ماوراءالنهر تا اندازه‌ای جبران شد وترکان نیز نتوانستند در تبریز بمانند و صوفی‌کامل چند روز بعد وارد تبریز شد ، اما شکست چالدران در روح وی سخت مؤثر افتاد و او که تا آن زمان همیشه با نیروی اندك بر سپاه انبوه دشمنان فراوان خود پیروز شده بود ، پس از شکست قاطع چالدران دیگر قدرت معنوی و ارادهٔ نیرومند خودرا در غلبه بر دشمنان ازدست داد . چه از قراین بر می‌آیدکه او خودرا صاحب رسالتی ازجانب حق درترویج وتثبیت مذهب شیعهٔ اثنی عشری می‌دانست و صاحب دعوتی هم در این زمینه بوده و اطرافیانش در بارهٔ وی سخنها می‌گفتند واز طریق پیمودن مراتب صوفیگری و تأیید من عندالله او را دارای‌نیروئی خدائی وشکست ناپذیر می‌دانستند وفتوحات پی‌درپی وی وغلبه بر دشمنانی‌که تعداد سپاهشان چند برابر سپاه اسماعیل بود این اندیشه را تقویت‌کرده بود تا اینکه واقعهٔ چالدران به این اندیشه‌های دور و آرزوهای دراز خاتمه داد. بیهوده نیست که نوشته‌اند که شاه اسمعیل پس از جنگ چالدران دیگر نخندید ! ودر شراب افتاد وفتح درخشانی از او دیده نشد . شاه‌اسماعیل درشب دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ در اطراف سراب در گذشت و جسد او را به بقعهٔ شیخ صفی در اردبیل نقل‌کردند . مادهٔ‌تاریخ مرگ اورا «ظاب مضجعه» و «خسرو دین» و «ظل» و «نصف شهر رجب» یافته‌اند . از وی چهار پسر ماند به نامهای طهماسب و القاس (ظ . ارجاسب) و سام و بهرام و پنج دختر به اسامی خانش خانم ، پری‌خان خانم مهین بانو سلطانم ، فرنگیس‌خانم وشاه زینب‌خانم .

از برادران او چندان ذکری در تاریخ نیامده و اسامی آنان نیز با هم در مآخذ مختلف تطبیق نمی‌کند . حسن روملو در کتـاب احسن التواریخ ضمن شرح

انتقال شاه اسماعیل به گیلان «از قول «بعضی از ثقات» می‌نویسد : درآن سفر خبر اثر برادران خاقان اسکندرشان ، درراصداف خلافت ، اثمار اشجار ولایت ، سید حسن میرزا و سید سلیمان میرزا و سید داود میرزا و سید محمود میرزا رفیق بودند»

چنان‌که دیده می‌شود ، دربین این اسامی نام سید ابراهیم ذکر نشده درحالی که اسکندر بیك ترکمان منشی به بودن او در شیراز و در گیلان و باز گشت وی به اردبیل نزد مادرش تصریح کرده است. ازطرف دیگر نمی‌دانیم که این «درر اصداف خلافت» همه از بطن مارتا بوده‌اند یا سلطان حیدر زنی دیگر نیز داشته . من تا آنجا که به خاطر دارم در هیچ مأخذی در مورد سلطان حیدر از زنی دیگر نام برده نشده است و «صبیهٔ اوزون حسن» تنها زن وی بود و فراموش نباید کـرد که سلطان حیدر نیز در جوانی کشته شده است . در هر حال این اختلاف فاحش در تعداد و اسامی سر دودمان صفوی خود امری عجیب است و شگفت‌تر آنکه هم حسن روملو از قورچیان ملازم رکاب شاه‌طهماسب و خود از نبیره‌های امیرسلطان روملو از سرداران شاه اسمعیل است و هم اسکندر بیك مؤلف عالم‌آرا از نزدیکان شاه صفوی و قول این دو در تعداد و اسامی برادران اسماعیل با هم اختلاف دارد .

از میان برادران وی تنها اسم سلیمان به بدی یاد شده است . زیرا هنگامی که شاه اسماعیل در سال ۹۱۹ به قصد جبران شکست امیر نجم و سرکوبی اوزبکان به خراسان و ماوراءالنهر رفته بود . سلیمان در اندیشهٔ تصرف تبریز افتـاده به شهر حمله برد اما بر اثر مقاومت حاکم شهر و فعالیت «یتیمان تبریز» وی به‌فتح تبریز توفیق نیافت و در جنگ کشته شد .

شاه اسماعیل از مردان نامور و ارزندهٔ تاریخ ایران است . وی از یك‌سالگی یتیم شد و از همان روزگار مقتضیات روز او را به عرصهٔ سیاست کشاند و بارها جانش به خطر افتاد ولی دست تقدیر که بر پیشانی او رقم سلطنت زده بود او را در همه حال از خطرات نجات داد بی‌آنکه دشمنان فراوانش بتوانند از خیالات بلند وی جلوگیری کنند . در سیزده سالگی برپشت اسب نشست و دست به شمشیر برد . هنوز دو سال نگذشته بودکه بر دشمنان‌سیاسی خود یعنی خویشاوندان مادری

دست یافت و آنان را از ایران بیرون ریخت و تبریز را تصرف کرد و پس از گذشت هفت قرن که مذهب شیعه در ایران متروك مانده بود (از بعد از انقراض آل بویه) دوباره با شدت و تعصبی تمام تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و تیغ در میان مخالفان و اهل سنت نهاد . در پانزده سالگی به سلطنت رسید و از آن پس بر پشت اسب گاهی در ماوراءالنهر شمشیر می‌زد و گاهی در بغداد ، گاهی در خوزستان بر دشمنان می تاخت گاه در دیار بکر و شروان تا آنکه مدعیان فراوان سلطنت و امرای محلی را از میان برداشت و زمینه را برای ایجاد حکومت مرکزی آماده ساخت .

شجاعت وی کم نظیر بود . در اوزنجان به شکار خرس رفت در حالی که سیزده سال بیش نداشت و در خوزستان به تنهائی شیری شکار کرد که مدتها مایهٔ زحمت و وحشت مردم شده بود و از آن پس بدین شکار پر خطر چنان علاقمند شد که آن را خاص (قروق) خود قرار داد و امر کرد تا هر که از شیری سراغ دهد وکلای درگاهش بدو اسبی با زین دهند و اگر از پلنگی خبر داد اسبی بدون زین. در این شکارها تنها می رفت . در هنگام بزم نیز ستارهٔ مجلس بود . نظری بلند و طبعی کریم داشت بطوری که اغلب خزانه‌اش خالی بود . با زیردستان به مهربانی رفتار می‌کرد ولی نسبت به دشمنان بسیار سخت و بی رحم بود چنان که جمعی از مخالفین خویش‌را زنده‌زنده سوزانید و مراد بیك‌جهان شاملو را به دستور او کباب کردند و سپاهیانش گوشت او را خوردند . تنها بخاطر آنکه سلطان حسین بایقرا در نامهٔ خود آن چنان‌که باید رعایت القاب و شؤون وی نکرده بود، از راه بیابان به‌طبس تاخت وتا هفت‌هزار نفردراین ایلغارکشته نشدند «آتش‌غضب نواب جهانبانی منطفی نشد » در هنگام فتح قلاع رستمدار در مازندران بیش از ده هزار کس راکشت و بعنوان تعقیب‌کسانی که با مخالفان به جنگ سلطان حیدر رفته‌اند «خلق بسیار از طوایف مختلفه ترکمان و غیره» را در خاك و خون کشید و حتی در کاسهٔ سر شیبك خان شراب خورد .

شاه اسماعیل شعر می‌گفت و ظاهرا در مدت اقامت در گیلان تحصیل سوادی

کرد . و نزد مولانا شمس‌الدین لاهیجی خواندن قرآن را فراگرفته بود . وی در شعر خطائی تخلص می‌کرد و به شعر ترکی رغبت بیشتری داشت . مطالعهٔ اشعار ترکی‌وی طرز تفکر مذهبی ومحدود ولی‌قاطع وی‌رانشان می‌دهد. شباهت‌فراوانی بین مضامین اشعار وی با عقاید اهل حق وجود دارد و در این باره رجوع شود به :

The Poetry of Shah Ismail I . به قلم ولادیمیرمینورسکی V. Minorsky

این گفتار راکه میل داشتم هرچه کوتاهتر پرداخته آید به وصف زنده‌ای که انجیلتودنیزی از او کرده ــ وصفی که در هیچ یك از مآخذ فارسی بدبختانه نیامده ــ خاتمه می‌دهم :

«خوب صورت و خوش مشرب و مطبوع بود. اندامی متناسب و قامتی موزون داشت . نسبةً تنومند بود با شانه‌های پهن . موی سرش سرخ بود . ریش را می تراشید وسبیل می‌گذاشت . به جای دست راست با دست چپ کار می‌کرد . مثل خروس جنگی دلیر و از هر یك از سرداران خود دلیرتر و تواناتر و استوارتر بود . »

در باب نسب شاه‌اسماعیل و خاندانش رجوع شود به کتاب نفیس سید احمد کسروی‌به نام «شیخ صفی و تبارش» و مقالهٔ این جانب در شمارهٔ ۴ ماه نامهٔ فرهنگ و در بارهٔ حیات کوتاه و پرحادثهٔ وی مراجعه شود به حبیب السیر ج ۴ و احسن التواریخ روملو ج ۱۱ طبع بارودا (هند) به سال ۱۹۳۱ م . جهان آرای قاضی احمد غفاری و عالم آرای امینی ، عالم آرای عباسی ج ۱ و تاریخ ادبی ایران‌تألیف براون مجلدات سوم وچهارم و کتاب والترهینتز Walter Hintz آلمانی بنام ظهور دولت ملی در ایران قرن پانزدهم ، « زندگانی شاه اسماعیل اول» تــألیف مرحوم رحیم‌زادهٔ صفوی و مقالهٔ «جنگ چالدران» و جلد اول از کتاب « زندگانی شاه عباس اول» از آقای نصرالله فلسفی و مقالات مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی ذیــل کلمات «اوزون حسن» و «خطائی» و صحائف‌الاخبار منجم‌باشی (ترکی) و بدایع‌الوقایع زین‌الدین محمود واصفی چاپ روسیه ص ۱۰ ــ۹ ج ۱ که غیر از اطلاعات دقیق کلی در باب فتح خراسان و تصرف هرات به

دست قزلباش ، در آن این نکتهٔ بدیع آمده که شاه اسماعیل پس از تصرف هرات، در بحبوحهٔ جنگ و خونریزی اقتفاء دو قصیده را به شاعران خراسان « حکم فرموده» بود . یکی قصیدهٔ کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی را به مطلع :

ای در محیط عشقت سر گشته نقطهٔ دل
وی ازجمال رویت خوش گشته مرکز گل

و دیگر قصیدهٔ رائیهٔ بهاریهٔ سلمان ساوجی را به مطلع :

موسم دی رفت وخرم شد چمن آمد بهار
باغ و بستان سبز گشت و کوه و صحرا لاله‌زار

رجوع‌شود ایضا به‌تواریخ عمومی عثمانی من‌جمله احسن‌التواریخ محمدفرید بیك و ترکیه ژوانن و تاریخ ترکیه سرهنگ دولاموش ، همچنین به تذکره‌های شعرفارسی مثل آتشکدهٔ آذر و مجمع‌الفصحا و مجمع‌الخواص . اخیراً کتاب مستقلی درشرح حال شاه‌اسماعیل به‌صورت‌نسخهٔ خطی به‌دست آمده به‌نام عالم‌آرای صفوی. این‌کتاب اگرچه به شیوهٔ گفتار نقالان نوشته شده ولی ازلحاظ جزئیات دقیق و جالبی که به دست می‌دهد بسیار ارزنده است .

نامهٔ
شاه اسمعیل به یکی از سلاطین[1]

۱ـ عنوان در نسخ : «صورت مکتوبی که شاه اسمعیل ماضی صفوی طاب ثراه به یکی از سلاطین نوشته» بنابراین گیرندهٔ این‌نامه روشن نیست ولی از اشاراتی که به مرقد مطهر حضرت رضا در مشهد شده گمان می‌رود که این نامه به سلطان حسین بایقرا آخرین فرد خاندان تیموری و فرمانروای خراسان نوشته شده باشد.

بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین [1] و الصلوة علی رسوله احمد المختار والعاقبة للمتقین [2] و اذکر فی کتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان یأمر اهله بالصلوة و الزکوة و کان عند ربه مرضیا[3] .

بعد از اهدای سلام ، اعلام آنکه مضامین مکتوب شریف به اطلاع و یقین پیوست و چنانچه از آن طرف مصرح دلایل ارادت موروثی صمیمی بود ازاین جانب محرك سلاسل محبت ومودت قدیمی گردید . اما با وجود آنکه طریق سلوك و سلوك طریق آبای عظام علیة الدرجات و اسلاف فخام سنیةالمقامات این‌جانب که‌نزدهمگنان از ادانی واقاصی ومطیع و عاصی کمال انتشار و غایت اشتهار یافته و کیفیت خصوصیت و اختصاص اخلاف آن زمرهٔ اشراف به اوصاف کریمه و اخلاق عظیمهٔ اسلاف درجهٔ وضوح پذیرفته استفسار از حقایق بعضی اخبار که همانا از تقریر مسافران خوشامدگو و تعزیر مجاوران تقرب‌جو مسموع شده باشد بدیع و بعید و خلاف رای سدید نمود و ان کثیر الیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربك هواعلم بالمعتدین[4]

۱ـ قرآن کریم : الفاتحه ۲

۲ـ سورة الاعراف : ۱۲۵

۳ـ سورة مریم : ۱۵۵ ، ۱۵۶

۴ـ سورةالانعام: ۱۱۹

و منهج سبیل و اوضح لمن یهتدی و لکنما الاهواء عمت فاعمت .

مخلص فحاوی کتاب و محصل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصائر و ابصار کالشمس فی وسط النهار واضح و آشکار است که به موجب فرمودهٔ لولاك لما خلقت الأفلاك تعمیر معمورهٔ خاك و ترتیب عوالم پاك به وسیلهٔ ظهور اشعهٔ محمدی است و بر حسب مقتضای ترتیب جامعیت بین ختم النبوة و کمال الولایة که هر آینه مقتضای ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی و مستدعی سطوع و شمول اطوار سلطنت اخروی است ایالت ولایت صوری و ولایت ممالك معنوی خاصهٔ آن حضرت و عترت طیبهٔ علیة الخصال و اولاد طاهره و آل جلیه الکمال اوست و به تحقیق و یقین وادله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی [1] نیست و چند روزی که بر حسب اختیارات ربانی واختصارات زمانی وارثان آن جامعیت مخصوصه وحاکمیت منصوصه اعنی ائمهٔ هدی و مکمل اولیا ازاستدراك حقوق ارثیت خود از ایادی ارباب غصب و تعصب متقاعد گشته از ننگ اشتراك اهل دنیا نام تسلط و استیلا نمی بردند و خود را در صدد مقابلهٔ خسان نمی‌آوردند ، بر طبق اشارات غیبیه و ارادات الهیه ، از کمال علو و علو کمال ایشان بود . نه حاشا به واسطهٔ عجر و زبونی از آن جمع پریشان بود .

اما الحمدلله در این ولا به موجب لکل اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان از چمن دل گشای خاندان نبوت و ولایت نهال برومند وجود این جانب سر سرفرازی کشید و از مکمن عالم آرای دودمان سیادت و سعادت چراغ گیتی‌افروز این دولت روز افزون که آیهٔ و الله یتم نوره [2] نشان آن

۱ـ سورةالنجم : ۹/۱۰

۲ـ سورةالتوبة:۹

و فحوای آیۀ کریمۀ نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة [۱] در شان آن است روشن گشت و آثار فحوای و لقد کتبنا الزبور من بعد الذکران الأرض یرثها عبادی الصالحون [۲] از وجنات اطوار خود مشاهده افتاد و بی خواست زبان خاموش تلقین هاتف سروش به ذکر انا نحن نرث الأرض و من علیها [۳] گویا شد ۰ منادی تقدیر زبان تقریر به ادای ندای و کذلك ارسلناك فی امة قد خلت من قبلها امم لتتلو علیهم الذی اوحینا [۴] گشاد و نوك خامۀ ملایك صریر کاتبان تحریر به موجب و اذکر فی کتاب اسمعیل [۵] بر صفایح صحایف سلطنت کاملة الأرکان و خلافت عالم وعالمیان رقم این اسم جلیل ثبت نموده زمانه را در نظر اهل زمان جلوه داده .

در خزانۀ رحمت به قفل حکمت بود

زمان دولت ما در رسید و در وا شد

الحمدلله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله [۶] وظیفۀ ارادت کامله و محبت شاملۀ موروثی آن که همچنان که بادی فتح ابواب موافقت ونشراسباب مصادقت شده‌اند ، دراستقامت امور واستدامت آن دستور اهتمام مبذول داشته به موجب قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی [۷] سر رشتۀ آل عبا را از دست ندهند و چنگ اعتقاد والتزام به عروة

۱- سورةالهمزة : ۶/۷

۲- سورةالانبیا: ۱۰۵

۳- سورة مریم: ۴۱

۴- سورةالرعد:۲۹

۵- سورةمریم:۱۵۵

۶-سورةالاعراف: ۴۱

۷- سورة الشوری:۲۲

الوثقی مصدوق انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الا فتمسکا بها فانهما حبلان لا ینقطعان الی یوم القیام مستحکم دارند که هر آینه آن شیوهٔ رضیه و شیمهٔ مرضیه مستوجب آن خواهدشد تاامدادات معنویه و ارشادات دینیه که در مکتوب ارادت اسلوب نسبت به آباء کرام ولایت مقام ما فرموده‌اند مقرون به افادات وسعادات صوریهٔ دنیویه‌گردد وبلا شك چون معانی ارتباط ازلی تجدید و مبانی اختلاط اصلی تأکید یابد تصدیق اقاویل باطله و توفیق اباطیل کاذبهٔ جمعی کذاب غرضناك بی‌باك که در سلك وکذلك جعلنا لکل نبی‌عدو أشیاطین الأنس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا منسلك‌اند نخواهند فرمود . چه الحق در این جانب غیر ترویج مذهب‌حق ائمهٔ هدی و اجراء احکام شریعت غراء و طریقت بیضای مصطفی و مرتضی که آیات بینات کتاب و احادیث صحیحهٔ صریحهٔ نبوی بر حقیقت‌این دو، شاهد عدل مزکی‌اند صورت دیگر که در نظر محبوسان مضیق تقلید و تقید به افسانهای آباءدولت‌بر حسب انا وجدنا آباءناامةوانا‌علی آثارهم مقتدون [۲] مستنکر و غریب و بدعت وبی‌تقریب نماید واقع نیست أفغیرالله ابتغی حکما و هوالذی انزل الیکم الکتاب مفصلا [۳] و اتبعت ملة آبائی ابراهیم [۴] و کیف لا ، راه حق اینست نتوانم نهفتن راه راست .

ز مشرق تا به مغرب گر امام است

علی و آل او ما را تمام است

و العجب که آبا و اجداد سلطنت‌نژاد علی‌الاعتقاد انارالله برهانهم بر همین

۱ـ سورةالانعام: ۱۱۲

۲ـ سورةالزخرف:۲۲

۳ـ سورةالانعام: ۱۱۴

۴ـ سورةیوسف: ۳۸

عقیدۀ منجیه وطریقۀ مهدیه بوده‌اند لاتلبسوا الحق‌بالباطل وتکتموا الحق و انتم تعلمون[1] و اگر حاشا در حقیقت آن مذهب شائبۀ ریبی به خاطر گذرد هر که را از علمای وثیق و فضلای صاحب تحقیق که تعیین فرموده بفرستند به دلایل عقلی و نقلی بر او اثبات مدعی حسب المبتغی خواهد شد قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الاالظن قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین [2].

یعلم الله که مقصد اصلی و غرض کلی از ارتکاب امور فانیۀ دنیوی و تمشیت احکام صوری غیر اشاعت احکام شیعۀ طاهره و اذاعت آثار فرقۀ ناجیه که تا غایت انوار و اسرار اصول و فروع آن در حجاب ظلام ظلم مخالفان دین ودولت و معاندان ملك و ملت مخفی ومنطوی بود نبوده ونیست و الا همت بلند صفوی انتما و نهمت ارجمند مصطفوی اعتلاکه ارثا وجبلة از تعلق امور دنیۀ دنیا و جزئیۀ سلطنت این سرا تنفر و ابا دارد ، ارفع و اعلی از آن است که به زخارف فانیۀ خسیسه و حطام ردیۀ خبیثه التفات نماید.

شکر خدا که باز در این اوج بارگاه
طاوس عرش می‌شنود صیت شهپرم
مقصود ازاین معامله ترویج‌کار اوست
نی‌جلوه می‌فروشم ونی‌عشوه می‌خرم
شاهین‌صفت‌چوطعمه کشیدم زدست‌شاه
کی باشد التفات به صید کبوترم

لله الحمد و المنة که مربیان توفیق الهی و تأیید نا متناهی مضمون

۱ـ سورةالبقرة: ۴۰

۲ ـ سورةالانعام، ۱۵۱، ۱۵۰

سعادت رهنمون الذین یستحبون الحیوة الدنیـا و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئك فی ضلال بعید [1] را خاطر نشان طینت طیبهٔ ما فرموده نقاشان قضا و قدر که مهندسان بارگاه خیر و شر و مصوران اشکال نفع و ضرند هیچ رقمی ازارقام محبت‌دنیا واهل دنیا بر صحیفهٔ خاطر ما نکشیده‌اند و هیچ‌نقشی از صور دلفریب این شاهد رعنا را بر لوح ضمیر ما ننگاشته .

به کامرانی دوران مخور فریب که چرخ
ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد
که آگه است که کاوس و کی کجا رفتند
که آگه‌است که چون‌رفت تخت‌جم برباد

بلکه از راه خصوصیت نبوی به مقتضای ان عبادی لیس لك علیهم سلطان [2] دست تصدی ماسوی و ایادی تسلط و تعلق دنیا و عقبی از این جانب منصرف گشته حافظان عنایت ازلیه و حارسان سعادت ابدیه به دستیاری ارشاد و اهتدای و هماحرامان علی اهل الله دامن همت مـا را از لوث آلایش به آرایش اخروی محفوظ داشته‌اند .

دو گیتی را نخواهد هر که مرد است
یکی را خواهد او کاین هر دو کرده است

رب اوزعنی ان اشکرنعمتك التی‌انعمت علی وعلی والدی وان‌اعمل صالحا ترضاه و ادخلنی برحمتك فی عبادك الصالحین . [3]

صورت منع تجار از آمد و شد این بلاد و دیار چون منافی طور مروت و رعیت پروری و مباین آیین فتوت و عدالت گستری است یقین که

۱ـ سورةابراهیم: ۳

۲ـ سورةالحجر: ۴۲

۳ـ سورةالنمل: ۱۹

تجویز آن نسبت به این جانب نخواهند فرمود. چه فی‌الواقع خلاف حق و واقع است و تعلل و تسویفی که تا غایت در ارسال رسل و رسائل واقع شده بود همانا منشأش بر ضمیر معانی تصویر صورت پذیر باشد. چه در این مدت چندان توجه واشتغال به دفع ورفع اهل‌بدع و عدوان و قلع و قمع ارباب بدعت و عصیان بود که مجال رعایت این نوع‌آداب مستقره و قوانین مستمره نمی‌شد و مع ذلك وثوق واعتماد به‌کمال وداد واتحاد قدیمی ایشان چندان داشت که به انتزاع رسوم اهل عادت حاجت نمی‌دانست.

اکنون چون به مفاتیح توجه ایشان ابواب این مراسم محبت فزا مفتوح گشته بعد الیوم ازدیاد تردد قافله و امتداد این سلسله از شیمهٔ انقطاع مصون واز وصمت انصراف مأمون خواهد بود. همچنانچه اشعار فرموده بودند زیارت بیت‌الله‌الحرام از اعاظم شعائر اسلام است‌که ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [١] بندگان توجه فرمایند به اقدام امداد و اسعاد اقدام به وظایف اقبال اشتغال نموده نوعی متوجه خواهد شد که به این بهانه زیارت آستان امامت ارکان ولایت بنیان حضرت ثامن الأئمة الهادیةعلیه و علیهم الصلوة و التحیة در یابد.

یك طواف درش از قول رسول قرشی

تا به هفتاد حج نافله یك سان آمد

استادان بنا که جهت تعمیر مساجد و صوامع طلب فرموده بودند، چون ترویج آن بقاع خورشید ارتفاع بر ذمت همت ما لازم است انشاءالله تعالی بعد از وصول مکاتبات از مداین معتبرهٔ عراق استادانی که شهرهٔ بلاد و نادرهٔ آفاق باشند بدان صوب عالی فرستاده خواهد شد و بواقی حالات ومقالات‌به‌تقریر دل‌پذیر علامی‌محیی‌مراسم‌الأسلام،عمدة ارباب‌العلم‌والعرفان،

١ـسورةا لحج: ٣٣

اسوة اصحاب الکشف والعرفان لازال کاسمه احمد [1] فی الفاتحة و الخاتمة محول است که بعد الأستجازة والأستشاره معروض دارد .

یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا [2] و هذا کتاب انزلناه مبارك مصدق الذی بین یدیه [3] و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لامبدل لکلماته و هو السمیع العلیم [4] و السلام علی من اتبع الهدی *

۱ــ مقصود شیخ محیی‌الدین احمد مشهور به شیخ‌زادهٔ لاهیجی است .

۲ــ سورةالنساء: ۱۷۴

۳ــ سورةالانعام : ۹۲

۴ــ سورةالانعام: ۱۱۵ .

* نسخهٔ خطی مجلس ۶۰۶ . مجلهٔ ارمغان سال ۵ ش ۹/ ۱۰ مجلهٔ یادگار سال دوم

نامهٔ

شاه اسماعیل به سلطان بایزید ثانی

دعائی که ورد اهل‌الله تواند شد و ثنائی که شایستهٔ درگاه سلاطین جهان پناه تواند گشت از صمیم اخلاص و دولتخواهی و از محض توجه و ارادت هوا خواهی به عتبهٔ علیه و سدهٔ سنیهٔ اسلام پناه حضرت خلافت دستگاه سلطنت قباب معدلت نصاب حشمت انتساب سلطان سلاطین الاسلام ، منکس رؤس عبدة الأصنام ، کهف الخواقین فی العالم ، ملاذ ملوك الامم‌و حکام السنم ، الغازی فی سبیل الله ، المؤید من عند الله ، السلطان العالم العادل الخاقان العارف الکامل، المنظور بعنایات الملك المجید حضرت خداوندگار اسلام سلطان بایزید خلدالله تعالی ضلال معدلته علی المسلمین و ابد ایام خلافته لمصالح الاسلام والمسلمین مرفوع گردانیده همواره دراوقات متبرکه وساعات مقدسه ارواح قدسیهٔ انبیا و اولیا و اصفیا و خصوصاً بواطن فیض مواطن حضرات آباء و اجداد استمداد می‌نماید و استدعای دوام خلافت و اعوام عدل و رأفت آن حضرت خداوندگاری‌اسلام مداری‌می‌رود انه سمیع مجیب .

بعد هذا به عز اصغاء و شرف انهاء خـدام عدالت انتساب و نواب حشمت مآب رسانیده می شود که بر رای عالم آرا پوشیده نیست که از قدیم الایام الی الان به خاندان ما نسبت ارادت و اعتقاد و سمت محبت و اعتضاد اهالی ممالك عالم‌خصوصا اهل دیار روم ثابت و محقق است و همواره از آن جا ارباب طلب و سلوك متوجه این خاندان هدایت آشیان و حظایر مقدسهٔ مشایخ جنت مکان قدس الله تعالی ارواحهم می‌شده‌اند و هر کس به

قدر قابلیت فطرت خود به مقصود معنوی و مطلوب اخروی فائز می‌گشته‌اند اما در بعض اوقات بعض فترات که در طریق توجه ایشان واقع بود ملوك و حکام اطراف و بلاد متعرض احوال ایشان می‌شده‌اند چون طریقهٔ عدالت و افضال خدام حضرت‌خلافت پناهی‌جمیع اهل اسلام خصوصا سالکان مسالك طریقت و مالکان ممالك حقیقت را شامل می‌باشد متوقع و مسؤل که مریدان و معتقدان این‌خاندان را که‌داعیهٔ توجه زیارت این دودمان باشد مجاز فرمایند. ملوك و حکام اقطار و مستحفظان حدود و امصار را فرمان شود که مطلقا مانع آن گروه نگردند که هر کس که متوجه این جانب گشته‌به مطلوب اخروی فایز گشته موجب کثرت دعوات و مستوحب مزید جاه و جلال و مستلزم تضاعف رزانت خلافت و افضال شود ان‌شاءالله تعالی .

چون غرض کلی عرض اخلاص و دعاگوئی بود بر دعا اختصار و اقتصار لازم نمود و جهت عرض دعا عمدة الطالبین محمد به صوب ملازمت درگاه جهان پناه فرستاده [شد ؟] همواره‌جناب‌عالی ملاذ ارباب آمال و مآب اهل‌حشمت و اقبال باد بمحمد و آله و صحبه‌الأمجاد . *

---

* منشات فریدون بیك ج ۱ ص ۳۴۵

جواب

جناب سلطنت مآب حکومت نصاب شوکت قباب سعادت اياب سیادت انتساب مبارز السلطنة والحكومة و العز و الاقبال ، شاه اسماعيل اسس الله بنيان عدله و افضاله الی یوم الدين تحیات صافيات شاهانه و تسليمات وافيات پادشاهانه که از محض محبت و صفای طویت ابلاغ و ارسال می کرده با قوافل مسبحان اسحار و رواحل موردان لیل و نهار متحف و مهدی داشته توجه خاطر همایون به جانب سعادت مقرونش منعطف و مصروف دانند و همواره از پرسش احوال خیر مآلش مستخبر و ملتفت شمارند و چون در این ولا نامهٔ مشحون به دعا و ختامهٔ مقرون به ثناز جاونجای (؟) ارم آسا اصدار نموده بودند در ایمن اوقات و اسعد ساعات شرف نزول یافت و آنچه در مطاوی بلاغت آثارش مندرج کرده باجماله من اوله الی آخره محقق گشته موجب افزونی محبت واقع شد و التماس که در باب عدم منع متوجهان آن صوب صواب نما رفته بود تفحص فرمود . چنان وضوح یافت که اکثر رعایای غزاة مجاهدین به بهانهٔ زیارت ترك این سرزمین کرده طریق عطالت مسلوك می‌داشته اند و از این جهت نقصان کلی به محصول سپاهی روی نموده و هر گه که یکی از غازیان عظام به رعیت قدیمی خود می‌رسیده به موجب رسم قدیم و دیدن مستقیم گرفته به وطن اصل خویشتن می آورده‌اند

وچون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی از این طبقه در وقتی که داعیهٔ زیارت اولیاءالله علیهم الرحمه نمایند بر سبیل بازآمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تاطریقهٔ محبت چنانچه دلخواه طرفین ومقصود جانبین است معمور و دائر گردد و رشتهٔ محبت لاینقطع غیر منقطع شود و چون آثار یك جهتی و اخلاص همگنان از نواحی ارباب اختصاص و محبان چون صبح صادق روشن و مثال نص قاطع مبرهن است به زواید اطناب نرفت . همواره ایام سلطنت و کامرانی قرین توفیق یزدانی باد . برب العباد . *

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۴۶ - ۳۴۵

نامهٔ
شاه اسمعیل به سلطان بایزید ثانی

حضرت سلطنت منقبت خلافت مرتبت خورشید منزلت سپهر رتبت جمشید حشمت سکندر شوکت ، معدلت و نصفت پناه جلالت و عدالت دستگاه ، متبوع قیاصرة الآفاق ، مالك رقاب السلطنة بالارث و الاستحقاق . منکس رؤوس الکفرة والاصنام ، مؤید جیوش الاسلام ، صاحب جوار ـ المنشآت فی البحر کاعلام ، اقدم الملوك و السلاطین اعظم ولاة الخواقین رافع رایات الحق بالرأس المتین ، ناصب اعلام الفتح المبین ، جالس مسند عز وتمکین ، حارس حوزة ملك و دین ، ممهد قواعد سلطنت و بختیاری، مؤسس قوانین ابهت و شهریاری ، الغازی فی سبیل الله ، المجازی لمن اتخذالهه هواه، المؤید بتأییدالله المجید ، معین السلطنة و العدالة و الحشمة و الاقبال سلطان بایزید ، جعل الله تعالی مبانی ملکه معمورا و القاه من عنده نضرة و سرورا ، رواحل تحیات عنبر نسیم و قوافل تسلیمات عبهر شمیم که از فرط محبت منبعث و از کمال مودت منشعب باشد متحف و مهدی داشته.

انهای رای ملك آرای عقده گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی در یورت نخربورنی واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است و محبت و عهد به دستوری که سابقا مقرر بود به همان دستور فی ما بین مؤکد است و خلل پذیر نیست .

و در این اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم

واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقا غازیان عظام وعساکر نصرت فرجام پیرامون احوال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند [۱] و جمعی که به واسطهٔ عبور معسکر ظفر پیکر منهزم شده بودند استمالت داده به محل و مقام خود آرند که اصلا [۲] با ایشان از هیچ وجه مهمی نیست . امید که محبی [۳] (؟) را حافظ حفظ الهی به حکمت نامتناهی تعهد و محافظت فرموده پاسبان موافقت طالع را از کنگرهٔ ظلام اعلا به دیدبانی آن تعیین کرده باشد . چون منشأ این عطیهٔ ازلی جوهر جبلت ذاتی است الی‌الابد از تعرض عوارض عارضی به حفظ الهی مصون و مأمون خواهد بود . ان شاءالله وحده العزیز .

چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودت است زیادت اطناب نرفت . سرادق دولت و اقبال رفیع و اوج شرف سعادت منیع باد باول من نطق بالنون و الصاد . *

۱ــ تصحیح قیاسی. نسخه : نرسانیدند.

۲ــ ایضاً : آینده که واصلا . ــ این سفر جنگی برای سرکوبی علاءالدولهٔ ذوالقدر بود .

۳ــ شاید : محبین.

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۶

جواب

مکتوب‌بلاغت اسلوب شهریاراعظم وتاجداراکرم ملك ممالك‌العجم ونوین بلاد الترك والدیلم ، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤید من عند الله الملك‌الجلیل شاه اسمعیل اسس‌الله قواعد عدله و عمره و ایده بتوفیقه و نصره در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش قصیریهٔ [1] محمیه خبیر و آگـاه ساخت و امراء آن مرز و بوم را در تقدیم مراسم یك جهتی تأکید نمود. اعلام رفت که در باب اتحاد و صفای ذات‌ـ البین دقیقه‌ای فوت ننمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند تا رعایا که ودایع‌الله‌اند در مهد امن و امان فارغ البال بوده به دعای ابد پیوند همگنان در افزایند و چون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب به درجهٔ کمال و کمال درجهٔ وضوح پیوسته سکنهٔ آن مرز و بوم از قدوم نصفت رسوم منزجر [2] نگشته رعایت خاطر همایون و جانبگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علوشان شمه‌ای از آن معطل ومعوق نگذاشته ان‌شاءالله الاعز الاکرم از آن جانب

۱ـ ظاهراً : بقیصریهٔ .

۲ـ نسخه: منضجر.

نیز همان شیوهٔ مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و فواید این نعمت جلیله به ساکنان ممالك طرفین سمت ظهور یافته و فضل وشکر آن بهصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید .
باقی همیشه ایام سلطنت بر نهج محبت گذران باد بربالعباد . *

* منشآت فریدون بیك ج ۱ص۳۴۷

این نامهٔ شاه اسماعیل نه تنها ازلحاظ طرز نگارش بلکه ازلحاظ مطالب نیز بدیع و قابل ملاحظه است . مندرجات این مکتوب از بر خورد صوفیان قزلباش با علاء الدوله و جنگ آنان و هزیمت سیصد هزار قشون ذوالقدر در برابر دوازده هزار قزلباش و مرگ علاءالدوله بر اثر جراحات جنگ کاملا دور از حقیقت است و پیداست که سلطان صفوی با این لاف و گزاف و رجز خوانی خواسته است که شیبک‌خان حریف زورمند و بلند پرواز خود را مرعوب کند و قدرت جنگی خود و سپاهیان خویش را به رخ او بکشد وگرنه در تواریخ معتبر مثل احسن‌التواریخ و جهان‌آرای قاضی غفاری ذکری از برخورد شاه‌صفوی و امیر ذوالقدر نشده بلکه نوشته‌اند که شاه اسماعیل علاء الدوله را به سبب گریز از جنگ آلادانه خوانده است و حتی حسن بیك روملو مؤلف احسن التواریخ تعجب کرده است از این که میرخوند مؤلف حبیب‌السیر چگونه جنگ سه روزی بین شاه اسماعیل و علاءالدوله ساخته و پرداخته است و به نظر من اشتباه خوند میر از همین نامه و احتمالا لاف و گزافهای قزلباش در خراسان سرچشمه گرفته و دوری او از محل حادثه ونبودن اسناد و مدارك موجب انحراف او از حقیقت شده است . برای روشن شدن مطلب به توضیح بیشتری مبادرت می‌ورزیم :

خاندان ذوالقدر ازسال ۷۴۰ هجری برشهرهای البیستان و مرعش وملاطیه و جمعیتی در حدود هشتاد هزار خانوار تسلط یافتند . وجود مردان رشید و وضع جغرافیائی قلمرو ذوالقدریان و ثروت این خاندان موجب شد که سلاطین عثمانی همواره به چشم احترام در آنان نگرند و با وصلت با آنان موجبات تحکیم روابط

دوستانه را فراهم آورند . سلطان مرادثانی دختر زیبا و ثروتمند سلیمان ذوالقدر اوغلو را برای پسر خود محمد (که بعدها پس از فتح قسطنطنیه لقب فاتح یافت) گرفت. سلیمان پنج دخترداشت . یکی ازآنها را هم امیرچقماق از ممالیك برجی مصر به زنی گرفته بود . پیش از آن نیز محمد اول خواهر سلیمان را در حبالهٔ نکاح داشت . نوهٔ سلیمان نیز با بایزید ثانی (پدر سلطان سلیم) ازدواج کرد واین دختر که عایشه خاتون نام داشت مادر سلطان سلیم است ، همان که به زندگانی سیاسی خاندان ذوالقدر پایان داد .

از این خاندان چهار نفر سلطنت کرده‌اند . نخست فخرالدین که درجنگ با مصریان اسیر شده به مصر گسیل گردید و دوم پسرش سلیمان بیك که مردی خوشگذران و سخت توانگر بود و در فربهی شهرهٔ زمان بود و اسبان اصیل و گرانبهای اوشهرت‌فراوان داشتند. سوم‌اصلان بیك سیف‌الدوله وچهارم علاءالدوله.

علاء الدوله که ذاتاً مرد بلند پرواز حیله‌گری بود ، از هرج و مرج ناشی از جنگ و شکست شاهزادگان آق قویتلو استفاده کرده بر دیاربکر نیز دست انداخت و مراد آق قویونلو را که از جلو تیغ شاه اسماعیل جانی بدر برده بود پناه داد و دامـاد خویش کرد و او را وسیله قرار داده به متصرفات صوفی کامل دست اندازی نمود .

شاه اسماعیل خواست که شمشیر دو رویه کار را یك رویه نماید و پس ازآن که به رسول و نامه کاری بر نیامد عازم سرکوبی وی شد و دده بیك را به عنوان پیش قراول فرستاد و توصیه کرد که از آب جیهان نگذرد . اما وی سخن صوفی کامل را نشنیده گرفت و از آب گذشت و در نتیجه سواران قاسم پسر علاء الدوله ملقب به ساروقپلان (پلنگ زرد) بر وی شبیخون زدند و سپاهش را درهم شکستند. شاه اسماعیل خود در رأس سپاه به جانب دشمن عزیمت کرد ولی به مناسبت سختی راه و وجود جنگل وکوه بر دشمن که فرار کرده بود دست نیافت و پس از غارت قلمرو وی و تصرف شهر خرپرت بازگشت . در این سفر قلاع دیاربکر از وجود

دشمنان پاك شد و امیرخان گلابی بیك پسر امیر بیك موصلو پیش شاه صفوی آمده مراتب اطاعت خویش را ابراز داشت . صوفی کامل که بدین طریق بر دیاربکر تسلط یافته بود ، حکومت آن ناحیه را به دین محمد استاجلو بازگذاشت .

اما حکمران جدید با مخالفت قایتمش بیك حاکم آمد رو برو گردید و قایتمش از علاء الدوله کمك خواست . علاء الدوله پسر رشید خود قاسم معروف به ساری قپلان را به کمك وی فرستاد . ولی قاسم دستگیر شد و به قتل رسید وبار دیگر امیرذوالقدر بقصد انتقام لشکری دیگر به دیاربکر گسیل داشت وفرماندهی این لشکر را به پسران خود کورشاهرخ و احمد بیك سپرد . این بار نیز سپاه وی در برابر شمشیر قزلباشان در هم شکست و پسرانش کشته شدند و علاء الدوله به ناچار دندان طمع از دیاربکر برکند .

علاء الدوله سر انجام جان خود و پسران بلکه سلطنت دودمان خویش را بر سر زیاده طلبی و بلند پروازی گذاشت بدین معنی که وی چون در میان قلمرو ممالیك مصر و سلاطین عثمانی واقع شده بود ، با هردو طرف به دوروئی وتزویر رفتار می‌کرد . هربار که ایلچیان ترك نزد او می‌آمدند ، وی جمعی از ملازمان خویش را لباس مصری می‌پوشانید که قاصدان سلطان مصرند و به در خواست کمك آمده‌اند و هرگاه که نمایندگان ممالیك مصر پیش وی می‌رفتند باز وی به همین نحو ملازمان خود را در لباس ترکان در می‌آورد و بدین ترتیب از دو طرف زر و سلاح می‌گرفت و از این‌جا بود که همیشه می‌گفت دو مرغ دارم که یکی تخم طلا می‌کند و دیگری تخم نقره و غرضش سلاطین عثمانی بودند و ممالیك مصر .

تا اینکه در سال ۹۲۱ ه. علاء الدوله برسیاق گذشته چون شنیدکه سلطان سلیم پادشاه عثمانی در سرحد قلمرو ذوالقدر ذخیرۀ فراوانی از اسلحه و مهمات و آذوقه فراهم آورده بر ترکان حمله کرد و ذخایر آنان را به غارت برد . سلطان ترك که قلباً از علاء الدوله رنجیده بودکه چرا وی را در جنگ با « شاه عجم » یاری نکرده است ازشنیدن این خبرسخت برآشفت و سنان پاشا را با سپاهی گران

بر سر وی فرستاد . در این جنگ علاء الدوله کشته شد و چهار پسرش نیزدستگیر شده بقتل رسیدند و برادر بدبخت وی مجبور شد که اجساد قطعه قطعه شدهٔ آنان را به سلطان عرضه دارد . با کشته شدن علاء الدوله حکومت خاندان وی برافتاد و طوایف ذوالقدر پراکنده شدند و جمعی از آنان به نزد سلطان قانصوغوری به مصر رفتند و عده‌ای به سلاطین آل عثمان پناه بردند و بقیه نیز به ایران آمده در جزو سپاه قزلباش ملازم رکاب صوفی‌کامل شدند .

نامهٔ

شاه اسماعیل به شیبک‌خان

بسم الله الرحمن الرحیم . هوالله سبحانه . یا علی‌مدد .

ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادر خان صوبلر

احمد الله علی آلائه و ترادف نعمائه . یا علی مدد ؟

به نام آن پروردگار که دلاوران ادراك در میدان کبریای او قدم از سر ساخته‌اند و شاهبازان بلند پرواز عقل و ادراك در اقصای فضای عرفان او پر انداخته و ذکر تیزبین فکر از حکمت اقتدار قدرش نشناخته .

هرچه آن‌برهم‌نهاده‌دست‌وحبس‌ووهم وعقل

کبریایش سنگ بطلان در میان انداخته

در دبیرستان علم لایزالش عقل پیر

همچو طفلی از بغل لوح و بیان انداخته

یا علی مدد . مقصود از این مقدمات آن که بعضی از امرای ذوی الاعتبار چون نظام‌الدین ده بیك و شجاع الدین لله بیك را با مردم انبوه و لشکر با شکوه از قراباغ به دیاربکر فرستاده بودیم بر سر علاء الدولهٔ ذوالقدر که دفع او نمایند. علاءالدولهٔ مذکور ایشان را غافل ساخته شبیخون زده پراکنده کرد و با قریب سیصد هزار مرد از فرات گذشت . چون خبر به ما رسید ، به خاطر ما آمد که بخت از او بر گشت . با آل علی هر که در افتاد بر افتاد . پس بعون الله تعالی ، صبح چهارشنبه با چهارده هزار

مرد جرار نامدار نیزه گذار که :

گر عنان ظفر بجنبانند   باز دارند چرخ را ز مدار

به فتح و فیروزی سوار شدیم . میان ما و اعدا چهل فرسنگ بود . یاعلی مدد. صباح روز پنج‌شنبه که هنوز آفتاب نورانی سر از دریچهٔ ظلمانی بیرون نیاورده بود از رود فرات گذشتیم و سر راه بر آن نامردان گرفتیم و دوازده هزار مرد به عشق دوازده امام جدا کردیم و از دوازده جانب در آمدیم . دلاوران در میدان به فریاد و فغان ، همه را در زبان آن که یا علی مدد .

ز مشرق‌تا به مغرب گر امام است

علی و آل او ما را تمام است

چون آفتاب جهان تاب بر چرخ نیلی و سپهر زنگاری راست‌گشت، از لشکر اعدا صد و پنجاه هزار نامرد را به قتل آوردیم و یك صد و پانزده هزار نا مرد در آب غرق شدند چنان که یکی از آنان بیرون‌نیامد و علاء الدولهٔ بر گشته بخت با سی و پنج هزار نامرد

شکسته صلاح و گسسته کمر   نه یارای دست ونه پروای‌سر

آخر فرار بر قرار اختیار نمود و چون چهار فرسخ راه رفته بـود به واسطهٔ زخمی که خورده بود هلاك شد و باقی با مراد بیك به در رفتند وغازیان به‌فتح و فیروزی ودولت و شادکامی همه‌را وِرد زبان آن‌که :

شاها بر آستانهٔ قدر تو یـافتیم

سرمایهٔ سعادت و اقبال و مهتری

مثلت به‌علم‌وحلم وسخا و کرم که دید

آن‌کس کجا که باتو زندلاف‌همسری

و چون به دولت و اقبال ازقراباغ مراجعت کردیم مکتوب مرغوب

سلطنت پناه کیوان دستگاه خاقانی محمد شیبانی رسید مضمون آن که دار‌السلطنهٔ هرات را فتح کردیم و اولاد سلطان المبرور و خاقان المغفور را به قتل آوردیم .

ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
شادی مکن که برتو همین ماجری رود

و نیز داعیه نموده بودند که به این طرف عزیمت نمایند . دغدغه به خود راه ندهند که بعد از نوروز سلطانی بی‌قضای ربانی به طواف آستانهٔ حضرت سلطان الجن والانس ، خاقان الاولیاء و برهان الاتقیاء الامام بالحق علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌التحیة والثنا متوجه خواهیم شد که ضریحی جهت روضهٔ مقدسه به وزن هفتاد من بــه جواهر مکلل ساخته‌ایم که گرد قبر آن حضرت گیریم . چون ما با رایات نصرت شعار به فتح و فیروزی و اقبال درمشهد مقدس‌نزول اجلال نمائیم آنچه خواست ایزدی باشد همان خواهد شد .

دست در دامن حیدر زن واندیشه مکن
هرکه بانوح نشیند چه‌غم‌ازطوفانش

شیبك خان اوزبك پسر بوداق خان پسر ابوالخیرخان از اعقاب جوجی پسر چنگیز است . جد اعلای وی‌شیبان یاشیبقان پسرچهارم جوجی است که دشت‌قرقیز محل حکومت وزندگانی وی بود . چنانکه می دانیم ریاست اولاد جوجی با باتو بود و باتو هرچندکه از دیگربرادران خود طغاتیمور ، اردا ، شیبان وتوال‌جوانتر بود، به‌علت رشادت وفرزانگیش مورد اطاعت برادران وبرادرزادگان قرار گرفت بخصوص که وی دوسفر جنگی به اروپا کرده و بروسعت ممالك پدری افزوده بود پایتخت اولاد باتو که به نام خانان سیراردو از ۶۳۱ تا۹۰۷ هـ. سلطنت کرده‌اند شهرسرای (غازان فعلی) درکنار رود ولگا بود.

در زمان حکومت اوزبك از خانان سیراردو بود که قبایل خاندان شیبان به ازبك مشهور شدند و به‌همین شهرت باقی ماندند وهم درزمان او بودکه اسلام‌در اولوس جوجی راه یافت .

بعد از انقراض خاندان باتو ، چند نفر از شیبانیان به مقام خان‌کل‌رسیدند و شعبه‌ای از اینان یعنی دو پسر پولاد پسر منگوتیمور بنام ابراهیم و عربشاه به ترتیب جد خانان بخارا و خانان خوارزم وخیوه‌اند . خانان بخارا را شیبك خان تأسیس نمود. وی‌که درتاریخ به‌اسامی محمد شیبانی ، محمد شاهبخت‌خان شهرت دارد به مناسبت طبع شعری‌که داشت شیبانی (به‌مناسبت نام جدش) تخلص می‌کرد واز این جهت به شیبانی‌خان نیز شناخته شده است .

پدرش در جوانی درگذشت و سرپرستی او را ابوالخیرخان عهده‌دار شد ، و بعد از فوت نیا به نزد قاسم سلطان حاکم دشت قبچاق رفت و چون طبعاً دلیر و بلند پرواز بود افرادی را با خود برداشته به قصد تصرف صبران حرکت کرد و

بالاخره پس از جنگها و شکستهای فراوان به شرحی که در کتب تاریخ مسطور است ، با استفاده ازمنازعات* پایان ناپذیر پسران سرکش و بی تدبیر سلطان‌حسین بایقرا نخست برماوراء النهر وپس ازمرگ‌این سلطان ، متعاقب جنگ مرل(۹۱۲) برخراسان استیلا یافت .

فتوحات پی در پی او را سخت مغرور ساخت و چون شاه اسمعیل را جوانی بی تجربه و برای سلطنت تازه‌کار و خام می‌دانست در نامه‌های خود رعایت ادب نمی‌کرد وتند می‌نوشت . شاه اسمعیل هرچند درآن هنگام بیش‌از بیست‌ودوسه‌سال نداشت ولی درنامهٔ خود‌ـدرعین رعایت مراتب ادب و مقتضیات سلطنتـ بدوجوابی سخت ودندان‌شکن داد وچون شیبك خان محل ملاقات خواسته بود، شاه دلیرصفوی بدو نوشت‌که پس از نوروز خود برای زیارت قبر سلطان طوس علی‌بن‌موسی‌الرضا به خراسان خواهد آمد .

چنین می نمایدکه شیبك خان هرگز این سخن شاه اسماعیل را باور نکرده بود . چه در سال ۹۱۵ بدون اندیشه ای از جانب شاه صفوی به سرکوبی طوایف هزاره ونکودری به‌کوهستانهای زمین‌داور لشکرکشیده واز بخت بد شکست‌خورده به هرات رسیده بود که آوازهٔ حرکت سپاه قزلباش به سوی خراسان در سراسر ایران پیچید وهمه دانستندکه شاه دلیر صفوی مردانه به قول خویش وفا کرده و برای مقابله با اوزبکان پای پیش نهاده است . اما شیبك‌خان خسته وسپاه شکست خوردهٔ وی یارای مقاومت نیاوردند وهرات را رهاکرده به مروگریختند .

سپاه ایران مرو را درمحاصره گرفت . تسخیر قلعهٔ مرو به‌محاصره مستلزم زمانی طولانی بود و شاه جوان صفوی این انتظار را بر نمی‌تافت . پس از چند روزی شاه‌صفوی آوازه در انداخت‌که آهنگ بازگشت دارد و روز چهارشنبه ۲۸ شعبان ۹۱۶ سپاه خودرا از جلو حصار مرو عقب کشید ولی در قریهٔ محمودی در سه فرسنگی شهر درکمین نشست . شیبك‌خان‌که عقب نشینی قزلباشان بدو جرأت بخشیده بود در صدد بر آمد که در پی آنان تازد به خصوص که زنش مغول‌خانم نیز وی و همراهیانش را سخت از این‌که چون زنان درپس دیوار حصار نشسته‌اند ملامت می‌نمود . سر انجام شیبك‌خان مغرور بی توجه به نصایح اعیان دولت‌خود ،

روز جمعه از مرو بیرون آمد و سر درپی فراریان نهاد ولی درقریهٔ محمودی آنان را منتظر جنگ یافت .

جنگ عظیمی در گرفت و هنگام غروب آفتاب سپاه اوزبك درهم شکست . عده‌ای کشته شدند وبقیه روی به‌گریز نهادند ودرگرماگرم فرار به‌چهار دیواری رسیدندکه راه خروج نداشت . در آن ازدحام عظیم ، شیبك خان زیردست وپای اسبان و سربازان به قتل رسید . به فرمودهٔ شاه اسماعیل همان لحظه سر وی‌را از بدن جداکردند وپرکاه نموده نزد سلطان بایزید ثانی فرستاد و استخوان سر وی را در طلا گرفتند وبرای سلطان‌صفوی جام‌شرابی ساختند و«در مجلس بهشت‌آئین، پرشراب نموده «به گردش در آوردند » وجسد او را قطعه قطعه کرده به ولایات مختلف فرستادند . از جمله دست او را نزد آقا رستم روزافزون حاکم مازندران فرستاد . زیرا وقتی شاه اسماعیل اورا به اطاعت خویش خوانده بود وی گفته بود که دست من ودامن شیبك‌خان . فرستادهٔ صوفی‌کامل ، آقا رستم روزافزون را در مجلس ضیافتی یافت و دست بریدهٔ امیر اوزبك را در دامان وی انداخت و طبق دستور سلطان صفوی گفت «دست تو به دامان شیبك خان نرسید ولی اینك‌دست‌شیبك خان دردامن تست .» آقا رستم از این منظرهٔ هولناك چندان ترسیدکه دوسه روز بعد درگذشت .

پس از این فتح ، خواجه محمود ساغرجی وزیرشاهی‌بیك‌خان‌که ظاهراً در اصل شیعه بود ، کلید شهررا نزد سلطان صفوی فرستاد و دروازهٔ مرو را به روی اوگشاد . درمجلس جشنی‌که پس از این فتح برپا شده بود، شاه اسماعیل‌استخوان کلهٔ شیبك خان راکه در زرگرفته و قدح شرابش ساخته بودند به دست گرفته به خواجه‌کمال‌الدین محمود گفت این‌کاسهٔ سررا می‌شناسی ، سرپادشاه تست . وزیر تیز هوش گفت چه صاحب دولتی بود که هنوزش دولت باقی است‌که برروی دست چون توصاحب اقبالی جای دارد . ازاین جواب صوفی‌کامل چنان به‌نشاط آمدکه وی رااز صف گرفتاران بیرون آورده وزارت خراسان داد.

شیبك خان در هنگام مرگ شصت‌و یك‌سال داشت و یازده سال سلطنت‌کرده بود . ابتدای سلطنتش در۹۰۶ بود و در این مورد ملامحمد بدخشی شاعر دربارش «خوش» گفته است :

بدخشی گر چه بی حد گفت تاریخ
ولی تاریخ دوران تو «خوش» گفت

مرگش در ۹۱۶ ه. بود، به دست قزلباشان. در این معنی نیز گفته‌اند:

آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان ازو
تاریخ قتل او زقضا شد «کلاه سرخ»

مردی سخت مغرور و خود پسند بود. دم از شعر و خط و نقاشی می‌زد تا جائی که شعر دیگران را قبول نداشت و از بهزاد ـ نقاش معروف ـ و سلطان علی مشهدی ـ خوش‌نویس بلندآوازه ـ ایرادمی گرفت ونقاشی وشعر آن‌دواستاد راتصحیح می کرد!

پس از مرگ وی پسرش تیمورسلطان در سمرقند سکه زد و عبیدالله خان عموزاده اش در بخارا اعلام سلطنت نمود ومغول خانم را بەزنی گرفت واین‌عبیدالله خان همان کسی است که سالیان دراز مزاحم سرحدات ایران‌بود.

خانان بخارا که بازماندگان این خاندان‌بودند تاسال ۱۲۸۵ه.(۱۸۶۸م.) در بخارا و اطراف آن سلطنت‌گونه‌ای داشتند تا کائوفمان سردار روس بساط ستم آنان‌را برچید.

شاه اسماعیل پس از این غلبهٔ درخشان بر حریف زور مند خود که مادهٔ تاریخ آن را «شاه دین پناه» یافته‌اند روی به هرات نهاد وعدهٔ زیادی از مردم و بزرگان آن شهررا به جرم تسنن به قتل رسانید واز آن جمله مولانا سیف الدین احمدبن یحیی بن سعدالدین تفتازانی دانشمند نامور.

(برای اطلاع برطرز رفتار قزلباشها با مردم هرات رجوع شود به بدایع الوقایع زین‌الدین محمود آصفی چاپ روسیه ج۲ ص ۱۰۵۶ و در مورد جنگ شاه اسماعیل وشیبك‌خان رجوع شود به‌تاریخ جهان‌آرای قاضی غفاری، احسن‌التواریخ روملو ج ۱۲، عالم‌آرای عباسی ج ۱ و حبیب السیر ج ۴. در بارهٔ شیبك خان و خصائلش به بابرنامه و بدایع‌الوقایع و جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون)

نکتهٔ قابل‌توجه آن‌که پیش‌از این‌نامه، شیبك‌خان‌نامهٔ‌دیگری نوشته‌وجوابی دندان شکن دریافت داشته بود ولی متن‌آن نامه و جواب بدست نیامد. حسن بیك

روملو دراین باره می‌نویسد :

«هم‌دراین‌سال [٩١٥]شیبک‌خان کتابتی به‌خاقان‌سکندرشأن [= شاه‌اسماعیل] فرستاد واین بیت را درآنجا نوشته بود؛

ما را طمع به ملك‌عراق خراب نیست

گر مکه و مدینه نگیرم حساب‌نیست

خاقان اسکندرشأن درجواب نوشت :

هرکس به‌جان غلام‌علی بوتراب‌نیست

صد مکه ومدینه بگیرد حساب نیست»

(ج١٢ ص ١١٠- ١٠٩)

شیبک‌خان به شاه اسماعیل[1]

۱ ـ عنوان نامه در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۰۶ مجلس شـورای ملی : صورت مکتوبی‌که شیبک‌خان اوزبك به شاه اسماعیل ماضی صفوی انارالله برهانه نوشته.

اسماعیل[1] داروغه به عنایت بی‌غایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور ملك داری و تسخیر بلاد و تقمیع اعادی و تکثیر افیاض بدایع خیر آثار ورونق بقاع خیرجان افزا را ازعهد ازل، فیاض لم‌یزل به قبضهٔ اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید ، طاب‌الله ثراه و جعل‌الجنة مثواه تقویت فرمود و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه رفعت و عطوفت پناه جهان پناهی به خطبهٔ سیاست ما قیام یافته و سکهٔ شیرمردی در خراب خانهٔ دلیری و فیروزی به القاب همایون ما موشح گشته وصدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب به ما رسیده پس به دلیل معلوم می شود از قول حضرت رسول (ص) که فرمود الولد سرابیه مقرر است که میراثی که از پدر مانده به پسر می‌رسد و مستحق و سزاوار اولاد است و دیگری از روی اصطلاح عقلی آن‌که چون شب ظلمانی پیدا شد وستارگان درآسمان پدیدآمد به تخصیص سهیل ازمحلی که طلوع‌نمود یك‌نیزه‌تقریباً از سرکوه برآید و رنگ خود را زرد نموده ساعتی بلرزد . از هیبت طلوع نمودن آفتاب . چون صبح صادق دمیدن گیرد به همان محل که بر آمده فرورود و همچنین از ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب ، از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کنند .

۱ـ نسخهٔ مجلس : سیادت پناه ، سلطنت دستگاه اسماعیل داروغه.

دیگر آنکه چون زیارت مکهٔ معظمه زادهاالله شرفا و تعظیما رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان باید که تمامی راههائی که متعلق به کعبهٔ معظمه است ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند . سیورسات وپیشکش طیارنماید و سکه به القاب همایون ما در ضراب خانه موشح سازد و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود وخود متوجهٔ پایهٔ سریر اعلی گردد و الا اگر از حکم همایون ما نفذه‌الله تعالی فی مشارق الأرض و مغاربها عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد فرزند دل‌بند ارجمند سعادتمند ، دارای سلطنت و جهان داری ، مبارز ظفراقتداری ، سیاوش کاوس هوش ، چنان که وارد است ، نظم :

جوان و جوان بخت و روشن ضمیر

به دولت جوان و به تدبیر پیر

به دانش بزرگ و به همت بلند

به بازو دلیر و به دل هوشمند

ابوالمبارز عمادالدین عبیدالله بهادرخان ابقاه‌الله تعالی را با جمعی از امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکودری و غور و غرجستان به‌سراو خواهیم فرستاد تا اورا به‌قهر و سیاست مقهور سازند و اگرچنانچه مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان ، مقصود سلطنت دوران ، حافظ بلاد امن وامان ، قامع کفر و طغیان ، آن که موکب ظفر به هر جانب که راندی در مقصود گشودی و به‌فتح و فیروزی مفتح گردانیدی، نظم:

دولتش اندر رکاب وفتح استقبال‌او

هر کجارومی‌نهدفوج ملایك لشکرش

در تك دریا نهنگ از برق تیغش می‌جهد
بیشه‌ها از شیر خالی از جنود عسکرش

ابوالفوارس تیمور بهادرخان اطال‌الله عمره را با جمعی از امرا ولشکریان سرحد قندزوبغلان و حصار شادمان و بدخشان و سایر نواحی ترکستان متوجه آن ولایت سازیم تا بر آن ساحت غلبه کنند . اگـر چنانچه نعوذ بالله دیگر بار متعذر شود رایات نصرت شعار فرصت آثار متوجه خواهیم فرمود . اول فرزند اعز غنچهٔ گل مراد و تسکین جان و قوت جگر و فؤاد ، آن که مشهور شده ضرب دلاوری او به هر جا ، شیر بیشهٔ هیجا ،

نظم :

ز ضرب سنانش فلك پشت خم
اسیر کمندش دو صد شـاه جـم
در آوردگه تیغ چون بر کشد
سر سرکشان را به خون در کشد

ابوالنصر کمال‌الدین سونجك بهادرخان اطال‌الله تعالی عمره را با اجتماع امرا و مقربان تعیین فرمائیم و فرزند درة التاج شجاع الدوران ، تمساح جیحون‌الصلابة فی‌المیدان حمزه بهادرخان در برانغار و فرزند عمدة‌الملك فی‌الآفاق و تهمتن علی‌الاستحقاق ، سلیم‌الدین مهدی بهادرخان در جوانغار با اجتماع امرا و دلاوران و عساکر دین دار که از اندجان و شاهرخیه و قندبادام و تاشکند وشهر سبز و اترار و سیران و اورگنج وخوارزم وجیحون کنار و کاشغر منقیت تا نواحی قبچاق و قلماق و غیرها مقرر می‌شود کـه ایستادگی کنند و با مخالفان حربا حربا نمایند و اعیان دولت کـه در آن معرکه حاضر باشند پای وقار در زمین تهور نگاهدارند باشد که بتوفیق‌الله

تعالی از خزانهٔ و ینصرك الله [۱] نصرا عزیزا نصرت استقبال نماید ، اعلام نمایند که در چه محل و مقام مقاومت خواهد بود[۲] والسلام . *

۱ـ سورة الفتح : ۳

۲ـ درمآخذ مختلف این نامه بااختلافاتی درکلمات و اعلام وجملات آمده است . آنچه من نقل کرده‌ام تکمیلی است درمتن برمبنای نسخ متعدد. چه آوردن نسخه بدلها را ملال انگیز دیدم مگر آنجا که اهمیت مطلب دادن نسخه بدل را ایجاب میکرد.

* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای‌ملی، احسن‌التواریخ ج۱۲، منتظم‌ناصری ج۲ص۹۲ـ۹۱ مجلهٔ یادگارسال‌دوم شمارهٔ سوم.

نامهٔ

شاه اسماعیل به شیبک‌خان

سابقاً تو به‌ما نوشته بودی که عزم‌گزاردن حج اسلام در خاطر رسوم تمام‌یافته عن‌قریب جهت‌امضاء آن عزیمت متوجهٔ عراق و آذربایجان‌خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف‌مرقد معطرامام فوق‌البشر علی‌بن‌موسی‌الرضاعلیه‌التحیة والثنا داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب می‌گماریم و چون وعدهٔ تو به وفا نرسید ما به مقتضای حدیث روح افزای العهدة دین عمل نموده‌لوای جهانگشای به جانب مشهد مقدسه برافراختیم .

غرض از تحریر این مقدمه‌آنکه متصور آن بود بلکه لایق و مناسب چنان می‌نمود که آن‌جناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند به قدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بـه تقدیم رسانند و چون این معنی از حیز قوه به فعل نیامد ما جهت دریافت ملاقات تا به‌ظاهر مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و در این مقام‌نیز از آن جناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوائل فصل بهار

و مبادی جولان جنود لاله و ازهـار به میدان کار زار توجه خواهیم نمود تـا صورتی که در پس پردهٔ غیب مستور است به حیز ظهور آید والسلام. *

* این نامه که ظاهراً نقل بمضمون شده است در کتاب حبیب السیر جزو ۴ ج۳ ص۵۸ آمده‌است.

نامهٔ
شاه اسماعیل به قانصو الغوری[1]

۱ـ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس : «صورت فتحنامه‌ای که نواب علیین آشیان شاه اسماعیل ماضی صفوی انار الله هنگامی که شیبک‌خان اوزبیک را بقتل رسانیده به قانصوالغوری نوشته» .

قانصوغوری آخرین فرد ازممالیك برجی مصراست. ممالیك جمع‌مملوك‌است ومملوك به‌معنای بنده وغلام وزرخرید . ولی این‌کلمه بیشتر بر بردگان سفیدپوست اطلاق می شده و در تاریخ اسلام این کلمه اصطلاح است برای دو دسته از فرمان روایان مصر وشام به‌نام ممالیك بحری وممالیك برجی .

آغاز حکومت ممالیك از وقتی بودکه بازماندگان سلطان صلاح الدین یعنی سلالهٔ ایوبیان نیروی فرمان‌روائی را ازدست دادند وکار بر مملوکان ایشان‌که از مخدومان خود حقاً شایسته‌تر و کافی‌تر بودند قرار گرفت . ممالیك بحری که نخستین ایشان شجرةالدر زوجة الملك الصالح ایوب است، ازسال ۶۴۸ ه. صاحب اختیار مصر و شام شدند وبا کفایت تمام‌حکومت‌کردند و با شجاعت‌کامل دربرابر سیل مغول ایستادگی نمودند و حتی آنان را در زمان هولاکو و اباقا و غازان درهم شکستند .

دوران حکومت ممالیك‌بحری درسال ۷۸۴ ه. بپایان رسید و کار به دست ممالیك بحری یابه اصطلاح آن زمان «چراکسهٔ مصر» افتاد . چه اینان بیشتر از نژاد چرکس بودند . نخستین فرد این دسته از ممالیك سیف‌الدین برقوق معروف به الملك‌الظاهر است‌که از ۷۸۴ به جای‌الملك الصالح صلاح‌الدین حاجی(آخرین نفر از ممالیك بحری) نشست ولی دوران سلطنت اوکه تا ۸۰۱ ه . طول‌کشیدیك بار به علت استقرار مجدد صلاح‌الدین حاجی از ۷۹۱ تا۷۹۲ ه. قطع شده‌است . پس از اوالملك الناصر ناصرالدین فرج برتخت سلطنت مصر و شام تکیه زد و او همان است‌که باتیمور در افتاد وقرایوسف و سلطان احمد جلایررا پناه داد وتیمور برای اخذ انتقام وابراز قدرت به سوریه حمله‌کرد وشهرهای آباد آن سرزمین‌را به آتش وخون‌کشید . این دسته از ممالیك تا سال ۹۲۲ سلطنت کردند و در این

سال ، سلطان سلیم پادشاه عثمانی مصررا تصرف کرد و دستگاه خلفای عباسی مصر راکه ازبازماندگان عباسیان بغداد بودند برچید وبه‌خود عنوان خلیفةمسلمین‌داد.

الملك‌الاشرف ابوالنصرسیف‌الدین قالصوه (۸۵۰/۱۴۴۶تا۹۲۲/۱۵۱۶م.) معروف به غوری اصلا چرکسی بود . وی را به‌علت انتساب به الملك‌الظاهرخوش قدم والملك‌الاشرف قایتبای مخدومین پیشین وی ظاهری و اشرفی نیز می‌گفتند .

وی‌درسال۹۰۵ به‌فرمان‌روائی مصروشام انتخاب‌شد وشخصاً مردی دانشمند و دانشمندپرور بود و در ادب و موسیقی دستی تمام داشت وسیوطی دانشمند معروف بر موشحات او تألیفی دارد به نام النفح الظریف علی موشحه‌الشریف . (اعلام زرکلی).

قالصوکه مردی دوراندیش بود ، از توسعهٔ روز افزون دولت عثمانی سخت می‌ترسید وبه همین جهت همین‌که شنید مردی در ایران برخاسته و دولتی تـازه ولی نیرومند تشکیل داده دست دوستی به جانب وی درازکرد و اتحاد باشاه‌اسمیل را برای ایجاد جبهه ای نیرومند در برابر عثمانیان مغتنم شمرد . چه سالی این اتحاد صورت‌گرفت چندان مشخص نیست . درسال ۹۱۰ سلطان ترك با یزید در نامه‌ای که به قالصو نوشت اشاره کرد به « احوال الرجل الذی ظهر فی البلاد المشرقیة فهزم والیها» وقالصو درجوابش چنین نوشت :

اما قصة غلبة الفرق الضالة القزلباشیةفی‌البلاد الشرقیة فانها بلیة عامةظهرت فی تلك النواحی فدفعهم لازم بل‌واجب علی الادانی والاقاسی فالمقصود فی‌دفعهم و استیصالهم بعنایةالملك العلام الموافقة والاهتمام لانهم اهل‌البدع والضلالة واصحاب الشر و الشقاوة کلهم روافض و جمهم ملاعین لیس فی قلوبهم الردیة اثر الرحمة والشفقة ولافی طینتهم الخبیثة علائم الهدایة والرأفة وانهم هتکوا عرض‌المؤمنین و والمؤمنات وقتلوا علماءالدین والسادات واغاروا اموالهم واسروا صبیانهم‌وعملوافی هذه المملکة اعمالا لایری مثله احد فی‌الخروج الاولاد الجنکیزیه ولاسمع‌شبهه‌اذن فی ظهور الاحزاب التیموریة اولئك هم‌الکفرة الفجرة اللهم دمرهم وقهرهم وفرق شملهم وکسرا عناقهم وطهرالارضین عن‌هولاء الارجاس الانجاس . . . . (منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص۳۵۷ - ۳۵۴) .

درست نمی دانیم که آیـا واقعاً قالضو در آن هنگام چنین نظری نسبت به قزلباش داشته وآنان را قلباً بلیهٔ عامه واهل بدعت وضلالت وشر وشقاوت می‌دانسته و از چنگیزیان و تیموریان بی‌رحم‌تر می‌شمرده و ایشان را کافر تصور می‌کرده یا اینکه برای استتار کارهای سیاسی خود به سلطان ترک چنین نوشته است . ولی می‌دانیم که درحدود سال۹۱۲ آوازهٔ این اتحاد سیاسی به همه‌جا حتی به حاجی رستم‌کرد هم رسیده بود وحاجی درنامهٔ خود به بایزید ثانی صریحاً به‌این مطلب اشاره‌کرده است .

در هرحال صوفی کامل و قالضوغوری ، نخستین جوانی بیست ودو ساله و دومی پیری هفتاد ساله ، هریك در اندیشهٔ حفظ جان و سلطنت وکشور خویش با هم دست دوستی دادند . اماسلیم سلطان عثمانی ، شاه جوان صفوی را در چالدران درهم‌شکست (هرچند نتوانست اورا ازپای درآورد) و دوسال بعد قالضو را درمرج دابق‌شکست‌داد . قالضودراین‌جنگ یابراثرافتادن ازاسب‌یابراثرسکته یابراثراغماء ورفتن زیردست‌وپای اسبان‌کشته شد . نوشته‌اند علان بیك از سرداران مصر وقتی افتادن قالضو را دید از ترس آن که مبـادا ترکان سر او را بریده‌شهر به شهر بگردانند ، سراورا بریده درچاهی انداخت . دربارهٔ این محاربات ونتایج‌آن باز توضیحاتی خواهد آمد.

فواقل تحیات و رواحل تسلیماتی که مصر جامع محبت حقیقی از ورود آن معمور و شوارق رسائل مودت سماتی که فحوای حقایق آرایش مقتبس از مشکوة یکاد زیتها یضیئی و لولم تمسسها النار نور علی نور [1] باشد متوجه عتبهٔ خلافت نشان منیع‌السکانی ساخته که جامع ازهر سلطنت و کامکاری به وجود با جودش وثیقةالاساس و ذات سعادت‌آیاتش منخرط در سلك حارسان ملت موصوفهٔ کنتم خیرامة اخرجت للناس [2] بـه سبب بناء مودت حقیقت نسبت بـا ذات شریفش مستحکم و اکید و بنیان صفاء نیت و خلوص طویت مستغنی ازاحکام و تاکید اعنی‌السلطان الاعظم، عمدةالملوك والحکام بین الامم ، رافع لواء العدل والانصاف ، قامع بنیان الظلم والاعتساف، المؤید من‌الله الملك‌الولی ، معزالسلطنة والایالة والعدالة و الاقبال قالضوالغوری اعلی‌الله تعالی معالم الاسلام بسیامن وجـوده الی یوم‌القیام .

بعد ازتمهید اساس محبت و سلامی مسکیةالختام مشهود خاطر دریا مقاطرآن‌که چون از جمله امور یقینیه است‌که ابتهاج و سرور احبا به ورود مسرت حنین مقتضی فطرت سلیم هدایت است ، درین اوان ظفر عنوان

۱ــ سورة النور : ۳۵

۲ــ سورةالانعام: ۱۰۶

لطائف نامتناهی الهی این محب را فائز به اکثار فتح و ظفر ساخته وکمند ادراك رعایت و اعمال بر کنگرهٔ و آتیناه ملکا عظیما [1] انداخته سوابق عنایت ازلیه ابواب فتوحات غیبیه بر روی مجاهدان دین گشوده و روابط عواطف لم‌یزلیه بر چهرهٔ مقاصد و مآرب در مرآت حسام فیروزی انسام غازیان‌نصرت قرین نموده ذلك‌فضل‌الله یؤتیه‌من‌یشاء والله ذوالفضل‌العظیم[2]، صدق مودت چنان اقتضا کرد که به اخبار این موهبت عظمی و عطیهٔ کبری احبا را مسرور دارد تا وظایف شکر ایزدی برحسب فرمودهٔ و لئن شکرتم لازیدنکم[3] بگزارد و اجنای این ثمرةالمراد آنکه شیبك شیبانی که شعبه‌ای ازدرخت‌کفر چنگزخانی بود در ممالك ماوراءالنهر وتمامی خراسان دست تسلط بگشود و باد نخوت و غرور و پندار در دماغ او راه یافته سرازجادهٔ استقامت برتافته و متعرض ممالك محروسه می‌شد و از هر طرف به نهب و غارت مبادرت می‌نمود وابواب ظلم وتعدی بر سایر بلاد و عباد می‌گشود:

کسی را که بـر گشت روز بهی
دماغش ز نـور خـرد شد تهی
خرابی نماید بـه هر بوم و بـر
نهالش دهـد رنج و زحمت ثمر
ز اقبال و بخت خودآید به تنگ
کند با سپهر بربن عـزم جنگ
چو او را خرابی بود طبع و خو
کند طبع ایـام هـم دفـع او

۱ـ سورة النساء: ۵۷

۲ـ سورة الحدید: ۲۱

۳ـ سورة ابراهیم: ۷

کسی نیك بیند بـه هر دو سرای

کـه نیکی رساند به خلق خدای

حفظ نوامیس الهی و رعایت قوانین خلافت و پادشاهی چنان اقتضا نمود که عساکر نصرت و ظفرقرین به عزم قلع و قمع آن شقی خسارت آئین روی توجه به صوب ممالك خراسان آورند ستدعون الی قوم اولی بأس شدید [۱] به مجال عیان رسانیده یوم الجمعه سادس شهر شعبان المعظم سنهٔ ست عشر وتسعمائه در دارالملك مرو یوم‌التقی الجمعان[۲] تحقق یافت[۳] محاربه ومجادلهٔ تمام‌واقع شد وآتش‌حرب وقتال به‌نوعی التهاب و اشتعال گرفت که بهرام خون آشام از خوف و اضطراب رجعت اختیار کرد ،

ز هـر سو شده تیر نـاوك روان

تو گفتی که پیك اجل شد دوان

روان‌گشته‌خون‌هرطرف‌همچوآب

سرجنگجویـان درو چـون حباب

غازیان ضرغام انتقام ومجاهدان‌بهرام‌اتسام زبان‌حال بدین مقال‌گشودند، که:

السیف و الخنجر ریحاننا　　　اف علی‌النرجس والآس

شـرابنا مـن دم اعدائنا　　　و کأسناجمجمة الراس

از کشته پشته ساخته :

گرفته همه روی آفاق خون

شده عرصهٔ‌این‌زمین لاله‌گون

۱ـ سورةالفتح: ۱۶

۲ـ سورةآل عمران: ۱۴۹ ، ۱۶۰

۳ـ این تاریخ ششم شعبان باآنچه درکتبی مانند جهان‌آرا واحسن‌التواریخ روملو آمده مغایر است وظاهراً سادس وعشرین باید باشد.

دراین‌اثنا ازمهب تأییدات‌غیبی نسائم فتوحات لاریبی وزیدن گرفت. شیبك شقاوت آثار و سایر امراء و انصار که از کثرت ازدحام از حیز شمار بیرون بودند طعمهٔ شمشیر و هدف نیزه و تیرگشتند و همگی ممالك ایران وتوران به قبضهٔ اقتدار وحیطهٔ اختیارآمده تمامی آن دیار از خبث وجود آن‌گروه نابکار پاك گشت و قطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدلله رب‌العالمین [۱] و چون این فتح بزرگوار به توفیق پروردگار و به یمن همت احبای صادق و اصدقای موافق به منصهٔ ظهور رسید مترقب‌آنکه در سایر ابواب موافقت همم علیه از مقتضای ذاتیه دانسته ریاض محبت را به رشحات اقلام مودت اتسام سیراب گردانیده و جهت تبلیغ این اخبار مسرت‌آثار افتخار الخلفاء العظام بین‌الامم حمزه خلیفه را فرستاده شد.

المعتصم بحبل‌الله‌الملك‌الولی اسمعیل‌بن‌حیدربن جنیدالصفوی‌والختم بالصلوة علی محمد و آله‌الطیبین‌الطاهرین. *

۱ــ سورة الانعام : ۴۵

* نسخهٔ ۶۰۶ مجلس ، مجلهٔ یادگار سال‌دوم شمارهٔ ۳

فرمانی از شاه اسماعیل[1]

۱ـ عنوان نامه درنسخه چنین آمده : شاه اسمعیل بهادر سوزمیز خلدملکه وسلطانه جهت جناب شیخ‌الاسلامی خواجه ابوالقاسم جامی نوشته.

خواجه جلال‌الدین ابوالقاسم پسر خواجه رضی‌الدین احمد از اعقاب شیخ‌الاسلام احمد جامی ملقب به ژنده‌پیل است. پدرش رضی‌الدین سالها تولیت اوقاف مزار شیخ‌الاسلام مذکور را متصدی بود و به قول خوندمیر «همواره خوان احسان گسترده همت عالی‌نهمت برضیافت صادر و وارد می‌گماشت».

رضی الدین در سال ۹۰۸ در گذشت و پسرش خواجه جلال الدین متکفل مشاغل وی شد. وی نیز چونان پدر «در صفت جود وسخاوت وسلوك طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام‌الحیوة آنچه از هرجهت حاصل می‌کرد صرف آینده ورونده» می‌نمود. خاصه آنکه مشربی وسیع ونظری بلند داشت تاجائی‌که «گاهی با شاهزادگان عالی‌مکان مصاحبت می‌فرمود وبه خلاف طریقهٔ آبا واجداد به تجرع شراب ناب قیام می نمود». خواجه جلال‌الدین در سال ۹۲۰ روی در نقاب خاك کشید.

ظاهراً علت توجه شاه اسماعیل به خاندان شیخ جام همان نکته‌ای‌که قاضی نورالله در مجالس‌المؤمنین (ج ۲) بدان اشاره‌کرده است و آن اینکه دیوان‌شیخ، وقتی به دست شاه صفوی افتاد و وی برای «امتحان حال» ازدیوان وی تفألی زد واین قطعه آمد:

ای‌زمهرحیدرم هر لحظه دردل صدصفاست

از پی حیدر حسن‌مارا امامی رهنماست

شاعران از بهرسیم و زر سخنها گفته‌اند

احمد جـامی غلام خاص شاه اولیـاست

درخصوص خواجه جلال‌الدین ابوالقاسم رجوع شود به حبیب‌السیر جزو ۳ از ج ۳ ص۳۳۷ چاپ بمبئی ، رجال حبیب‌السیر ص۱۷۸ ودربارهٔ شیخ معین‌الدین ابونصر احمد بن ابی الحسن‌بن محمدالنامقی الجامی معروف به شیخ جام، صوفی متعصب خم‌شکن قرن پنجم وششم (۵۳۶ق-۴۴۱ ه .) به تاریخ گزیده ، حبیب‌السیر ج ۲ ، مجالس المؤمنین ج ۲ ، نفحات الانس ، آتشکدهٔ آذر با حواشی ارزندهٔ دوست معزز دکتر حسن سادات ناصری ، مجمع‌الفصحا و ریاض العارفین ، تاریخ تصوف در ایران از مرحوم دکتر غنی ، ریحانة الادب ج ۱ ، از سعدی تا جامی ، قاموس‌الاعلام واعیان‌الشیعه‌ج ۸ ص۲۹۳ وکتاب مقامات ژنده‌پیل‌تألیف سدیدالدین محمد غزنوی و مقدمهٔ مفصل و جامع آن از آقای دکترحشمت‌الله مؤید سنندجی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۰) و مقالات آقای امیری فیروزکوهی درسالهای ۱۷ ، ۱۸ مجلهٔ ارمغان .

ودر خصوص خواجه ابوالقاسم وپدرش به حبیب السیر و رجال حبیب السیر کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل .

چون حضرت قاسم الارزاق و معطی کریم الاخلاق تعالی شأنه و عظم برهانه و عم احسانه منشور لامع‌النور سلطنت عظمی و خلافت‌کبرای ما را به طغرای غرای انی جاعلك للناس اماما [1] مزین گردانیده و یرلیغ جهانداری و فرمانروائی ما را به توقیع رفیع عالم مطیع اناجعلناك خلیفة فی‌الارض [2] مزین و محلی ساخته همواره دواعی خاطر فیض مآثر بر آن مصروف و معطوف است که عموم طوایف و جمهور خلایق در زمان‌دولت همایون ما و ایام خلافت روز افزون ما مرفه‌الحال و فارغ‌البال باشند سیما جمعی که به علو نسب و سمو حسب و وفور فضائل نفسانی و فواضل انسانی مزین باشند رعایت جانب ایشان بر ذمت همت والا نهمت ازلوازم سعادت می‌دانیم ولهذا دریناوقات فایض‌البرکات که شرافت مآبی، سعادت و رفعت انتسابی ، خلیفة‌الخلفاءالعظامی خواجه جلال الملة والرفعة والدین ابوالقاسم الجامی به درگاه گردون اشتباه آمد به شرف عتبه بوسی مفتخر و سرافراز گشت و صورت اعتقاد او نسبت با خانوادهٔ دودمان ولایت و

۱ــ سورةالبقرة : ۱۱۸

۲ــ سورة ص : ۲۵

امامت بر ضمیر منیر کیمیا تأثیر به وضوح پیوست ، اظهاراً لعنایةالسلطانیة فی شأنه مبلغ ده تومان تبریزی از ابتدای لوی‌ئیل از مال و جهات ولایت جام هر ساله در وجه سیورغال هود بری و انعام سرمدی او ارزانی داشتیم و شفقت فرمودیم . باید که مبلغ مذکور را هر ساله از سر کار زراعت خواجهٔ مشارالیه تنخواه نموده به زیاد وکم باز یافت نموده رجوع نمایند و چیزی قاصر و متکثر نگردانند و به قلیل و کثیر طمع و توقع ننمایند و قلم و قدم کوتاه و کشیده داشته این عارفه را در بارهٔ او مؤبد شناسند و رقم این عطیه را در دفاترخلود مثبت و مرقوم گردانند و بر خواجهٔ مشار- الیه و اولاد و احفاد او بطناً بعد بطن معاف و مسلم و مرفوع‌القلم دانند و هر ساله درین باب پروانچهٔ مجدد نطلبند و همچنین مرحمت در باب نقیة الاکابر خواجه‌جلال الدین‌محمدفرموده مبلغ‌پنج‌هزاردینار تبریزی از سرکار زراعت او که در ولایت جام دارد برو مسلم و سیورغال فرمودیم .

داروغگان و اربابِ و کلانتران و عمال و مباشران امور دیوانی و متصدیان مهمات و اعمال سلطانی ولایت مذکوره و توابع و لواحق باید که حسب الحکم همایون لازال نافذا فی ربع المسکون مقرر دانسته اصلا به‌هیچ وجه من الوجوه عدول و انحراف‌نورزند وتغییر و تبدیل به قواعد او راه ندهند و در استمرار و استقرار این عوارف کوشند و از شوائب نقیض و مسترد مصون و مستثنی و محروس شمرند و هر ساله درین باب به نشان مجدد محتاج ندانند و از فرموده در نگذرند و به علت اخراجات و عوارضات و علوفه و قنلقه و بیگار و طرح و ساوری وپیشکش وسلامی وعیدی ونوروزی و داروغگی و سرچماقی وتحمیل و سرشماره وتوجیهات اتفاقی پیاده [و سواره ؟] و سایر تکالیف دیوانی مزاحم نگردند و درخانه های ایشان نزول نگردانند و چهار پایان ایشان را اولاغ نگیرند و اکاران و

متعلقان ایشان را به دستورسابق جهت سرشماره تعرض نرسانند ورسم محدث ننهند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و اعزاز واکرام و توقیر واحترام ایشان ازلوازم شمرند و برین جمله روند وچون به توقیع رفیع منیع اشرف اعلی مزین و محلی گردد اعتماد نمایند . تحریرا فی شهر محرم الحرام سنة سبع و عشر و تسعمایه. *

* نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Fond. pers. Sup. 1815

فرمان شاه اسماعیل

این فرمان شاه اسماعیل به تشریف خواجه کمال ابوالفتح فرزنـد خواجه جلال‌الدوله است که مشرف خزانهٔ شاهی بوده‌است . چهارده سال پیش از این تاریخ الوند میرزای آق قوینلو فرمانی در مورد تفویض نهرامس گلپایگان به سیورغالی جلال‌الدوله صادر کرده بود که پیش از این شرح ومتن آن گذشت وپس از روزگار آق قویونلو ، شهریار صفوی فرزند وی خواجه کمال ابوالفتح را با صدور چنین فرمانی سر فراز داشت . خواجه کمال چنان که از متن نامه بر می‌آید مشرف خزانهٔ شـاهی بوده و مشرف سمتی بوده است برابر بازرس یا ناظر امروزی در محاسبات دولتی .

این نامه به خط نستعلیق شیوا ، قدری با طلا وقدری بامرکب نوشته شده و سجع مهر صوفی کامل براین فرمان چنین است :

بود مهرعلی وآل اوچون جان‌مرا دربر

غلام شاه مردان است اسماعیل بن حیدر

اصل این فرمان در خانهٔ آقای میرزاعلی انصاری پسر مرحوم میرزاحسن خان جابری انصاری اصفهانی است و سوادی از آن در گنجینهٔ انصار شمارهٔ اول ص ۶۵ ستون ۱ سطر ۳۵

ابوالمظفر میر اسماعیل بهادر سوزومیز

بسم‌الله الرحمن الرحیم

لطایف حمد و سپاس سعادت اساس و ظرایف شکر بی‌قیاس عبادت اساس پادشاهی را سزاوار است که بر حسب فحوای افاضه سمات و رافع بعضکم فوق بعض درجـات [1] از فیض عنایت بی‌غایت و لطف بی‌نهایت وان من‌شیء الاعندنا خزائنه[2] مدارج مراتب سابقان مضمار معرفت ومعارج مناصب واقفان مقام عبودیت را به اوج اعتلا و ذروهٔ ارتقاء والسابقون ـ السابقون اولئك المقربون [3] رسانیده هر یك از آن خاصان درگاه و مقربان بارگاه را از خزانهٔ بی‌کرانهٔ اعطی کل شیء خلقه ثم هدی [4] خلعت کمالی مناسب استعداد وانعامی مصون ازاشتداد و ادراری مأمون ازاسترداد ارزانی داشت و لله الحمد رب السموات و رب الأرض و رب العالمین و صلوة و سلام بی‌انجام بر آن عالی قدر ولکن رسول‌الله و خاتم‌النبیین [5] و اعلی‌مقام

۱ـ سورةالانعام: ۱۶۵
۲ـ سورةالحجر : ۲۱
۳ـسورةالواقعة : ۱۰/۱۱
۴ـ سورة طه : ۵۲
۵ـ سورةالاحزاب: ۴۰

و ما ارسلناك الارحمة للعالمین که فتح باب خزانهٔ رحمت وگنجینهٔ حکمت از میامن وجود بسیار فیض وجود اوست :

احمد مرسل که خرد خاك اوست

هـر دو جهان بستهٔ فتراك اوست

و آل لازم‌التعظیم واجب‌الاجلال او که مبایعت و متابعت ایشان موجب فلاح دارین و نجاح منزلین و منتج سعادت ابدی و خلاص از شقاوت سرمدی است .

و بعد چون بر مقتضای مرتضای کلام درر انتظام السابقون الأولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان [۱] در بارهٔ سابقان خدام ثابت الاقدام که کمر اخلاص وجان سپاری برمیان جان بسته اقدام به وظایف قدمت خدمت ازاکفاء و اقران سمت امتیاز یافته باشند امری واجب ولازم است . پس هر کس از زمرهٔ خدام درگاه عالم پناه و جمله بندگان بارگـاه گردون اشتباه که شرایط اخلاص و ضوابط اختصاص نسبت به آن دودمان خلافت وخاندان سلطنت به‌تقدیم‌رسانیده‌باشد همگی‌همت‌بلند ونهمت‌ارجمند در بارهٔ او مصروف می‌داریم و لهذا در این اوقات فرخنده ساعات وایام کثیرالبرکات که آثار آن خصال حمیده و علامات فعال پسندیده ازصحایف اعمال و صفایح احوال دولت‌مآبی ، عمدةالصواحب والأعالی خواجه کمال ابوالفتح مشرف خزانهٔ عامره کالشمس فی‌رابعة النهار واضح وآشکار بود . عنایت بی‌غایت شاهی و التفات بی‌نهایت پادشاهی دربارهٔ او فرموده مبلغ سی و هشت هزار دینار تبریزی که به موجب فرامین جهان مطاع واجب ـ

۱ـ سورة التوبه: ۱۰۱

الاتباع همایون ما سابقا از موضع « ویست » از اعمال جربادقان من بلوك ابروده در وجه سیورغال مشار الیه مقرر است از مال وجهات بلده و بلوك جربادقان مقرر داشته آنچه متوجهات رقبات و مزارعات و باغات و سایر حقوق دیوانی خواجه مومی الیه می‌شود حسب‌الضمن مجری داشته همه از انقد وجوه و از محل مرجوالحصول از هر جهت که وکلاء او صلاح دانند و جواب‌گویند و یك دینار و یك من بار قاصر ومنکسر نگردانند و بر محال مذکوره ضمنی که به سیورغال مشارالیه مجری می‌شود اصلا به علت مال و جهات واخراجات وعوارضات حکمی و غیرحکمی و علفه وعلوفه و سلامی و ساوری‌و پیشکش و چریك و کذلك حق‌السعی عمال و الاغ و الام و سایر تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه اطلاق مال و خارج بر آن توان کرد به هر اسم و رسم که باشد مزاحم نشوند و مطالبتی نکنند و اگراحیانا به واسطهٔ تکثیرعمارت و زراعت تفاوتی در آن محال پیدا شود بدان جهت تعرض به وکلا وگماشتگان مشارالیه نرسانند و به حرر ومساحت درنیاورند و این عارفه را دربارهٔ او انعام مخلد بردوام واکرام مؤبد مالاکلام‌شمارند. مبلغ مذکوررا براو و اولاد و احفاد اونسلا بعد نسل وعقبا بعد عقب مسلم شناسند و از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته قلم و قدم از آن محال کوتاه و کشیده دارند و به قلیل و کثیر طمع و توقع ننمایند. امرا و حکام و تیول داران و داروغگان و کلانتران و کدخدایان ورؤسا و عمال و مباشرین امور دیوانی جربادقان و توابع و ملحقات حسب‌الحکم همایون عمل نموده مبلغ مذکور را به سیورغال مؤبدی و انعام سرمدی مشار الیه مقرر دانسته در استمرار به استقرار آن عطیه کوشیده در دفاتر خلود ثبت و مرقوم گردانند واز مضمون فرمان واجب الاذعان ما درنگذرند

و رعایت و مراقبت اعزاز و کلا و متعلقان او لازم شناسند و هر ساله نشان و پروانهٔ مجدد طلب ندارند و از فرموده تخلف نورزند و در عهده دانسته چون به توقیع رفیع منیع اشرف‌اعلی موشح و مزین و محلی‌گرداعتماد نمایند .

کتب بالامر العالی اعلاه‌الله وخلدنفاذه فی‌عاشر شهرذی‌الحجة‌الحرام ثمان عشر و تسعمایه ختم بنواحی میمه نطنز.

نامهٔ

سلطان سلیم خان به عبید خان اوزبك

سلطان سلیم نهمین سلطان ترك از خاندان عثمان غازی و فرزند بایزید ثانی است . وی به شرحی‌که درکتب تاریخ مفصلا مسطور است بر پدر شورید و به کمك ینی چریها که با یزید پیر و مسالمت جو را دوست نمی‌داشتند ، پدر را مجبور به استعفا از سلطنت کرد . بایزید کهن‌سال چاره‌ای جز تحمل سرنوشت نداشت . وی سلطنت‌را به پسرپرشور و حرارت وتند وتیز خویش سپرد وخود راه شهر دیموطیقا را در پیش‌گرفت تا در تنهائی و بیکاری روزهای آخر عمر خویش را بگذراند . اما در همان نیمه راه ناگهان درگذشت و چنین شایع شدکه به دستور سلیم ، سلطان پیرمسموم شده است . و این شایعه چندان تعجبی ایجاد نکرد . مگرنه آن بود که بایزید خود متهم بودکه محمد فاتح پدر خویش را مسموم‌کرد . و پس از استقرار بر تخت سلطنت حمیدالدین طبیب را از میان برداشته است تا راز مرگ ناگهانی محمد فاتح زیرخاك مدفون شود . ازآن‌گذشته ، این عمل باطبع تند وخوی درندهٔ سلیم نیز مباینت نداشت .

از هنگام جلوس بایزید ثانی چنین مرسوم شده بودکه سلطان جدید به ینی‌چریها انعام بدهد . سلیم هم به ینی‌چریها به هر سربازی سه هزارآسپر (دو برابر مرسوم زمان پدر خود) انعام داد . اما وقتی‌که یکی از سران ینی‌چری توقع انعام بیشتری‌کرد ، سلطان با شمشیر بی درنگ گردن او را زد و با این عمل قــاطع و شدید سلطنت‌کوتاه ولی خونین و پر ماجرای خویش را آغاز کرد. (۸ ماه صفر ۹۱۸ هـ . ق).

اززمان سلطان محمد فاتح ، سنت سلاطین‌عثمانی چنین بود که برادران‌خود را از میان بردارند تا امرسلطنت به رقابت نکشد وکشور و مردم دچار هرج‌ومرج و آشوب وخون ریزی نگردد . سلیم دوبرادر داشت : قرقود و احمد . احمدکه‌به

خوی برادر وسنت اجداد خویش وقوف تمام داشت ، در صدد تلاش برآمد و دست به شورش زد وهرچند که در ابتدا نیز به پیشرفتهائی نایل آمد ولی سرانجام گرفتار ومقتول گردید وتا کار احمد تمام‌شود ، سلیم پنج پسر اورا من جمله عثمان‌چهارده ساله را جلو چشم خویش به جلاد سپرده و قورقود را نیز به جهان دیگر فرستاده بود . از این برادران احمد فرزندان متعدد داشت . از فرزندان وی دو تن جان به سلامت بردند وبه شاه اسماعیل صفوی پناهنده شدندو این امر یکی از علل کینهٔ شدید سلیم نسبت به شاه اسماعیل بود واین کینه وقتی شدید ترشدکه‌پس ازقتل‌برادر-زادگان وبرادران چون سلطنت عثمانی بدون منازع برسلیم قرار گرفت، ازممالك نزدیك ودور سفرائی به تهنیت جلوس سلطان جدید به استانبول رفتند وحتی سلطان مصر قانصوغوری نیز هدایائی گرانبها فرستاد وتنها شاه‌اسماعیل پادشاه جوان‌صفوی بود که نه فقط به سلطان مغرور ترك اعتنائی نکرد ، بلکه گذشته از ایجاد شورش و آشوب در آناطولی ، خود شخصاً با مراد پسر احمد به قلمرو حکومت سلطان سلیم حمله برد.

دوران حکومت سلیم بسیارکوتاه بود واز ۹ سال تجاوز نکرد ولی درهمین دورهٔ‌کوتاه سرزمینهای پهناور وپرارزشی را برمتصرفات آل‌عثمان افزود مثل دیار بکر ومرعش وشام و مصر و مکه و مدینه . وی سلسلهٔ امرای ذوالقدر را در مرعش و سلطنت ممالیك مصر و شام را بر انداخت و دستگاه خلافت اسمی باز ماندگـان خلفای عباسی را در مصر برچید وبه‌زور خلیفه را وادارکردکه خلافت مسلمین را رهاکرده به سلیم واگذارد و بدین سان سلطان ترك خلافت مسلمین را ضمیمهٔ‌سلطنت آل عثمان نمود واین عنوان خلیفهٔ مسلمین تا آخرین‌روز حکومت آل عثمان‌برای سلاطین ترك محفوظ ماند.

سلیم قدی‌بلند وبالا تنه‌ای دراز وساقهائی‌کوتاه داشت . صورتش پر گوشت و سرخ بود و چشمانش بزرگ و درخشان . ریشش را می تراشید و سبیلی بـزرگ می‌گذاشت . طبعی عصبی و وحشت انگیز و خوئی وحشی داشت نسبت به زنـان کم اعتنا وبه جنگ و شکار حریص و مشتاق بود . اغلب بالباس مبدل به میـان مردم می‌رفت تا مبادا از ناحیهٔ عمال وی خلاف قاعده وقانونی‌صورت گرفته باشد . درهمه

جا ، جاسوسانی داشت که جزئیات اخباررا بدو می‌رساندند . رحم‌وشفقت درنهادش نبود . دوبرادر وپنج برادرزاده و هفت وزیر وعدهٔ زیادی از بزرگان دربار خود را به قتل رسانید . کار به جائی رسیده بودکه هرکه می‌خواست دیگری‌را نفرین کند ، وزارت سلطان سلیم را برای وی آرزو می‌کرد . از خون ریزی خودداری نداشت . پس از قتل عام چهل هزار شیعی مذهب در خاك آناطولی به فکر قتل عام مسیحیان افتاد واگر اسقف قسطنطنیه به تلقین و ارشاد مفتی جمالی ، قول سلطان محمد فاتح‌را در منع آزار عیسویان ومنع قرآن‌کریم را در اجبار دیگران به‌قبول اسلام یادآور نشده بود ، چندین هزار زن ومرد مسیحی نیز از دم تیغ بی دریغ وی و سربازانش می‌گذشتند ولی براثراقدام اسقف مزبور، سلیم فقط دستور دادکه کلیساهارا به‌مسجد تبدیل کنند وبرای عیسویان معابد چوبی بنا نمایند .

بنا این حال ، سلیم مردی اهل مطالعه بود و به دانشمندان احترام تمام می‌گذاشت وآنان را به تناسب دانش وفهم وهنرشان گرامی می‌داشت . خودنیزشعر می‌گفت و بر خلاف شاه اسماعیل ، وی به‌شعر فارسی بیشتر رغبت داشت تا به شعر ترکی . خیلی خوش پوش بود . کلاهی ابداع‌کرده بود به نام « سلیمی » که‌کاملا زیر چینهای شالی که روی آن می بست پنهان می شد همچون تاج شاه اسماعیل . خفتانش بسیارگرانبها و سراسر قلاب دوزی بود. وقتی مرد ۵۴ سال بیش نداشت (۸شوال ۹۲۶ه/ برابر ۲۲دسامبر۱۵۲۰م).

والاجناب امارت مآب عزت نصاب دولت قباب رفعت‌مناب سعادت اکتساب سیادت انتساب ملکی‌الذات ملکی‌الصفات فلکی العزمات مـالك نواحی الملل سالك اقاصی‌الدول ناصب‌رایات الحشمة الزاهره علی قمة ـ القبة الخضراء رافع‌الوية المعظمة الباهرة علی ذروة المجد و الاعتلاء باسط الامن والامان ، ناشرالعدل و الاحسان ، المستغنی‌عن‌التعریف و التوصیف و البیان، المختص‌بصنوف‌لطایف‌عواطف‌الملك‌المستعان جلال‌الدولة والدنیا و الدین حضرت اخوت مرتبت عبیدخان ، شعر :

دام من و الاه فی مجد بهی

غم من عاداه من غم ردی

تسلیمات وافره که منبی از تعارف ازلی و مبنی بر اتحاد لم‌یزلی است و تحیات متکاثره که منبعث از میلان معنوی کـه برون از عالم حسی است مطالعه فرمایند .

بعد ما انهای رای عالی می‌رود که چون پادشاه بی زوال مستدیم الالاء که یختص برحمته من یشاء [1] از تاج وهاج باهرالابتهاج و کـذلك یجتبیك ربك [2] در میان مسند نشینان اورنگ کنتم خیرامة اخرجت للناس

۱ـ سورة آل‌عمران : ۶۷

۲ـ سورة یوسف: ۶

تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر [۱] شان شریف ما را سرافرازی داد واکلیل‌جلیل‌القدر ویتم‌نعمته علیك[۲]رابا‌جلال وجعلناکم خلائف فی الارض[۳] و روز عرض و رفعنا بعضکم فوق بعض به‌دست مشیت وارادت که‌یفعل‌الله ما یشاء و یحکم ما یرید برتارك مبارك ما نهاد ورسام بدایع نگار ان‌الفضل بیدالله یؤتیه من‌یشاء[۴]با قلم غیرت نمای مایفتح‌الله للناس‌من‌رحمة فلاممسك[۵] لها فحوای لطیف آیهٔ‌کریمهٔ وآتاه‌الله الملك والحکمة و علمه ممایشاء[۶] بر کتابهٔ همایون دولت روز افزون ما بنگاشت و فراشان قضا و قدر که اذا قضی امرا فانما یقول له‌کن فیکون[۷] سرادقات عظمت ما را در خطهٔ متنزههٔ ان لله عبادا خلقهم‌لحوائج‌الناس برسطح اظلال سعادت رسوم‌السلطان ظل‌الله فی‌الارض یأوی الیه کل مظلوم باعمد ان‌الله اصطفاه[۸] تا محدب فلك‌الافلاك بر افراشت هرآینه به شکر این موهبهٔ کریمه و شکرانهٔ این عطیهٔ جسیمه بر همت علیهٔ ما لازم آید که نیر اعظم عدل و داد در مشرق قبول و اذعان ان الله یأمر بالعدل و الاحسان[۹] از افق این سدهٔ عظمت پناه که الشمس فی کبدالسماء محلها وشعاعها یری فی‌الافاق به‌اطراف واکناف جهان وحواشی و جوانب کیهان هر لحظه بتابد پرتو انوار و شعشعهٔ آثار و رشحهٔ لمعات و رعشهٔ لمحات او هرجا که رسد برحسب استعداد نوعی وی را اثر نماید

۱ـ سورة آل‌عمران: ۱۰۶
۲ـ سورة یوسف: ۶
۳ـ سورة یونس : ۱۴
۴ـ سورة آل‌عمران: ۶۶
۵ـ سورة‌الفاطر: ۲
۶ـ سورة البقرة: ۲۵۲
۷ـ سورة آل عمران : ۴۲
۸ـ سورة‌البقرة: ۲۲۴
۹ـ سورة‌النحل : ۹۲

نیکوکاران برمقتضای فرمودهٔ فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم [۱] تربیتهای خوب وپرورشهای نیکو یابند و بدکرداران دون بروفق فاما الذین کفروا فأعذبهم عذابا شدیدا [۲] زجرهای الیم و عقوبتهای عظیم می‌بینند جزاء بما کانوا یعملون [۳] مانند آفتاب که سنگ را در کان و قطره را در بحر در ثمین و لعل گران‌قدر سازد و کالبد زمین خسیس شوره و سراب را با تیغ جهان سوز اشعهٔ آتش تاب پاره پاره گرداند. پس هر جا که مفسدی سر ازجیب و گریبان زین لهم الشیطان ماکانوا یعملون [۴] سر بر آرد، دست حمیت خسروانهٔ ما باید که از لاشهٔ ناپاك آن تنین حبل‌متین دارسیاست را که چون بر هم پیچد و حلقه شود از رأس و ذنب بر مریخ و زحل نحوست بارد طعمه دهد و هرکجا که فرومایه ای اناجنس از شیاطین انس مانند ابلیس از راه شیطنت وتلبیس، قصد عروج فلك سروری ومیل‌صعود سپهر مهتری کند بر موجب فاتبعه شهاب‌ثاقب لازم است که به اشهب پیکان ملکات ملکیهٔ ما به رجم آن قیام نماید و العیاذ بالله اگر چنانکه نوع عقدهٔ تکدر در حبل متین شرع مبین از تعرض ملاحده و جهال پیدا شود و یانقطهٔ تغیر در دایرهٔ عرصهٔ دین از سوء طبع اربـاب بدع و ضلال هویدا گردد، واجب است که رای صواب فرمای ما حل آن عقده و حك آن نقطه را به اصابع رمح و سنان و اظفار خنجر سرتیز وتیغ بران اهتمام تمام فرماید.

بناء علی ذلك مدتی است که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچهٔ لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك به جان آمده‌اند با طایفهٔ گمراه که ومن‌الناس

۱ـ سورة آل‌عمران : ۵۰

۲ـ سورة آل‌عمران : ۴۹

۳ـ سورةالانعام: ۱۰۸

۴ـ سورةالانعام: ۴۳

من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب‌الله [1] و فرق ضالهٔ سرنگون که یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی‌الارض اولئك هم الخاسرون [2] حسب حال‌ایشان است به ایقاد نار تعدی دود از خانمانها برآورده و به هر ناحیه که قدم نهاد کرهٔ خاك آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فسادگردانید تا از صف نعال فرمانبری به صدر صفهٔ فرماندهی ترقی یافت در رقعهٔ بقعهٔ آن دیار چون خط ترسا کژروی را شعار و دثار خود ساخت . دماء مکرمه و محصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحت داشت . اهل و عیال ومال و منال مسلمانان و حرث و زرع و نسل و ضرع مستهلك ودفاین و ذخایر اکابر و اصاغر همه عرضهٔ تلف گشت . از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه در این عهد به مسکینان مظلوم از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت‌المقدس را از بخت نصر غدار نرسید . دیری است که چشم آن غنوده‌بختان چون بخت خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست هر چند بهر صلاح کار و سلامتی نفس بدست استغاثه حلقهٔ امید و رجا بر در دارالشفاء من انصاری الی الله زدند، از زبان تیغ ظفر بیان هیچ صاحب همتی‌گوش هوش آن دردمندان جواب شفابخش نحن انصارالله نشنید . سنت باری تعالی جلت قدرته بر آن جاری است که هر قبضی را فیضی و هر انکسافی را انکشافی در عقب باشد . وقت است که معنی شریف للباطل جولة ثم یضمحل صورت پذیرد و سر عزیز فاخذهم

۱ـ سورة البقرة: ۱۶۵

۲ـ سورة‌البقرة: ۲۷

الله بذنوبهم[1] بظهور انجامد. آن سوختگان تف حوادث جهان سوز در ظل اشجار بلند بالای رایتهای بروز بیاسایند و از زهر افاعی جور و اعتساف تریاق دواعی‌عدل و انصاف عوض‌یابند حالیا نسمات بواعث نعمت از مهب الامورمرهونة باوقاتها وزیدن‌گرفت ونفحات‌غیرت دین محمدی علی واضعه افضل‌الصلواة نوائرعصبیت پادشاهانه مارااشتعال‌داد وصیانت ناموس‌شریعت احمدی علیه اکمل‌التحیات خاطر عاطر جهانبانی را به احراز مثوبات‌جهاد تحریض و تحضیض فرمود و شهسوار همت عالی نهمت پای عزیمت انـا ظالم ان لم‌انتقم عن الظالم درآورد. بعد از استخارهٔ ملك‌متعال واستشارات ملهم عقل فعال رای جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رای مقرر و مصمم‌گشت با لشکری انبوه وگروهی پرشکوه که مانند کوه سرسبزی خویش را از تیرباران کمان دانند و چون تیغ سرخروئی از سفك دماء اهل بغی و عدوان حاصل کنند برون از حد و عد هر یکی در شمشیرزنی و خنجرگذاری به سان خورشید وبهرام مشهور جهان وهمچون شهاب و سماك رامح [2] در نیزه بازی‌و تیراندازی مشار الیه بالبنان است عن قریب نهضت همایون برسر آن لشکر جنود شیاطین وپیشوای عنود ملاعین وقافله سالارکبروکین و سردفتر[3]رهزنان دنیا ودین مرکوزقلب‌منشرح‌الصدر است رجاء واثق و امل صادق است که بر حسب مضمون منیف من کان لله کان‌الله له توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی هم طریق و عنایت رب‌العالمین قـرین و ملائکهٔ مسومین نصیر و معین گشته صبای نصرت به حکم نصرت

۱ـ سورة آل‌عمران:۹

۲ـ سماك رامح وسماك‌اعزل دوستاره‌اند.

۳ـ نسخه: سرنفر.

بالصبا در فضای ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة [1] علمهای سر افـراز را طلاوۀ خفوق و اهتزار بخشید و از یمن قدوم فروخ رسوم ما در عرصۀ آن مرز و بوم به جای خار ظلم و عدوان نسیم فتح و فیروزی گلهای امن و امان بشکفاند دائما رعایا در مهد رعایت و برایا در کف کفایت فارغ‌البال و مرفه‌الحال باشند بر وجهی که کبوتر بر دیدۀ باز آشیان نهد و عقاب بر خانۀ صعوه، پاسبانی به جـای آورد و شیر در بیشه به تعرض شغال مشغول نشود وبوز دندان طمع از مذبح‌آهو برکشد و چرغ به‌مقراض منقار دامن قبای کبك کهساری را آسیب نـرساند و شاهین مانند صلصل بـا سوزن چنگل گریبان ملون تذرو را آزرده و مجروح نکند و ما ذلك علی الله بعزیز[2] .

هر مؤمن موحد را بغض فی‌الله به آن طایفۀ گم‌راه امری است مهم و غرضی است ملم . جناب عالی را هم بهروالد بزرگوار خویش تغمده‌الله بغفرانه از همه بیش به‌حقیقت معلوم و متصور است که جوهر پاکیزۀ روح دری‌است بی‌بها در بحرفطرت که جز غواص صفت تکوین احسن‌الخالقین کس را بدو دست‌رس میسر نیست و آدمی ذاتی است شریف که بی‌معونت ارادت مفیض‌الخیر و الجود از سراپردۀ عدم در حجرۀ وجود قدم نهادن ممکن نی . سیما سوی [3] این شرف پادشاهانه نسبت به عـامۀ افراد انسان فضیلتهای آخر ومزیتهای اوفر دارند . چه پادشاهان نیکوکار، سایۀ رحمت

۱ـ سورة التوبة : ۲۵

۲ـ سورة ابراهیم: ۲۳

۳ـ جمله مغشوش‌است وشاید دراصل چنین بوده : سیما پادشاهان <که> سوای این شرف نسبت . . .

پروردگار وبرآوردهٔ صنیعت کردگارند . آن‌جاکه موهبت ازلی را قسمت کرده‌اند ظل همای خلافت اول بر سر پیغمبران بعد از آن برسلاطین سامی مکان افتاده است . خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرور [1] دادگستر هدر گشتن به فتوی کتب علیکم القصاص فی‌القتلی[2] در هیچ مذهب روا نیست .

وجه اوفی و طریق اولی آن است که بر جد و جهدی که در آینهٔ احتمال عقلی و مرایای حیطهٔ فهم و حوزهٔ قوت وهمی رخ نماید مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند باشد که سهام صائب تدبیر به نشانه‌گاه نهادهٔ تقدیر حسن اصابت یابد . چون بعنایةالله و حسن توفیقه به اتفاق آرا و اتحاد و ظهور مظاهرت و وداد لطیفه‌ای از ورای پردهٔ غیب به ظهور آید که مادهٔ فسادرا حاسم گردد و وجود ناپاك آن‌ظالم غاشم از میان برخیزد وغباری که از نکبای نکبت روزگار او برخاسته است به‌آب تیغ آتش‌بار مجاهدان دین‌دار فرو نشیند فی مابعد جادهٔ مخالصت گشاده و اسباب مواصلت به‌حکم تواصلوا بالکتب و لوشطالمزار آماده‌شود <و> به‌تورد رسائل تودد پیام و تردد رسل ذوی‌الاحترام با تحف محبت‌انها وهدایای مودت اعلام تعاطفی که از تعارف ارواح در عالم اشباح سر بزند از جانبین در میان آید و حبل وداد و اتحاد که استمساك احبا و اولیا بدان باشد از طرفین دو تا گردد بنیان یگانگی و اخوت روز به روز استحکام گیرد و بنیاد ذات البین ساعة فساعة بر امری که ستودهٔ قدرت و آزمودهٔ حکمت و فرمودهٔ شریعت است تأکد پذیرد .

اکنون برای تبلیغ این وثیقهٔ صدق و صفا و انهاء این پیام مسرت

۱ــ ظاهراً سلیم ودرباریانش‌عبیدالله اوزبك را پسر شیبك‌خان می‌دانسته‌اند .

۲ــ سورةالبقرة: ۱۷۳

انباء از غلامان خاصهٔ ما ، محمد بك ، رزقت سلامته بدان صوب صواب‌ـ مآب روانه گردانیده شد انشاءالله چون به شرف ملاقات حضور سروربخش اختصاص یابد به خیر و زودی به اخبار مسرات آن ذات ملائك ملكات باز مراجعت و معاودت نماید .

همواره امداد عنایات ربانی و توفیقات سبحانی و تأییدات صمدانی قرین حال باد بحق النون و الصاد . تحریرا فی اواخر شهر محرم الحرام سنة عشرین و تسعمایه . *

---

* منشآت فریدون بیك ص ۳۷۷ـ ۳۷۴

جواب
نامهٔ عبیدخان به‌سلطان سلیم‌خان

عبیدالله‌خان ازبك پسر محمود سلطان پسر ابوالخیرخان بود. مردی‌بود بی آرام وسنگدل وتند وخیره سر. در هنگام سلطنت شیبك خان وی حکومت‌بخاراداشت وعمدهٔ پیشرفت اوزبکان واستقرارشان در خراسان نتیجهٔ تاخت وتازهای وحشیانهٔ اوبود و هم اوبودکه کپك میرزا وابن‌حسین میرزا پسران سلطان حسین بایقرا را شکست داد ومشهد را تصرف کرد وبا بابردر حوالی بخارا درآویخت و امیرنجم ثانی سردار قزلباش را درپای قلعهٔ غجدوان مغلوب ومقتول ساخت . هنگام جنگ باشاه اسمعیل صفوی ، شیبك خان اورا به‌کمك خویش فراخواند . اما عبید وقتی رسیدکه نبرد تمام شده و شیبك کشته شده‌بود . بنابراین ، وی مغول خانم زن وی را از معرکه بدر برده به عقد خود در آورد و در بخارا بالاستقلال به حکومت پرداخت وپس از شکست امیر نجم ثانی در ماوراء النهر ، وی بار دیگر به هوس فتح خراسان افتاد وسالیان دراز به تاخت وتاز وکشتار وجنگ وفرار درخراسان پرداخت و سرانجام در سال ۹۴۶ هنگام عزیمت به خراسان درگذشت . مدت سی سال در بخارا و شهرکش به‌نام وی خطبه خواندند و سکه زدند . عبیدالله‌خان شعر می‌گفت وبه معما رغبتی تمام داشت .

اشاره ای که عبید در این نامه به شکست قزلباشان می‌کند مربوط به همان واقعهٔ امیرنجم ثانی است . این امیرنجم که اصلا نامش یار احمد خوزانی است پس از نجم زرگرعنوان و سمت او را گرفت (۹۱۵) ودر سال ۹۱۸ از جانب صوفی کامل مأمور گوش مالی بابر و سرکوبی اوزبکان گردید . چه بابر خودسرانه با اوزبکان به جنگ برخاسته وشکست یافته و بخارا را از دست داده بود واین امر موجب شده‌بودکه بار دیگر اوزبکان به تکاپو افتاده حصار شادمان‌آخرین‌پناهگاه بابررا نیز محاصره‌کنند . بابر از بیرام بیك قرامانی ، امیر قزلباش دربلخ‌کمك

خواست واو نیز سپاهی به‌کمك فرستاد و اوزبکان مراجعت کردند . امیر نجم به همراهی حکام هرات و بلخ متوجهٔ ماوراءالنهر شد وبابر نیز بدانان پیوست . قزلباشان نخست حصار را در محاصره گرفتند وفولاد سلطان حاکم قلعه پس‌از عهد وپیمان با بزرگان وکلانتران ازقلعه بیرون آمد و امیرنجم برخلاف عهد و پیمان دستور داد تا او را با سایر اوزبکان دژ بکشند . پس از آن قلعهٔ قرشی را به قوهٔ قهریه گرفت و حکمران و پانزده هزار نفر زن و مرد و کوچك و بزرگ آن قلعه را قتل عام کرد . سادات آن ناحیه به مسجد جامع پناه بردند و امیر محمد یوسف رابه وساطت نزد امیرنجم فرستادند که از خون عیال و اطفال آنان درگذرد ولی سردار سنگدل‌نپذیرفت و دستور داد تاقزلباشان به‌خانهٔ خدا درآیند وذریات پیغمبررا بازن وفرزند ازدم تیغ بگذرانند .

امیرنجم به‌همراهی بابر وبیرام‌بیك روانهٔ بخارا شدند تا با عبیدخان وجانی بیك سلطان‌که در شهربودند به جنگ پردازند . اما در نزدیکی بخارا خبر رسید که کوچم سلطان پسر ابوسعید سلطان از سمرقند به جنگ با قزلباش بیرون آمده است . امیرنجم بیرام بیك را به مقابل او فرستاد . اوزبکان به قلعهٔ غجدوان پناه بردند وقزلباشان قلعه را در محاصره گرفتند . ولی طول مدت محاصره باعث شد که عبیدخان وجانی بیك سلطان فرصت یافته باسپاهی فراوان برسرقزلباشان تاخت آوردند . ابوسعید سلطان وتیمور سلطان نیز که در محاصره بودند خود را بدیشان رسانیده به امیرنجم حمله بردند . در این جنگ نخست بیرام بیك‌کشته شد وسپس امیرنجم دستگیر ومقتول گردید واز سپاه نیرومند و عظیم قزلباش عدهٔ زیادی در آب جیحون غرق‌شدند یااز دم شمشیر اوزبکان گذشتند .

علت اصلی این شکست رفتار تند و غرور آمیز و بد دهنی امیرنجم نسبت به سایر سرداران بود خاصه آنکه رفتار اودر قتل سادات موجب کدورت فراوان قزلباشها شده وقتل عام قرشی حس نفرت و انتقام جوئی اوزبکان را سخت تحریك نموده بود . این عوامل باعث شدکه ازبکان به پای جان‌مبارزه‌کنند وقزلباشان در کمك به سردار سنگدل خود سستی ورزند و حتی بعضی از سرداران قزلباش به عنوان اعتراض وی‌را در جنگ تنها گذاشته به‌خراسان بازگردند .

در نتیجهٔ این فتح ، بار دیگر اوزبکان به اندیشهٔ فتح خراسان افتادند و جانی بیك سلطان روی به هرات نهادوعبیدخان نیز بااودر محاصرهٔ هرات‌همراهی نمود . اما براثر بروز اختلاف بین آن دو ، کاری از پیش نرفت وبه‌فتح‌هرات

توفیق نیافتند ولی عبیدخان وتیمور سلطان خراسان را تا اسفراین تاختند و غارت کردند . تا اینکه شاه اسماعیل بار دیگر عازم خراسان گردید . آوازهٔ حرکت او چنـان رعبی در دل اوزبکان انداخت که بی درنگ خراسان را رهـا کرده گریختند . در این سفرموفقی کامل ازکسانی که در جنگ بااوزبکان سستی نموده یابه دشمن کمك کرده بودند زهر چشمی تمام گرفت . من جمله دده بیك حـاکم مرو راکه ازبرابر دشمن گریخته بود به دستور وی ریش تراشیدند ومعجرپوشانیده رویش‌را سفیداب وغازه(سرخاب) مالیده وارونه سوار خرکرده‌در اردوگردانیدند وساکنین شهربادغیس را به جرم‌کمك به اوزبکان قتل عام‌کردند .

(غیر ازکتب عمومی در تاریخ صفویه ، درباب حملهٔ امیرنجم به ماوراءالنهر رجوع شود به جلداول بدایع الوقایع زین‌الدین محمود واصفی ص ۱۵۵).

جواب

به خدمت عالی حضرت خلافت منقبت سلطنت مآب معالی نصاب فلك بارگاه ستاره سپاه، سلطان سلاطین جهان وخاقان خواقین زمان، پادشاه کشور گشای عدو بند وشاهنشاه ملك آرای ارجمند خدیو روم و یونان و خداوند خدایگان عالی‌شأن شهریاربحرو بر و خداوندگار مظفر کهف‌الغزاة و المسلمین قاتل الکفرة و المشرکین قامع الفجرة و الملحدین، المؤید من عندالله الذی لا اله سواه ابو النصر و الفتح سلطان سلیم شاه لا زال شموس علائه محروسة عن‌الکسوف واقماربهائه مصونة عن‌الخسوف و مابرح‌الویة عزه منشورة بنسایم نصر من‌الله[1] واعنة عزمه مقرونة بعزایم و ماالنصر الامن عندالله[2] الوف‌دعوات صافیات مسکیة‌النفحات شوق‌آمیز وصنوف تسلیمات وافیات وردیة الفوحات صفا انگیز که از مهب ریاض جنان و گلشن حدایق رضوان به مشام حاضران بزم خـاص و خیشوم هواداران ذوی الاختصاص مقرون و مشحون گشته با قوافل وداد نوافج فشان عنبربار و رواحل اتحاد لواعج بیان عبهرنثار اتحاف و اهداء نموده حنا ثم حقا بعزة الله و کفی به شهیدا که همواره ولاجوی و هواخواه آن سلطان جهان پناه بوده ومی‌باشد

۱ــ سورةالصف :۱۳ ۲ــ سورة آل عمران : ۱۲۲

و از دل و جان مشتاق جمال فرخنده فال آن پسندیدهٔ دوران و مخدوم عالم و عالمیان است . حضرت مسبب‌الاسباب عظم شانه و کمل احسانه وسیله‌ای که باعث ملاقات حقیقی گردد به خیر و خوبی میسر کناد والله رؤف بالعباد [1]

بعد هذا مشهود ضمیر منیر خورشید نظیر جهانگیر و خاطر عاطر فیض مآثر لانظیر آنکه به فرمودهٔ و ان تعدوا نعمةالله لاتحصوها [2] تعدادنعم بی‌نهایهٔ الهی نسبت به ایام همایون پادشاهی ما زیاده ازآن است که‌شمه‌ای از آن به تحریر راقمان زمان و تقریر متکلمان انس و جان به زبان و بیان گنجد لابل شکر آن عطیهٔ بی‌پایان نه در آن حد و مرتبه است که به شکر شاکرین و ذکر ذاکرین از عهدهٔ حمد و سپاس آن توان بیرون آمد . شعر:

فحمداً له ثم حمداً له — علی ما عطاناجزیل النعم
و شکراً له ثم‌شکراً له — علی ما کسا نا رداء الکرم

با اینکه حضرت خاتم انبیا علیه‌التحیة و الثنا ، در این مقام کسح[3] مقال ازلااحصی ثناءکرده اما به‌گفتهٔ العبادة بقدرالطاقة غفلت ازشکرگزاری نتوان نمود و بجز خوشه چینی از خرمن و لئن شکرتم لازیدنکم [4] ذخر آخرتی نتوان‌اندوخت . ذلك‌فضل‌الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم[5]

و از جملهٔ اقامت بر این امر دفع شرر نا رفتن و انطفاءآن است به رشحات شمشیر آب‌دار و صرصر قهر صاعقه کردار از فرار و زکار اهل روزگار وستم رسیدگان طغاة بغاة غدارعلی‌الخصوص زنادقهٔاوباش وملاحدهٔ

۱ـ سورةالبقره: ۲۰۳ ۲ـ سورةالنحل: ۱۸
۳ـ کسح بالفتح عجز ودرماندگی (منتهی‌الارب).
۴ـ سورة ابراهیم: ۷ ۵ـ سورةالحدید : ۲۱

قزلباش دمرهم‌الله و خذلهم که از ابتدای خروج با بی‌دست و پائی چند از علوج مغلوج از محض تغلب و تسلط رو به ظلم و بیداد نهاده چندین هزار مسلمان را بغیر حق به قتل آورده و هتك پردهٔ ناموس ارباب عرض کرده وسودای سلطنت بافکر خام در دیگ دماغ پخته و با سلاطین روزگار لاف برابری و پنجهٔ هم بازوئی زده دفع و رفع آن قوم از واجبات دیده و فرایض‌عینیه انگاشته ، مرة بعد اخری مقالات ومکاوحات از یکیان‌مسموع گماشتگان درگاه شده و هر چند به غفلت ماحسب‌التقدیر سبقی از آن‌ملاعین بی‌دین و رفضهٔ زشت‌آئین به‌ظهور پیوست[۱]، اما معلوم <رای> عالی است که هرگاه سبعی از سباع ویکی از کلاب و ضباع دیوانه‌گشته به ضررانسانی قصدکند محله‌ای بل شهری از اندفاع‌آن ضجرت کشیده به جمعیت واتفاق به مدافعه در می‌کوشند . پس گروهی که از قلت به کثرت رسیده وهریك در دیوانگی شهرهٔ عالم شده و دائما به خون فشانی و خون آشامی اوقات گذرانیده یفسدون فی‌الارض واولئك هم‌الخاسرون [۲] شاهد حال هریك‌افتاده شرمی از خدا و بیمی از شاه و گدا نکرده و به تمرد و تفرعن به توابع خویشتن دعوی أنا رَبکم الاعلی [۳] نموده و آن مستحقان جهنم نیز کلمات ابلیسیه‌اش‌پذیرفته زبان اهل عالم در حق ایشان بدین نمط ناطق بود ؛ بیت:

ترسیم از خدا و نترسیم از کسی

ترسیم از کسی که نمی‌ترسد از خدا

مع‌هذا کلب اصغر وکالت سیر آن کلب اکبر که از عین نادانی به

۱ـ اشاره‌ای است به شکست اوزبکان در جنگ با شاه‌اسماعیل و کشته شدن شیبك خان . ۲ـ سورة‌البقرة: ۲۵ ۳ـ النازعات: ۲۴

نجم ثانی‌اش ملقب نموده و به ازدواج با کلیبةالنساء [1] ملطخ [2] ساخته بـه سرداری لابل سربداری با موازی هشتاد هزار سوار سرخ سر ناهموار از ایران به پریشانی تورانیان پرداخته بعد از عبور از آب آمویه بسیار شهر و نواحی را به قتل عام سفیر نفیر روز قیام داده و از سطوت آن زشت اختر بدبخت حاکم کابل و قندهار ، بابر، دیگر باراطاعتش کرده به‌خارج قبةالاسلام سمرقند در رسیدنـد و پیش از قبیل عصر به همایون روز فیروز فرصت جنگ دست داده ندای وان‌جندنالهم‌الغالبون[3] از هاتف غیبی به‌گوش هوش نصرت مقرون ما در رسیده به طرفةالعین دمار از روزگار ایشان بر آوردیم ، بیت:

به‌جای یکی حیف از آن نابکار

بکشتیم نـزدیکی صد هـزار

تا آن‌که نزدیك به غروب ، آفتاب دولت خصم فرورفته آن نجم نحس به طالع سعد ما دستگیر شد . زنده به پای سریر در رسانیدند و باقی امرا و سپاهش بالجمله منکسر و تباه گشته از جنگ‌گاه تا کنارهٔ آب که بیش از یك‌ماه راه‌است. مثنوی:

۱ـ چنین بر می‌آید از عبارت که وی دختر شاه اسماعیل را به زنی داشته است . شاه صفوی درسال ۹۱۵ که یاراحمد را لقب نجم ثانی بخشیده بیش از بیست وسه یا بیست و چهار سال نداشته مگر آنکه بگوئیم به سنت زمان ، آن دختر در هشت یا نه سالگی به خانهٔ شوهررفته است . در خصوص امیرنجم ثانی وکیفیت قتل وی رجوع شود به بدایع‌الوقایع ج۱ ص ۱۵۵ .

۲ـ تلطیخ : جای جای آلودن‌چیزی‌را(منتهی‌الارب).

۳ـ سورةالصافات: ۱۷۳ .

همه کشته بر کشته افتاده بـود

چه‌در جان‌سپاری، چه جان‌داده‌بود

ونجم نحس را به خرسواری مالك ممالك سیاست و بی‌اعتباری گردانیده آتش خونش را به آب شمشیر ازگردن و روی زحل تأثیرش فرونشاندیم و آیهٔ وافی الهدایهٔ فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدلله رب‌العالمین [۱] زجرأله قرین‌کاخ صماخش برخواندیم و موطونهٔ عمیمه‌اش باشتربانی‌چند، به جمازه سواری ، ازراه بی‌راه عیش وطیش کنان به تبریز رسیده‌روسیاهی شوهر بد اخترش را بــه سفید و سیاه عرضه داشت کرده چیزی مخفی و مستور نماند و چون‌آن پادشاه عالی جاه با سپاه نصرت دستگاه به دفع‌آن شرذمهٔ قلیله نهضت فرموده‌اند این هواخواه بی‌اشتباه ورود رسول فرخ‌پیام نظام‌الدین محمدبك ادام‌الله تعالی اقباله را به خواص و عوام پیغام داده از حدود سمرقند دل‌پسند حماه‌الله و حرسه تا نهایت سرحد طاشکند به جمیع میرزایان و خانان و سلطانان و بهادران و اوغلان زادان و امراء الوس و امرای تومان و زعماء جیوش و مرزبانان و جملهٔ طایعان و تابعان اوزبکیه و جغتای دودمان چنگیز خان تنبیه نموده و از این اشارت پر بشارت خبیر و آگاه ساخته در صدد جمعیت و بسط قورلتای به مشاورهٔ آرای سعادت نمای و اتفاق بر تصمیم ازالهٔ آن گروه مکروه متغلبه و فرقهٔ ضالهٔ رفضه لعنهم‌الله و دمرهم هستیم .

حق سبحانه و تعالی ما را و ایشان را در هر مهم ، خاصه در این خصوص موفق و مستظهر گردانیده فساد آن ظالمان را از فراحال جهان و جهانیان بر طرف و برافتاد نمایاد . انه رؤف بالعباد . و در خدمت رسول مشارالیه عمدةالخواص خورشید بهادر رزقت سلامته اصدار یافت‌که بعداز

۱ـ سورة الانعام: ۴۵ .

بساط بوسی بزودی در رسیده باشد که به جمعیت فریقین را در حوالی صفاهان و زنده‌رود سبب گشته خبر ظفراثر خداوندی را به احبا در رساند و ما ذلك علی‌الله بعزیز [۱] .

باقی مکنونات را از مشارالیه استفسار فرمایند و هویحکی عنا کما یحکی اللسان عن‌الفؤاد . و اگرکم خدمتی از ما نسبت به جناب محمدبك ادام‌الله تعالی واقع شده معذوریم . چه کما ینبغی خدمت دل‌خواه به خدام درگاه فلك بارگاه امری مشکل است و بیان اعتذار در آن اولی وانسب.

زیاده چه اطناب دهدکه اطناب چترفلك‌سای به‌اوتاد توفیق مستحکم والویهٔ‌نصرت‌طراز بانسایم‌فتح وظفرجلوه‌گر باد بحق‌النون والصاد. حررفی اواخر جمادی الثانیة سنة عشرین و تسعمایه. *

۱ــ سورة فاطر : ۱۸

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۳۷۹ ـ ۳۷۷

نامهٔ

اول سلطان‌سلیم به شاه‌اسماعیل

بامرگ احمد در ۱۶ صفر ۹۱۹ آخرین مدعی سلطنت در خاک فرو رفت و ملك بدون منـازع بر سلیم قرار گرفت . نمـایندگان جمهوری ونیز وراگوز و کشورهای والاشی وهنگری جلوس سلیم را برتخت سلطنت تبریك گفتند و قـرار- دادهای سابق را تجدیدکردند. قالضوغوری نیز هدایای گرانبهای فراوان‌فرستاد. اما شاه اسماعیل پادشاه‌جوان صفوی به سلطان ترك کوچکترین اعتنائی نکـرد ، سهل است که با فرستادن نورعلی خلیفه به آناطولی آتشی عظیم در قلمرو سلطان عثمانی برافروخت.

گسیل داشتن افرادی به‌آناطولی به‌منظور تبلیغ مذهب تشیع وتحریك‌شیعیان ترك برخروج برسلاطین سنی‌مذهب آن‌سرزمین‌کار تازه‌ای نبود[۱]. درزمان‌سلطان

۱ــ این نکته دقیق وقابل تحقیق است‌که چرا صفویه برای تبلیغ تشیع فقط به شبه‌جزیرهٔ آناطولی توجه داشتند ومبلغین خودرا به این سرزمین می فرستادند ولی از شیعیان ایران هیچگونه کمکی نخواستند و کسی هم از آنان به دور شیوخ صفوی جمع نشد و هرچه بودند طوایف ترك‌زبان بودند . صفویان مردم آناطولی را به چه امری تبلیغ می‌کردند وچه وعده‌ای به آنان می‌دادند که از دورترین نقطهٔ آناطولی یعنی از ولایت تکه مردم نه به‌پای‌ارادت بلکه به سرتسلیم نزدشیوخ صفوی می‌دویدند . شیعیان آناطولی هنوز هم عقاید و رسوم دینی عجیبی دارند که بازماندهٔ ادیان‌کهن ایرانی مثل مذاهب‌مهری وزرتشتی‌ومانوی است باروپوشی‌نازك از دیانت اسلام . نکند این‌گونه عقاید آنان سنخیتی با دعوت صفویه (که ماهیت آن روشن نیست ولی مسلما بشارت به‌ظهوری بوده) موجب این همکامی شدید←

حیدر دو نوبت مردی به‌نام حسن خلیفه از شیعیان ترك به ایران آمد و پس از گرفتن دستور العمل از سلطان حیدر روانهٔ ولایت تکه ایلی گردید . گویند وی چون به‌دیار خود رسید ، پیرمسنان یکی از صوفیان سلطان حیدر به حضار مجلس گفت : «حسن خلیفه آمد ولی آتش سوزان درولایت تکه ایلی آورد . » راست می‌گفت . آنچه حسن خلیفه برده بود آتش بود وخون . جریان وقایع و گذشت روزگار این موضوع را روشن‌کرد .

پسرحسن خلیفه به‌نام شاه قلی بابای تکلو رسالت پدررا باهمان حرارت و فعالیت ادامه‌داد ودرسال ۹۱۷ بابا همراه جمعی از مردم ولایات منتشاوکریمیان که درجرگهٔ صوفیان در آمده بودند روانهٔ ایران شد . حاکم تکه‌ایلی از حرکت ایشان جلوگیری‌کرد. ولی صوفیان دست به‌اسلحه بردند ا وسردار دشمن‌راکشتند وجمعی را اسیرکردند وبابا همهٔ اسیران را ازدم تیغ گذرانید . خبر شجاعت‌بابا همه جا رسید وموجب شدکه از هرطرف شیعیان ترك به دور اوگرد آیند . بابا در اندیشهٔ تسخیر ناحیهٔ قرامان افتاد و با قراگوزپاشا حاکم آن در آویخته بروی پیروز گردید و اموال او را تصاحب نمود و روی به سیواس نهاد . سلطان بایزید وزیر اعظم خود خادم علی پاشا را باپنجاه‌هزار سواربه جنگ بابا فرستاد. دراین جنگ شدید علی پاشا وباباهردوکشته شدند ولی جنگ به‌نفع صوفیان‌پایان‌پذیرفت. صوفیان ترك «صوفیان خلیفه» برخود سردار نموده عازم ایران شدند و در حوالی ارزنجان کاروانی را که از تبریز به خاك عثمانی (روم) می رفت غارت کردند و کاروانیان را کشتند و در شهریار ری به حضور مرشد کامل رسیدند. شاه‌اسماعیل دستور دادکه سران ایشان را بجرم حمله به‌کاروان وقتل‌بازرگانان‌کشتند وسایر افراد رابه امرای لشکرتقسیم‌کرده جزو ملازمین درگاه قرارداد . شاه قلی‌بابا را ترکان شیطان‌قلی می‌خواندند .

درسال بعد (۹۱۸ هـ.) که متعاقب توطئهٔ سلیم برضد پدر واستعفای بایزید و

←شده باشد . در خصوص شیعیان‌ترك وفرق مختلفهٔ آنان وعقایدخاص ایشان‌رجوع شود به‌کتاب آقای خان‌ملك ساسانی.

جدال سلیم با برادران اخبار شورش وهرج و مرج در خاك عثمانی به صوفی کـامل رسید ، وی نور علی خلیفهٔ روملو را برای جمع آوری صوفیان روانهٔ آنـاطولی گردانید . نورعلی آتشی در آناطولی روشن کرد که لهیب آن خانها وشهرها و انسانها را سوزانید . مجملا آنکه وی سپاه ترك را در هم شکست وشهر توقات را گرفت وخطبه به‌نام صوفی کامل خواند وچندی بعد به همراهی مراد پسراحمد باز بدین شهر روی آورد وچون مردم این بار مخالفت‌کردند شهر را به آتش‌سوخت ودر ارزنجان بر پانزده هزار سپاهی ترك غلبه کرد و سنان‌پاشا فرمـاندهٔ سواران ترك را با هزار و پانصد نفر به قتل رساند و سرهای آنان را به نزد صوفی کامل فرستاد .

این وقایع موجب شدکه سلطان تند و سختگیر عثمانی دست به اقدامی‌شدید بزند خاصه آنکه تازه به‌سلطنت رسیده بود و می بایست قدرت خود را به خویش و بیگانه نشان دهد . امر دیگری که موجب عزیمت سلطان ترك به‌جانب مشرق و مملکت «عجم» شد رفتار تند و غرورآمیز و بی ادبانهٔ خان محمد استاجلو حـاکم دیاربکربودکه بر اثر غلبه برپسران علاء الدولهٔ ذوالقدر و پیروزی برسیصد غلام مصری تنها باهفتاد سوار قزلباش ، به‌سلطان سلیم نامه‌های تهدید آمیز می‌نوشت و حتی برای وی معجر می‌فرستاد !!

سلیم نخست به‌قلع وقمع شیعیان ترك ومریدان شاه‌قلی باباتکلو (به اصطلاح ترکان شیطان‌قلی) فرمان داد . چهل هزار زن ومرد وبرنا وکودك وپیر دراین واقعه یاکشته شدند یاگوش وبینی خود را از دست دادند یابه سیاه چالها افتادند. آنگاه از شیخ الاسلام برای جنگ با شاه اسماعیل فتوی خواست وشیخ‌الاسلام نیز خون ومال وزن وفرزند شیعیان ایران را حلال شمرد و سلطان خشمگین ترك را که از تجاوز شاه اسماعیل به خاك آناطولی خشمگین تر شده بوده به جنگ بـا ایرانیان تحریض وترغیب نمود .

سلیم پسرخود سلیمان را به‌نیابت سلطنت دراستانبول گذاشت ودر ۲۲ محرم سال۹۲۰ (۱۵ مارس ۱۵۱۴ م .) ازادرنه به طرف شرق حرکت‌کرد ودرطی راه

شاه اسماعیل را بافرستادن نامه‌هائی تند وموهن ومشعر برتهدید وتخویف به‌اطاعت و تفویض قسمتهائی از خاك ایران دعوت نمود ودر نامه‌های خود نوشت‌که اگراز کثرت سپاه وحشت‌داری ، من چهل‌هزار نفر از سپاهیان خوددرا درسیواس گذاشته به جنگ می‌آیم .

پادشاه صفوی باهمه جوانی ، درقبال این نامه‌های بی ادبانه و توهین آمیز سلطان ترك ازحدود انسانیت خارج نشد وفقط در مقابل وقاحت سلطان ترك که به پدر ونیای وی سلطان حیدر و سلطان جنید وحتی به‌جد بزرگ‌وی شیخ صفی‌الدین توهین‌کرد و به مناسبت مقام عرفان و مسند ارشاد ایشان برای شاه اسماعیل عصاو خلال‌دندان‌فرستاد، وی بدونوشت‌که ترك‌ادب درشأن سلاطین‌نیست وچنین نامه‌های بی‌ادبانه مسلماً ازناحیهٔ شخص‌سلطان صادر نشده بلکه به‌نظر می‌رسدکه کارمنشیان تریاکی است بنابراین «حقهٔ معجونی ارسال رفت تابکار آید».

سلیم‌که خود عادت به خوردن تریاك داشت . چنان خشمگین شد که حامل نامه را به‌قتل رساند . ولی خشم او بیشتر از این بودکه چرا شاه اسمعیل خود را نشان نمی‌دهد . ینی چریها خسته‌شده بودند وزمزمهٔ عدم رضایت آنها بلند شده‌بود. حتی یك‌بار به‌عنوان اعتراض ازحرکت خودداری‌کردند . سلیم شخصاً برای آنان نطق مهیجی‌کرد وآنان‌رابه‌حرکت به‌سوی ایران واداشت. ینی‌چریها حق‌داشتند . زیرا سراسر شبه جزیرهٔ دراز آناطولی را پیموده بودند بی‌آنکه غارت و چپاولی درکار باشد . در قلمرو دولت ایران هم شاه اسماعیل دستور داده بودکه در سر راه ترکان هرچه هست سوزانده شود ومردم روستاها را تخلیه‌کنند . دیدار این‌مزارع ودهات سوخته ومتروك ینی‌چریهای خسته‌را خسته تر می‌کرد . زیرا امید هرگونه غارت وتحصیل غنیمتی رااز دست داده بودند .

درهرحال به شرحی‌که درکتب تاریخ نوشته شده ، سلطان صفوی‌که درحدود اصفهان به شکار سرگرم بود ، پس‌از شنیدن خبر نزدیك شدن دشمن ، خان محمد استاجلو را به‌نزد خود فراخواند وبا وی به سوی دشمن حرکت‌کرد . تعداد سپاه

ترك را تا نزدیك دویست هزار نوشته اند ، سپاهی مسلح به‌توپ وتفنگ فراوان‌در حالی‌که سپاه صوفی‌کامل نه ازلحاظ تعداد نفرات بادشمن‌قابل قیاس بودنه ازلحاظ سلاح . صوفیان فقط باتیر وکمان مسلح بودند وشمشیر وسپر.

این نکته ظاهر است‌که اگرسلطان صفوی دربرابر دشمن به‌جنگ رویاروی نمی‌ایستاد ، هرگز سپاه ترك موفقیتی نمی‌یافت . پس از جنگ چالدران هم سلطان ترك بیش ازهشت روز نتوانست در تبریز بماند . ینی چریها سربه شورش برداشته بودند وسلطان ترك بناچار تسلیم نظر آنان شد .

اما شاه اسماعیل بدون توپخانه دردشت چالدران دربرابر دشمن ظاهر شد . خان استاجلوکه به‌شیوهٔ جنگی وآرایش نظامی ترکان وقوف‌کامل داشت ، به‌منظور جبران عدم توازن قوای خودی با بیگانه نظر دادکه پیش از آنکه ترکان آرایش نظامی به خود گیرند ، سپاه قزلباش برآنان تازد و آنان را پراکنده کند خاصه آنکه ترکان راهی دراز پیموده وخسته شده اند . شاه اسماعیل موافقت نکرد . او چنان به شجاعت خود یا رسالت الهی خویش اطمینان داشت‌که در هنگام تنظیم سپاه و « تسویهٔ صفوف» به شکار بلدرچین سرگرم بود . در آن جنگ هم شجاعتی از خود نشان داد که کس تا آن روزگار ندیده بود . هفت بار شمشیربدست خود را به حصار عراده وزنجیرتوپخانه رسانید و توپچیان ترك‌را گردن زد . ولی‌نه‌شجاعت ونیروی فراوانش در برابر توپ‌کاری انجام داد نه رسالتش . سواران قزلباش‌در برابر رگبارگلولهٔ تفنگها وتوپها مثل برگ برزمین ریختند . خان دلیر استاجلو با عدهٔ زیادی از سرداران و بزرگان سپاه ایران کشته شدند و چیزی نمانده بود که شاه اسماعیل خود دستگیر شود و شاید اگر ترکان کسی دیگر را به جای او نگرفته وبدین جهت ازطلب باز نایستاده بودند براو دست می‌یافتند . مرشد کامل بامعدودی از همراهان خویش میدان جنگ را بناچار رهاکرد و به‌عزبزکندی واز آنجا به درگزین گریخت .

در تواریخ ترك چنین آمده‌که زنی از شاه اسماعیل به نام تاجی یا تاجلی اسیرشده است . دوست دانشمند جناب‌آقای نصرالله فلسفی دررسالهٔ جنگ چالدران

به‌نقل از یك منبع ترکی نوشته اندکه غیراز تاجلی‌خانم، زن دیگری‌هم به‌نام بهروزه خانم اززنان شاه اسماعیل در این جنگ به دست ترکان افتاده است . اما من این قول‌را نمی‌توانم بپذیرم به‌چند دلیل :

اولا در منابع‌ایرانی‌ودرنامه‌ای که‌پس‌ازجنگ چالدران، شاه‌اسماعیل به‌سلطان ترك نوشته بـدین مطلب کوچکترین اشاره‌ای خواه بـه صراحت خواه به ابهام نشده است .

ثانیاً در منابع ترکی تعداد زنان اسیر شده و نام آنها مختلف است، . مقبل بیك در کتاب لشکرکشی چالدران تنها از تاجلی خانم نام برده ولی در مقالهٔ جناب آقای فلسفی به نقل ازمآخذ دیگر ترکی اسم زنی دیگر نیز به نام بهروزه خانم بـه میان آمده است . چگونه امری بدین اهمیت را مورخین تـرك به صور مختلف نوشته‌اند. درکتاب‌منشآت‌فریدون‌بیك، شرح دقیقی‌ازحرکت‌قوای‌ترك‌ونحوهٔ جنگ و نتیجهٔ‌آن داده شده است ، چگونه در شرحی بدین تفصیل ودقت دربارهٔاین امر مطلبی صریح ودقیق نوشته‌نشده است .

ثالثاً بعید به‌نظر می‌رسدکه شاه‌اسماعیل‌که سرگرم شکار بوده و بدون‌تجمع سپاه به سوی دشمن چنان زورمند حرکت کرده زن خود را همراه برده باشد . بخصوص که زن وی تازه زا بود . بدین معنی‌که نخستین پسرشاه ازرنی ازخانوادهٔ امیر بیك موصلو در بیست و ششم ذی‌الحجه سال ۹۱۹ یعنی تا فقط هفت مـاه پیش ازچالدران بدنیاآمده بود و این پسر همان است‌که به‌نام شاه طهماسب مدت پنجاه و چهار سال بعد از پدر بر ایران سلطنت کرد .

رابعاً در منابع اروپائی از این زن اسیر به عنوان معشوقهٔ شاه یاد گردیده نه یکی از زنان اصلی یعنی مادران چهار پسر وی ، چنان که از منابع ترکی‌توهم می‌شود .

آنچه مسلم‌است است‌که دراین جنگ عده‌ای از زنان شرکت داشته وبسیاری از آنان نیز پس از جنگی دلیرانه بر خاك هلاك افتاده اند و دیدن جنازه‌های این زنان دلاور حتی برای سلیم وهمراهانش موجب اعجاب و تحسین گردیده است. به

نظر من زن یا زنانی که اسیر شده‌اند از همین زنان همراه اردو بوده‌اندکه ترکان برای بزرگتر نشان دادن فتح خود زن شاه ایران معرفی کرده و این خبر راهمه جا پراگنده اند . احتمال دیگری نیز می‌توان داد وآن مبتنی بر تعبیر اروپائیان است‌که چنانکه گذشت آن زن اسیر را معشوقهٔ شاه ایران دانسته‌اند . کلمهٔ معشوقه ترجمهٔ کلمهٔ conculine است که زن غیر عقدی باشد . ولی در مذهب شیعه«زن غیر عقدی» مفهومی غیر از آن دارد که اروپائیان اراده می‌کنند . زن غیرعقدی یعنی به اصطلاح امروزی «صیغه» و زنی است که به صورت نکاح منقطع در خـانهٔ مــردی به سر می‌برد و چنین زنــی در نزد اهل تشیع عنوان معشــوقه ندارد . بنابراین ، اگر اسارت زنی از زنان شاه‌اسماعیل صحت داشته باشد ، باید احتمال دادکه یا اززنان «صیغهٔ» شاه بوده یا وی خود را چنین معرفی کرده تا شایدترکان بیشتر رعایتش کنند و بر جانش ببخشایند و از او به خوبی نگهداری‌کنند . درهر صورت برای مرشد کامل ، پادشاه مقتدر و شیعی مذهب ایران که می‌توانسته غیراز زنان عقدی خود زنان متعدد دیگری نیز به عنوان « متعه » داشته باشد بــرازنده نبوده که زنی به عنوان معشوقه همراه خود داشته باشد همچنانکه مصلحت نبوده‌که زنان عقدی خود را حتی در اردوی نظامی و در چنان جنگ هولناکی شرکت‌دهد.

جنگ چالدران را بعضی از مورخین در غرهٔ رجب و بعضی در دوم آن ماه‌در سال ۹۲۰ هجری نوشته‌اند . روز بعد از جنگ‌سلیم وارد تبریز شد . بدیع‌الزمان میرزای تیموری پسر سلطان حسین بایقراکه سالیان دراز در سایهٔ حمایت شاه‌صفوی زیسته بود خود را به نزد سلطان رسانید و سلیم وی را که لباس درویشان پـوشیده بود بر کنار تخت خود نشاند و خلعت داد و حقوقی برابر هزار آسپر (آقچه) در روز برای او مقرر داشت . خزائن سلطنتی و پارچه‌های گرانبها و فیلان جنگی و سلاحهای مرصع واندوخته‌های سلاطین آق‌قوینلو ومشایخ‌صفویه وخزانهٔ شاه‌اسماعیل را تصرف کرد وسپس به‌مسجد سلطان یعقوب رفت وخطیب به نام وی خطبه‌خواند . با این همه هشت روز بعد به نـاچار از تبریز خارج شد زیرا ینی‌چریها سر بــه شورش برداشته بودند . اما پیش ازخروج، سلطان ترک جمعی از صنعتکاران هنرمند

تبریز را به قسطنطنیه فرستاد .

سلیم امیدوار بود که بتواند در قراباغ قشلاق کند و در بهار سال بعد به اتمام کار شاه اسماعیل یا به اصطلاح وی « اردبیل اوغلی» بپردازد . اما نافرمانی ینی چریان مانع از انجام این امر شد و سلطان ترک به اماسیه رفت . طبق نوشتهٔ منابع ترک ، در مدت اقامت سلیم دراماسیه ، چهار سفیرازایران با هدایای گرانبها نزد وی آمده درخواست کردند که زن سوگلی شاه‌را بدیشان سپارند. ولی سلطان بر خلاف موازین منطق و ادب سفرا را به زندان انداخت و آن زن را بالاجبار به جعفر چلبی‌تاجیک‌زاده قاضی عسکر سپاه‌خویش بخشید و با این عمل که نه‌برمیزان شرع منطبق بود نه‌برسنن سیاسی و آداب سلطنت لکهٔ ننگینی بر تاریخ سلطنت‌خود نهاد . چندی‌بعد ینی‌چریها شورش کردندوخانهٔ‌پیری‌پاشا ودیگران‌را غارت‌نمودند. سلیم در بازگشت به استانبول ، مسببین و محرکین این اغتشاش یعنی اسکندرپاشا فرماندهٔ ینی‌چریها و عثمان مال یمز سکبان باشی را با جمعی دیگر به قتل رسانید و جعفرچلبی نیز بی‌گناه دراین واقعه به فرمان سلطان ترک کشته شد .

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم قال‌الله الملک‌العلام : ان‌الدین عندالله الاسلام ومن‌یبتغ‌غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه و هـو فی الآخرة من الخاسرین [1] فمن جاءه‌موعظة من‌ربه فانتهی فله‌ما سلف و امره الی‌الله و من عاد فاولئك اصحاب‌النار هم‌فیهاخالدون[2] . اللهم‌اجعلنا من‌الهادین المهتدین غیرالمضلین ولاالضالین و صلی‌الله علی سیدالعالمین محمدالمصطفـی‌النبی الامین و آله و صحبه اجمعین .

اما بعد این‌خطاب مستطاب ازجانب جناب خلافت مآب ما که قاتل‌ـ الکفرة والمشرکین قامع اعداءالدین ، مرغم انوف الفراعین مغفرتیجان ـ الخواقین سلطان الغزاة و المجاهدین ، فریدون‌فر سکندردر کیخسرو عدل و داد ، دارای‌عالی نژاد ، سلطان سلیم شاه‌بن سلطان بایزیدبن سلطان‌محمد خانیم به سوی تو که فـرمانده عجم سپهسالاراعظم سردار معظم ضحاك روزگار داراب‌گیر ودار افراسیاب عهد، امیراسماعیل نامداری سمت‌صدور یافت تا خبیر و آگاه‌باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معلل‌بالغرض‌نیست‌متضمن‌مصالح‌وحکم‌نامتناهی‌است کماوردفی‌الکتاب‌المبین

۱ـ سورة آل‌عمران : ۱۹ـ۷۹   ۲ـ سورة‌البقرة : ۲۷۶

وما خلقنا السموات والأرض و مابینهما لاعبین [۱] حکمت خلقت‌انسان که‌عین اعیان و نقاوهٔ جهان و خلاصهٔ اکوان است کما قال عز وعلا : و هو الذی جعلکم خلایف فی‌الارض [۲] اما از آن جهت که افراد این نوع به جامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت‌مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسهٔ والی خطهٔ نبوت علیه افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات صورت نبندد هرآینه‌شرایع‌نبوی فوز و سعادت دوجهانی و سبب مغفرت‌جاودانی است . پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائرهٔ انقیاد اوامر و نواهی بیرون‌آید وهتك‌پردهٔ دین و هدم شرع‌متین را قیام نماید بر کافهٔ مسلمین عموماًو سلاطین‌عدل‌آیین خصوصا واجب است که ندای یا ایهاالذین آمنوا کونوا انصار الله [۳] به گوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و رفع مفاسدان‌مفسد بحسب‌الاستطاعة والامکان به‌جان کوشند .

مقصود ازاین‌تشبیب‌آن‌است‌که تفرقهٔ جماعت بایندریه به حکم‌بیت:

چو بیشه تهی گردد از نره شیر

شغال اندر آیـد به بانگ دلیر

ازطریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی‌گشتی و از کنج مذلت‌فرمانبری به‌صفهٔ باحشمت فرمانفرمائی‌قدم‌نهادی ابواب‌ظلم وبیداد را بر روی مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را با یکدیگر ازدواج و امتزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی و فرمانروائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت حل قیود

۱- سورةالانبیاء : ۱۶   ۲- سورةالاعراف : ۱۶۵

۳- سورة الصف: ۱۴

شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی. مقابح افعال ومساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه و اراقت دماء مکرمه و تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابر و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات وسب شیخین کریمین رضی‌الله‌عنهما همه به حدود [۱] تواتر پیوست. ائمهٔ دین وعلماء مهتدین رضوان‌الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترابا اتباع و اشیاعت که موجبش قتل است و سبی [۲] علی رؤس الاشهاد متفق‌الکلام و الاقلام باسرهم فتوی دادند [۳]. بناء علی ذلك ما نیز جهت تقویت دین و اعـانت مظلومین و اغاثت ملهوفین و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس پادشاهی به جای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم . بعنایةالله و حسن توفیقه الویهٔ ظفردثار و عساکر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران خنجرگذار که چون تیغ ازنیام غضب برآرند عدوی مدبر را قاطع به درجهٔ طالع گراید و چون تیر به کمان کین دارند سهم موت الخصم به برج قوس درآرند ، درشهر صفر ختم بالخیر والظفر ازدریا [۴] عبورفرمودیم بدان نیت که اگر تایید باری عزوجل یاری کند، به سر پنجهٔ قوت کام‌کاری دست و بازوی ستم‌کاریت بر کنیم و از سر قدرت سروری‌سودای‌صفدری از سر سراسیمه‌ات بدر کنیم . مفاسد شر و شورت از سرعجزه ومسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده‌ای دود از دودمانت برآریم .

۱ــ نسخه: تجدد۲ــ ایضاً : وسی۳ــ شیخ‌الاسلام دولت‌عثمانی فتوی داده بود که‌ثواب کشتن یك‌ایرانی‌شیعی‌برابر است‌باثواب کشتن‌هفتاد مسیحی!!۴ــمقصود تنگهٔ بسفر است بین قسطنطنیه و اسکوتاری . قسطنطنیه در ترکیهٔ‌اروپا است واسکوتاری در شبه جزیرهٔ آناطولي در آسیا.

من زرع الاحن حصدالمحن .

چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفوی است ، علیه السلام ، این نامهٔ نامی حلیهٔ تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوت است که الناس معادن کمعادن الذهب والفضه . ملکات ردیه دربعضی مزاج طبیعی است قابل زوال نیست : که زنگی به شستن نگردد سفید و در بعضی عادی است از مزاولات شهوت و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است اورا امکان ازالههست . از آن < جا که > گفته‌اند که فئهٔ اشرار به تـأدیب و تعلیم از مقولهٔ اخیار باشند ، بنابر احتمالی . اگر خود را در سلك زمرهٔ والذین اذافعلوافاحشةاوظلموا انفسهم ذکروااللهفاستغفروالذنوبهم منسلك و منخرط گردانی ، درهمه حال خدای متعال را حاضر و ناظردانی، از کارهای بدوکردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی و از درون دل و صمیم جان به توبه واستغفار درآئی وآن قلاع و بقاع که‌زمینش در زمان پیشین سم ستوران لشکر منصور مارا روی مالیده و از فعال مطایا هرگوشه‌ای از آن نواحی حلقهٔ افکندگی به گوش کشیده بود از مضافات ممالك‌عثمانی محسوب داشته بندگان سدهٔ عظمت پناه مارا بسپاری سعادت تراست و ازنواب کامکاری غیر از نیکوئی و دل‌جوئی وعاطفت وخوش‌خوئی دیگر چیزی نبینی واگر چنانچه :

حوی بد در طبیعتی که نشست

نرود تا به وقت مرگ از دست

برآن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصرومجد باشی ، ان شاءالله‌تعالی‌الأعز عرصهٔ آن مملکت که از روی تغلب به دست تصرف افتاده است عن‌قریب

۱ــ سورهٔ آل‌عمران: ۱۲۹

مخیم‌اردوی عساکر نصرت‌مآثر خواهد شد . مدتی‌است ازغایت‌سبکساری سودای‌سرداری درسر داری وازفرط خود رایی دعوای‌جهانگیری وکشور-گشائی برزبان آری . چو مردی به میدان مردان درآی . که هرچه نهادهٔ پردهٔ تقدیراست بظهورآید و الامر یومئذ لله [1] والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی [2].

حرر ذلك‌فی‌شهرصفرالمظفرسنةعشرین وتسعمایه‌به‌یورت‌ازنکمید.*

۱ـ سورةالانفطار: ۱۹

۲ـ سورةطه :۴۷

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ ص ۳۸۱-۳۷۹

نامهٔ

سلطان سلیم به محمد بیك آق‌قویونلو

جناب ایالت مآب سعادت نصاب سلطنت قباب سراج‌الدین محمد بیك بن فرخ‌شادبیك دام‌اقباله به عواطف پادشاهانه مقرون‌گشته همانامعلوم همگنان‌است آن‌که به کرات و مرات از مخلصان وثیق و واردان طریق بر ضمیر منیر به مرتبهٔ تحقیق رسیده که خاندان ایالت نژاد و اقوام و عشایر آبا واجداد آن‌جناب‌درنهایت‌مسلمانی ودین‌داری بوده‌اندوپایهٔ‌مرتبهٔ‌حکومت و امارت ایشان همیشه به تقویت اسلام و دفع و رفع ظلم وآثام استحکام یافته و فطرت‌اصلی‌آن جناب‌نیز برجادهٔ‌اهل‌سنت وجماعت وهمت‌اومجبول بر عبادت حسنه و طاعت است و آن قضیهٔ مشایعت و مـراجعت از طائفهٔ ملاحدهٔ قزلباش و ترك ایالت دیاربکر که ملك موروثی آن جناب بود به طریق‌اضطرار واقع شده چون به‌مقتضای ان‌الله‌لاینظرالی‌صورکم واعمالکم بل‌ینظر الی قلوبکم وبالکم بررای منیر واضح است که آن جناب به همان اعتقاد حق ثابت قدم‌است . از این قدرگرفتاری آن جناب به‌آن قوم‌زنادقه و ملاحده خللی به دین و دیانت او عاید نخواهد شد و صورت گرفتاری و اسیری صحابهٔ کبار به دست مشرکان و کفار این صورت را عذر خواه است و اما دلاوری و‌مردانگی کمر بستگان دین مصطفوی و تابعان سیرت شجاعت مرتضوی و بختیاران دینی و دنیوی را اول امری که رعایت باید نمود ، رعایت ننگ‌وناموس مرداناست وحمیت وغیرت اسلامی در بعض

قضایای عرض وناموس ازسنن مردان دین‌است .

حالیا چون نیت همایون به اصلاح حال ممالك اسلام خصوصاً بلاد ایران زمین واستفتاح آن اقطار از دست تطاول ملحدان بی‌دین وقلع وقمع سرخیل و شاه گمراه آن زنادقهٔ کافرنژاد مصمم و عزیمت توجه آن‌امصار مبرم شده این عنایت نامه به جانب اشرف او اصدار یافت که هر چند بعد بین و دوری مسافت از تلاحق طرفین معلوم است ، اما منتظر و متوقع از مسلمانی ودین داری‌آن جناب‌آن است‌که به هرچه اقتضای وقت مصلحت دینی و دنیوی آن ممالك باشد مرعی داشته خود را از زمرهٔ خواص خدام و مخلصان این‌درگاه اعتقاد نماید ، بیت :

هرکو مطیع و چاکر این آستان شود

بر منتهای همت خـود کامران شود

و به هرچه لایق این خلوص عقیدت و صفای نیت باشد یومافیوما به‌ظهور رساند . ان‌شاءالله بعزیز . مقدمات لحوق و اتصال آن جناب به این دولت عظمی مرتب و مهیا گشته او را به مراتب عظمی و مطالب علیا در مساند دین و دنیا سرافراز خواهیم داشت و رتبهٔ جاه و جلال او را به اصناف مراتب آبا واجداد ، برآسمان تربیت و عزت خواهیم افراشت بعنایة الله و توفیقه .

تحریرا فی‌اواخر شهر صفرالخیرسنةعشرین وتسعمایه.*

---

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۳۸۲-۳۸۱

جواب

عرضهٔ عرصهٔ عظمت و جلال لازال عالیا بعون‌الملك المتعال آن‌که در اواخر شهر ربیع‌الآخر عمت میامنه فرمان قضاجریان با حاجب قدیمی والدماجدم ، قدوة الأماجد والأعیان ، احمدجان زید قدره بر وجه سترو‌خفا به این بنده بی‌ریا دررسید و درگوشهٔ تنهائی باکمال مبتلائی آهسته‌آهسته گشانده ونهانی خوانده هرسطری راکه باشوق و نشاط مطالعه‌کرده‌مضمون جواهر مکنونش را معلوم می‌نمودم ، شروع به سطر دیگر ناکرده پیشینه را به آب دیده می‌شستم و به این طریق از دیدهٔ کج‌بین حساد می‌نهفتم و با خویشتن همواره چنین می‌گفتم : ترسم‌که سرم درسراین نامه رود .

اتفاق هیچ‌کس ازاین سر خفی آگاهی نیافته به عالم السروالخفیات تکیه‌کنان جوابش را به آب پیاز [1] در بیاض راز نوشته اعاده کرد . اگر چه راقمش که از نیك خواهان اوجاغ ماست ، بعد از ایمان او به غلاظ و شداد خبردار شده است فاما از او باکی نداریم . بیم ما اندر آن است که مباد ایوب اخلاص مآب ناگاه گرفتار گشته العیاذ بالله همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم . حسبی‌الله و نعم الوکیل .

۱ــ آب پیاز نوعی مرکب نامرئی است‌که تنها وقتی نوشتهٔ آن دیده می‌شود که روی آتش گرفته شود .

در هرباب توکل به جناب مسبب‌الاسباب کرده امیدواریم که [ستار بزرگوار سرّ کار سرکار][1] بندگان خویشتن به عنایت خود نگه‌داراد و ما را به منزل مقصود رساناد . فهوالمراد . حاکمند . امرکم اعلی. *

۱ـ تصحیح قیاسی ـ متن: برستاریم وبزرگوار سرکارسرکار.

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ ص ۳۸۲

نامهٔ دوم
سلطان سلیم به شاه اسماعیل

انه‌من‌سلیمان وانه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم[1]. الاتعلوعلی‌واتونی‌مسلمین[2] و صلی‌الله علی‌خیرخلقه محمد وآله وصحبه‌اجمعین. هذا کتاب انزلناه‌مبارك فاتبعوه واتقوا لعلکم ترحمون [3].

این منشور ظفر طغرا کالوحی‌النازل من السماء به مقتضای و ماکنا معذبین حتی نبعث رسولا [4] از حضرت ابهت‌منزلت ما که خلیفة الله تعالی فی‌الدنیا بالطول والعرض ، مهبط و اما ماینفع الناس فیمکث فی‌الارض [5] سلیمان مکان اسکندر نشان مظفرفر فریدون ظفر قاتل الکفرة الفجرة ، کافل الکرام‌البررة، المجاهدالمرابط المنصورالمظفر، اللیث‌بن‌الاسد بن‌الغضنفر، ناشرلواء العدل والاحسان سلطان‌سلیم شاه‌بن سلطان‌بایزید بن سلطان محمد خانیم به جانب ملك ملك عجم ، مالك خطهٔ ظلم و ستم ، سرور شرور و سرداراشرار ، داراب زمان و ضحاك روزگار ، عدیل قابیل، امیراسماعیل ، عز صدور یافت معرب از آن است که از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت برلیغ تؤتی‌الملك من‌تشاء [6] به توقیع ما یفتح‌الله للناس من‌رحمة فلاممسك

۱،۲ـ سورةالنمل : ۳۱ـ۳۰ ۳ـ سورةالانعام : ۱۵۶

۴ـ سورةالاسراء : ۱۶ ۵ـ سورةالرعد : ۱۸

۶ـ سورةآل‌عمران: ۲۵

لها ۱ کلک تقدیر به اسم سامی ما رقم زده لاجرم اوامر و نواهی نوامیس الهی و اموراحکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ داد ذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء ۲ وچون به تواتر آحاد استماع افتادکه‌ملت حنیفهٔ محمدیه علی واضعها الصلوة و التحیه راتابع رای ضلالت آرای‌خود ساخته واساس‌دین متین رابرانداخته ،لوای‌ظلم را به قواعد تعدی برافراخته نهی منکر وامر معروف ازشعائر شریعت دانسته شیعهٔ شنیعهٔ خود را به‌تحلیل فروج‌محرمه واباحت دماء محترمه تحریض نموده به حکم سماعون للکذب واکالون للسحت به‌استماع کلمات مزخرفات واکل محرمات نموده : مسجد خراب کرده و بت‌خانه ساخته . پایهٔ بلند پایهٔ منابر اسلام را به دست تعدی درهم شکسته فرقان مبین را اساطیر اولین خوانده اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده هرآینه به موجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت واجماع اهل سنت وجماعت بر ذمت همت عالی نهمت ماکه علوالهمة من الایمان نصرة لدین‌الله المنان قلع و قمع و رد و منع رسوم محدثه که رسم قدیم است کماورد فی‌قوله علیه‌السلام : من احدث فی‌امرنا هذا فهورد و فی‌روایـة من‌عمل عملالیس علیه امرنا فهورد منحتم و لازم گشت و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی‌اجل اجلهٔ کفره را در قبضهٔ اقتدار ما نهاده‌بود کالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و به امتثال امر ولاتذر علی‌الارض من الکافرین دیارا ۳ ان‌شاءالله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثـار صاعقه‌کردارخاروخسی که‌درجویبارشریعت غرابنورسته و چون‌بقلة الحمقا۴

۱ـ سورة‌الفاطر : ۲ ۲ـ سورة‌الحدید : ۲۱

۳ـ سورةنوح : ۲۷

۴ـ گیاهی است‌که در فارسی‌بدان خرفه گویند(رك: تحفهٔحکیم مؤمن۵۰).

نشو و نما یافته از بن برآورده درخاك مذلت اندازیم تا لگدکوب حوافر مرسلات گردد که وجعلوا اعزة اهلها اذله وکذلك یفعلون[1] واز صدمهٔ گرز کین‌آیین مغز اعدای دین که به‌خیال خام پخته شده طعمهٔ شیران دلیران غزاة سازیم و سیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون[2] نظم:

من آنم که چون برکشم تیغ تیز
بـر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل نـره شیران کنم
صبوحی بـه خـون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانـم عقاب
ز تیغـم بـلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم تو کم دیده‌ای
ز گـردون گـردنـده نشنیده‌ای
ز خورشید تاب عنانم بپرس
ز بهرام آب[3] سنانم بپرس
اگر تاج داری مرا تیغ هست
چو تیغم بود تاجت آرم بدست
امیدم چنان است و نیروی بخت
که بستانم از دشمنان تاج و تخت

به موجب الدین نصیحة اگر روی نیاز به قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آستان ملایك آشیان ما که محال رحال رجال است آوردی و دست تعدی ازسرزیر دستان

۱ـ سورةالنمل : ۲۴ ۲ـ سورةالشعراء : ۲۲۸

۳ـ نسخه : تابان

که پایمال ظلم و طغیان گشته‌اند کوتاه کردی و خود را در سلك التائب من الذنب کمن لاذنب له منسلك گردانیدی و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیهٔ حنیفهٔ محمدیة علیه الصلوة و التحیة و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین رضوان الله علیهم اجمعین که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کردی و آن بلاد را باسرها مضافات و متعلقات ممالك محروسهٔ عثمانیه شمردی هرآینه عنایت پادشاهی و عاطفت شاهنشاهی ما شامل حال تو گردد . نظم :

سایهٔ عدل و عنایت به سر او فکنیم

هر که چون مهر نهد روی به خاك درما

زهی سعادت آن کس که این اجابت کرد والا به حکم العادة طبیعة ثانیة بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه‌آمیز که ما بالذات لا یزول بالعرض . باسیه دل چه سود خواندن وعظ . به تأییدالله و حسن توفیقه سرهر تاجداری تاج واری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس بپردازم الا ان حزب‌الله هم الغالبون [1] دست ستمکاران را به قوت سرپنجهٔ یدبیضا پیچیده در هم کنم که یدالله فوق ایدیهم .

باید که پنبهٔ غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته مهیا باشید که به موجب انما توعدون‌لات عسکر ظفر مخصوص کانهم بنیان مرصوص [2] چون اجل مسمی ندای اذاجاءاجلهم لایستأخرون ساعةولا یستقدمون [3] دردهند و به حکم اقتلوهم حیث وجدتموهم [4] عامل شود ، دمار ازروزگارت

۱ـ سورةالمائده : ۶۱   ۲ـ سورةالصف : ۴

۳ـ سورةالاعراف : ۳۲   ۴ـ سورةالنساء : ۹۱

برآرند و در آن دیار دیّار نگذارند ولله الامرمن قبل و من بعد و یومئذیفرح المؤمنون [۱] فقطع دابرالقوم الذین ظلموا [۲] والحمدلله رب العالمین [۳]. *

۱ـ سورةالروم : ۳
۲ـ سورةالانعام: ۴۵
۳ـ سورةالصافات: ۱۸۲
* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص۳۸۳-۳۸۲

نامهٔ سوم
سلطان سلیم به شاه اسماعیل

اسمعیل بهادر اصلح‌الله شانه مثال لازم الامتثال واصل اولیجق معلوم اوله که هتك پردهٔ اسلام وهدم شریعت سیدالانام ایتمیه علیه‌الصلوة والسلام قیام تام کوستردیکك حد تواتره یتشوب نقطهٔ طینت مضرت نهـاد یکی که مرکز دایرهٔ فتنه وفساد درصفحهٔ خطهٔ روزگاردن اظفار خنجر وتیغ آبدارله حك ایلمك کافهٔ مسلمینه عموما و سـلاطین اولی الامر و خواقـین ذوی القدرة خصوصاً جملهٔ واجباتدن ایدوکنه ائمه وعلما کثرالله امثالهم الی‌یوم الجزا باسرهم‌فتوی ویروب اکابناء محضا احیاء مراسم دین محمدی واقامت ناموس شرایع احمدی اجلی ایچون لشکر بی شمار خصم شکار ایله سنك قصدیکه‌بلادشرقه‌توجه‌همایون کوستروب‌مضمون‌شریفنده‌شاهلق‌جهتندن تحت تصرفکده‌اولان نواحی واراضی سعادت ظل‌ظلیل رایات فتح آیاتم له‌مستسعد اولیجق ارایسك میدانه کله‌سك حق سبحانه و تعالی نلك مشیت و ارادتی ینه متعلق اولمش ایسه ظهور بوله دیوبیورمشدم غرض بوندن برقـاچ آی اوکوردیدن سندخی متنبه اولوب تدارکك ایده سك غافل بولنـدم حوزهٔ حکومتم ده اولان خلقی تمام جمع ایتمکه ایام مساعد اولمدی دیو عذربهانه ایلمیه‌سن پس مدت مدید درکه مزاحمهٔ نفوس متکاثره‌دن جهان ضیق‌النفس و مصادمهٔ سلاح و سناندن هواضیق النفس و نعال مطایادن جرم زمین آهن پوش و طنین نای رویین دن طاسچهٔ علیین پر خروش اولمشدر بو اثناده سراً

و جهراً و خیرا و شراسندن جرأتی ایهام ایدر بر وضع صادر اولمشـدر لاسیما شمدیکیحالده دیار آذربایجانه اولان‌تلال وجبال نشان سم‌ستورلشکر منصوردن سپهر پرهلال اولمشیکن دخی هنوز سندن نه نام و نشان پیدا و نه وجودکدن اثر هویدا در بروجهله مستور الحال سن که وجود کله عدمك علی السوا در قلیج دعواسن ایدنلرك سپرکبی بلالره کوکسن کرمك دائم پیشه سی‌وسرورلك دعواسنده اولنلرك‌مغفرکبی زخم‌تیغ وتیردن سرطوتنمق هرنفس اندیشه سی‌اولمق کرك در ، نظم :

عروس ملك کسی‌در کنارگیرد تنگ

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

حرز سلامتده پرده نشینلك اختیـار ایدنلره‌ارلك آدی خطا در و اولمدن قورقن کمسنه لره‌قلیج قوشانوب آته بنمك ناسزادر، بیت:

در مرگ آن‌کس بکوبد به‌پای

به زین اندر آید بجنبد ز جای

حـالیا بومثابه ده اختفا و درجهٔ زاویهٔ خمول ده انزوا که سبب اغلب احتمال کثرت لشکر بی‌قیاس دن استیلاء رعب وهراس اولمقدر اویله‌اولسه بومعنینك ازاله سی مصلحتی ایچون قرق بیك نفر مقداری از لشکر ظفـر رهبردن افراز اولنوب قیصریه ایله سیواس ما بیننده اقـامت ایتمك امر اولنمشدر خصمه‌ارخای عنان و توسیع دایره یه میدان بوقدر اولور بوندن ارتق اولمز اکرسنده دخی غیرت وحمیتدن فی‌الجمله شمه وارایسه کلوب عساکر نصرت مآثره مقابل اوله‌سن‌ازل‌ازال ده مقدر اولان هرنه ایسه معرض بروزده جلوه‌گر اوله ان شاءالله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی .

حرر فی اواخراولی الجمادین سنة ۹۲۰ به یورت ارزنجان . *

---

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ص ۳۸۴ -۳۸۳

جواب

سلامی که‌به محبت‌مشحون و پیامی که به مودت مقرون باشدبه‌حضرت جنت خضرت اسلام پناه سلطنت دستگاه ، المنظور بانظار الملك الاله ، مبارز الدولة و السلطنة و الدنیا و الدین سلطان سلیم شاه ایده الله بالدوله الابدیه وادامه‌بالسعادةالسرمدیة متحف‌ومهدی‌داشته‌آرزومند <ملاقات؟>[1] شناسند .

بعد هذا مکاتیب شریفه مرة بعد اخری به درجة الشیء لاتثنی الا وقد تثلث [2] رسیده مضامین آن چون به عداوت مشعر ومنبی از جرأت وجلادت بود از آن حظ بسیار نمود . لکن مبدأ ومنشأ آن ندانستیم که چیست . در زمان والدجنت مکانش انارالله برهانه‌که نهضت همایون‌ما به سبب‌گستاخی علاءالدولة ذوالقدر به مرز و بوم روم واقع شده از جانبین به جز دوستی و یك جهتی چیزی دیگر نشد و آن حضرت نیزدر آن وقت‌که والی طربزون بودند اظهار یك جهتی می کردند [3] . حالا باعث‌کدورت معلوم نگشته [4]چون

۱ــ تکمیل قیاسی .

۲ــ به سه نامهٔ سلطان ترك ، پادشاه صفوی یك جواب بیشتر نفرستاده .

۳ــ نسخه : می‌کردیم‌ــ در این‌صورت جمله باید چنین باشد علی‌القاعدة: و با آن حضرت نیز ...

۴ــ ایضاً : نگشته بود.

به اقتضاء سلطنت به این خصوص عازم گشته اند سهل باشد. نظم:

ستیزه به جائی رساند سخن
که ویران کند خانمان کهن

غرض ما از تغافل آن صوب دو چیز بود: یکی آن که اکثر سکنۀ آن دیار مریدان اجداد عالی تبار ما اند رحمهم الله الملك الغفار. دوم آن که محبت ما به آن خاندان غزا عنوان قدیم است و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد تیموریان به آن سرزمین طاری شود [۱] وهنوز نمی‌خواهیم و به این قدرها نمی‌رنجیم و چرا برنجیم. خصومت سلاطین رسم قدیم است.

عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ
که بوسه بر لب شمشیر آب دار دهد

اما کلمات نا مناسب وجهی ندارد و همانا آن اقوال و افکار الحاد فکار [۲] (؟) منشیان برشی و محرران تریاکی (!) که از قلت نشأة از سر دماغ خشکی نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می پنداریم. بنابرآن حقۀ ذهبی مملو از کیفیت خاصه مختوم به مهرهمایون مصحوب دارنده، قدوة المقربین شاه قولی آقای بوی نوکر [۳] رزقت‌سلاقته ارسال رفت تا اگر لازم باشد به کار داشته به زودی در رسند تا به عون الهی آنچه در پردۀ تقدیر مکنون است صورت پذیر گردد. فاما فکری بر اصل کرده وبه‌سخن هر کسی‌مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی آخر

۱- کنایه به شکست بایزید اول و اسارت او به دست تیمور که از ایران به عثمانی حمله کرده بود.

۲- چنین است در متن وشاید: نگار.

۳- بوی نوکر به معنای نوکر مخصوص و مورد اعتماد.

مفید نمی‌شود .

وما در وقت تحریر این نامه به شکار جدود صفاهان بودیم. در حال به تدارك مقابله مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم به هر نوع که می‌خواهند عمل کنند .

بس تجربه کردیم دراین دیر مکافات
با آل‌علی هر که درافتاد برافتاد

و مزبور را نرنجانیده راه دهند که و لاتزر وازرة وزر اخری [۱] و چون کار به‌جنگ انجامد تأخیر وتراخی‌را جایز ندارند. اما ازراه عاقبت‌اندیشی درآیند والسلام. *

۱ـ سورةالانعام: ۱۶۴

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ ص ۳۸۵-۳۸۴

نامهٔ چهارم
سلطان سلیم به شاه اسماعیل

اسماعیل بهادر اصلح‌الله شانه توقیع رفیع جهان مطاع وحکم شریف واجب الانقیاد والاتباع واصل اولیجق معلوم اوله که درگاه‌سعادت‌دستگاهمه مکتوب کوندروب جرأته‌متعلق کلمات ایدوب ازدیاد جرأته سبب‌اولورنسنه ارسال اولندی که کلمکده مسارعت ایده سز بزدخی انتظاردن خلاص اوله وزدیو بیلد یرمش‌سز معلوم اولدی امدی بز ذاتمزده قونیلان حالت و جبلت مزده اولان جرأتی عمله کتوروب مسافهٔ بعیده دن سنك قصدیکه لشکر بی‌کران و رایات فتح‌آیات نصرت نشان ایله مراحل و منازل قطع ایدوب کلوب حومهٔ حکومتکده اولان مملکته دخول ایتدك آیین سلاطین اولی‌الامر ومذهب خواقین ذوی‌القدرپادشاه لرك تحت‌تصرفنده‌اولان‌مملکت منکوحه سی‌مثابه سنده‌در رجولیندن حصه سی‌وفتوتدن بهره‌سی بلکه‌درونده فی‌الجمله زهره سی اولان کمسنه لرکندودن غیری فرداکا تعرض ایتدیکنه تحمل ایتمك احتمالی یوقدر اویله اولسه بونجه کوندر که عساکر نصرت مآثرم مملکتکه داخل اولوب کامرانلق ایدرلر هنوز نه نام و نشان پیدا و نه وجودکدن اثر هویدا بر وجهله مستور الحال سن که حیاتکله مماتك علی‌السوا در ، نظم :

ازاین ننگ تا جاودان مهتران

بکوبند بار در لشکران (؟)

عارضی جرأت کسب اینمکه حاجت کیمده وارایدو کنه ظاهر حال تمام شاهد در واقع قضیه بودر که شمدی یه دکین سندن بر فعل وجـوده کلممشدرکه اندنجلادتومردانه لك فهماولنه صورته کلن عملدخیسراسر ثمرهٔ مکروحیل درشك بوقدرکه جرأت عارضیه نك اثری انجق تلبیس و تدلیس اولور غیری اولمزهله مبتلا اولدینك دردك دواسی معلومك ایمش او لمقوله نسنه استعمال ایتمکله قوت قلب تحصیل ایدرمشسن امدی غایت مجربك اولانی استعمال ایله باشد که مقابله یه جرأت قویمغه بـاعث اوله بوجانبدن دخی بیلورسن عنایت سکافوق الحد اولمشدر سنك ضعف قلبك ازاله سیچون قرقبیك مقداری از لشکر ظفر رهبردن افراز اولنوبقیصریه ایله سیواس ما بیننده اقامت امراولنمشدر خصمه مروت انجق بوقدراولور بوندن ارتق اولمز اکرمن بعددخی بر قرار وضع سابق کنج زاویهٔ رعب و هراسده منزوی اوله سن [ارلك] ادیسکا حرامدرمغفریرینه معجروزره یرینه چادر اختیار ایلیوبسردارلق سوداسندن و سپهسالار لقهواسندن فراغتایلیه سن. مصراع :

زتو این کار برناید توبا این کار برنائی

والسلام علی مناتبع الهدی[۱]. تحریرا فی اواخر شهرجمادیالاخرة سنة عشرین وتسعمایة. *

۱ــ سورةطه: ۴۹

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۳۸۶-۳۸۵

نامهٔ

سلطان سلیم به شاه رستم حاکم لرستان

(در باب فتح چالدران)

جناب امارت مآب ایالت نصاب دولت انتساب سعادت اکتساب ملکی الجلال ملکی الخصال ، المؤید بتأیید الله الملك المتعال ، امیر مکرم کبیر مفخم ذوالقدرالاتم و الفخرالامم ، شاه رستم بیك دامت معالیه به عواطف ومراحم پادشاهانه سمت اختصاص داشته بداند که پیشوای ملاعین وسرلشکر جنود شیاطین ، اسماعیل بی دین ، در روز چهارشنبه اولین ماه رجب المرجب بعد از ضحوهٔ کبری عساکر نصرت مآثر مارا مقابل آمد. بسی کوششهای بی فایده نمود . عاقبت نسیم فتح و فیروزی از مهب سر عزیز الحق یعلو ولا یعلی اعلام ظفر اعلام مارا طلاوهٔ خفوق واهتزاز داد. اسماعیل مخذول از شمشیرتیز لشکر ظفر رهبر رو به گریز نهاد . دلیران لشکر در عقبش رفتند و علمهایش معکوس و منکوس و سردارانش مقید و محبوس پیش الویهٔ نصرت کار خصم شکار در آوردند . اسیران همه هدف تیر وطعمهٔ شمشیر گردیدند .

الحمدلله که اعدای دین و دولت مقهور و اولیای حضرت مبتهج و مسرور گشت . مقصود از رفع آن ملحد وقلع آن مفسد غیر از اعلاء کلمة الله و تنظیم امور جماهیر ملك وملت چیزی دیگر نیست . عنایت وشفقت ما در بارهٔ رعایاکه ودایع خالق برایااند فوق الحد والعد است . هر مؤمن و

موحد را اهانت آن مخذول واجب است ولازم. باید که شما نیز ازسدّطریق ومنع‌زاد وعناد وقتل کسانش هرچه دروسع ومکنت دارید به ظهور آرید. این خدمت پسندیده را موجب عنایات‌شاهی و مستوجب التفات پادشاهی دانید. تحریراً فی‌التاریخ‌المزبور [رجب ۹۲۰]. *

*منشآت فریدون بیك ج۱ص ۳۹۳

نامۀ

سلطان سلیم به مراد آق قوینلو

عالی جناب امارت مآب ایالت‌نصاب دولت‌انتساب سعادت‌اکتساب، نقاوة الملوك والسلاطین، خلاصة الماء والطین ، المختص‌بعنایةرب‌العالمین، میرزامراد ، دامت معالیه الی یوم الدین به عنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بداند که در روز چهارشنبه روز نخستین شهررجب‌المرجب بعد از ضحوهٔ کبری[1] . . . . . . الخ

الحمدلله الذی هدانا بهذا [2] . چون حکم جهان‌مطاع شرف‌ورود یابد باید که ملتفت احمال و اثقال نگشته بی توقف و تأخیر به درگاه عالم پناه در آئی. در باب سرعت و استعجال و زودی هرچه ممکن است حسن اقدام واهتمام نمائی . تحریرا فی‌التاریخ‌المزبور [۲ رجب۹۲۰] بیورت تبریز.*

۱ــ ازاینجا به بمدعیناً مطالب‌وعبارات‌همان‌است که‌در نامهٔ سلیم به‌شاه‌رستم‌حاکم لرستان آمده است و به همین جهت در منشآت فریدون‌بیك از ذکر آن صرف نظر شده و به کلمهٔ «الخ» بدین امر اشارت رفته است .

۲ــ سورةالاعراف: ۴۱ <در قرآن به‌جای بهذا ، لهذا، آمده است .>

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۳۸۳

نامۀ

سلطان سلیم به اعیان تبریز

اکابر و اعیان بلدهٔ تبریز سیما اقضی قضاة المسلمین اولی ولاة الموحدین، معدن الفضل و الیقین شمس‌الدین قاضی احمد دامت فضائله به عواطف و مراحم شاهانه اختصاص داشته بدانند که پیشوای ملاعین و سرلشکر جنود شیاطین ، اسماعیل بی دین در روز چهارشنبه[1] اولین‌ماه رجب المرجب در صحرای چالدران بعد از ضحوهٔ کبری ، عساکر آهن‌پوش دریا خروش ما را مقابل آمد . بسی کوششهای بی فایده نمود . عاقبت نسیم فتح وفیروزی از مهب سرّ عزیزالحق یعلو ولایعلی اعلام ظفراعلام جنود اسلام را طلاوهٔ خفوق واهتزاز داد. اسماعیل مخذول قضیهٔ من‌نجا برأسه فقد ربح راحسب حال خود دانسته ازپیش لشکر جرار بی‌شمار خصم شکار سردزدید ، مانیز در عقبش عنان عزیمت منصرف و منعطف فرمودیم . ان شاءالله الاعز دراین چند روز عرصهٔ خطهٔ تبریز به شرف تقبیل سم ستور لشکرمنصور مشرف خواهد شد . عنایت و شفقت حضرت علیهٔ ما دربارهٔ عامهٔ رعایا که ودایع خالق برایااند فوق‌الحد است و از اکابر واصاغر یکی مخالفت نکرده همه در مقام‌خدمتکاری و جان‌سپاری ثابت قدم و راسخ‌دم باشند تا در ظل ظلیل سعادت فرجام از تف حوادث ایام آسوده‌حال شوند و هر که از مطاوعت

۱ـ نسخه: دومین- درآن سال اول‌رجب چهارشنبه بوده ودرصورت‌تفصیلی جنگ‌چالدران هم‌نخستین روزماه رجب چهارشنبه آمده‌است.

اوامر ونواهی احکام پادشاهی سرپیچد خونش به‌گردنش <خواهد بود و> از بطش شدید سلطنت قاهرهٔ ما رهائی نیابد. <باید> که <جملگی> از خواص و عوام در مستقر خود برقرار سابق ساکن ومستقر بوده با فراغ حال دعای دوام دولت ابد پیوند ما را مواظب وملازم باشند. چنین بدانند وبه‌طغرای گیتی‌ستان وکشورگشای اعتماد و اعتقاد نمایند.

تحریرا فی اوائل رجب المرجب سنة عشرین وتسعمایه بیورت خوی. *

---

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۹۱-۳۹۰

استمالت نامه‌ای

که سلیم برای مردم تبریز فرستاد

رعایاکه ودایع خالق برایا اند به عنایت ومراحم پادشاهی مخصوص گشته بدانندکه در این ولا ، عرضه داشتی از دست شما به پایهٔ سریر اعلی در رسید. مضمونش معلوم رای نواب کامیاب شد. به سوی فخر أمراءالاکراد زاهدبك ، حکم جهان مطاع نوشته شد که مزاحم شما نشود و شما نیز در محافظت مجد باشید ان شاءالله العزیز عن قریب داروغه ازغلامان درگاه عالی خواهد رسید تحریرا فی التاریخ المزبور . * [دوم رجب ۹۲۰] .

* منشآت فریدون بیك ج ۱ص ۳۹۱.

نامهٔ دیگر سلیم به مردم تبریز

در باب انتصاب احمدپاشا به حکومت آن شهر

اکابر واعیان سکان خطهٔ تبریز ، سیما فخرالسادات میر عبدالوهاب[1] رزقت سلامته به عنایت و مراحم شاهانه اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطییب قلوب عجزه ومسکینان وتتمیم‌مصالح ملك وملت و تنظیم مناظم دین ودولت بیش‌از پیش‌است. همه‌کس را شکر ایزد متعال واجب است که ایشان را ازدست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایهٔ عدالت سعادت‌بخش ما را بر سر ایشان گسترانید . حالیا پیش ازنزول اجلال اردوی همایون برای افاضهٔ عدل وانصاف و ازالهٔ جور واعتساف ، دستور مکرم و وزیر معظم وکبیر مفخم ، ذوالقدر الاتم و المجد الاشم و النجابة و الکرم، مدبرالامور بالرای‌المصاب بین‌الامم، نظام‌الملك‌فی‌العالم ، مقرب‌الحضرةالسلطانیة ، مشیرالدولة الخاقانیة، المختص بمزید عنایةالملك الصمد ، مبارزالدنیا والدین احمد دامت معالیه بدان جانب فرستادیم .

چون پاشای‌مومی‌الیه به‌شهر تبریز فرود آید باانواع تعظیم وتبجیل وتکریم وتجلیل پیشواز او روید[2] و اوامر ونواهیش < که > همه فرمان قضا

۱ــ مسلماً این شخص امیرسراج‌الدین عبدالوهاب از معاریف سادات تبریز است . دربارهٔ این سید بزرگوار در صفحات بعد سخن خواهیم گفت .

۲ــ تصحیح قیاسی . نسخه : پیشداد او در دوید.

جریان قدرنفاذ ماست به سمع اطاعت وانقیاد بشنوید و امتثالش راازصمیم دل و جان قیام تام نمایید و این معنی را دربارهٔ شما عین عنایت و محض حمایت دانید .

تحریرا فی‌الیوم الثـانی من شهر رجب المرجب سنة عشـرین و تسعمایه . *

---

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ ص ۳۹۱

نامۀ

خواجه اصفهانی به‌سلطان سلیم

خواجه اصفهانی یا به گفتهٔ ادوارد براون ، این ایرانی دشمن وطن خویش ، موسوم است به فضل‌الله بن روزبهان خنجی الاصل الشیرازی الشـافعی الصوفی ، معروف به خواجه ملا. لقبش را امین وشهرتش را خواجه‌ملا وصاعدی و قاضی و پاشا نوشته‌اند . در اشعار خود امین تخلص می‌کرده و درکتاب مهمان‌نامهٔ بخارا خود را « خواجه مولانا » خوانده‌است . او را صاعدی از آن جهت گفته‌اند که مادرش از خاندان معروف صاعدی اصفهان بود و از خالوهای او یك تن به اسم جلال‌الاسلام اسماعیل صاعدی نخست ازوزرای قراقویونلو وسپس از وزرای اوزون حسن بوده است . پدرش جمال‌الدین روزبهان ، از دست یاران حاجی‌بیك بوده که درزمان سلطان یعقوب پسراوزون حسن سر به شورش برداشته ویعقوب پس‌از غلبه برحاجی‌بیك ، سران سپاه وی من‌جمله جمال‌الدین روزبهان را به‌تبریز برده است و او در تبریز دستار سرداری را به‌کلاه ترك بدل‌کرده اندیشهٔ سالاری بیك سو نهاده و به نوشتن کتابی به‌نام ثمرات‌الاشجار پرداخته است .

در باب زندگانی پرماجری و سفرهای پی‌درپی وی ، دوست دانشمند معزز جناب آقای دکترمنوچهر ستوده یامطالعهٔ‌کامل آثار وی ، در مقدمهٔ کتاب مهمان نامهٔ بخارا شرح مشبعی مرقوم داشته‌اند . مجملا اینکه وی در هفده سالگی پس ازکسب مقامات علمی به‌حجاز رفته ومدتی در مصر وهفت ماه درمدینه مانده ویك چند شاگرد سخاوی دانشمند ومؤلف معروف بوده و سخاوی در کتاب خود به نام الضوء اللامع لاهل‌القرن التاسع شرحی از زندگانی شاگرد خویش نقل کرده‌که متضمن نکات دقیق وارزنده‌ای است وهم دراین‌کتاب ازقول فضل‌الله آمده‌که‌تولدش بین سنوات ۸۵۰ تا ۸۶۰ بوده .

فضل‌الله بن روزبهان در سفر سوم خود به حجاز ، در سرراه به‌دیدار سلطان یعقوب آق‌قویونلو رفت وکتاب «بدیع‌الزمان فی قصة حی‌بن‌یقظان» را درسال۸۹۲ بدو تقدیم داشت ومتعهد شدکه قلم برسرشاهنامه کشیده کتابی در سلطنت‌آن‌پادشاه تهیه‌کند ؛ این‌کتاب همان عالم‌آرای امینی است‌که جلد اول آن را مؤلف‌کمی‌بعد از مرگ یعقوب درماه صفر ۸۹۶ به پایان آورد وآن را به بایسنقر فرزندیعقوب اهدا نمود . بایسنقر درسال ۸۹۸ معزول ومقتول گردید وجلد دوم‌کتاب هرگز به پایان‌نرسید . خواجه اصفهانی، پس از مرگ پی‌درپی مخدومین سنی مذهب خود ، به عراق سفر کرد و رسالهٔ « ابطال‌نهج‌الباطل » را بر رد مطالب « نهج‌الصدق و کشف‌الصدق » علامهٔ حلی در کاشان به سال ۹۰۹ هـ . نوشت و چون درهمین سال قزل‌باشان بر عراق دست یافتند ، فضل‌الله که سنی بسیار متعصب وکینه‌توزی بود و درکتاب عالم‌آرای خود از هیچ‌گونه سب وشتم وناسزائی به‌سلطان جنید و سلطان حیدر ، نیا و پدر شاه‌اسماعیل فروگذار نکرده بود ، ازترس به‌خراسان گریخت و درپناه دولت سلطان‌حسین بایقرا یك چند بیاسود .

پس از انقراض گورکانیان و استقرار اوزبکان در خراسان وی به خدمت محمدخان شیبانی درآمد وکتبی چون «نسب نامهٔ‌خان» و «رسالهٔ حارثیه» و«مهمان نامهٔ بخارا» را در این‌دوره نوشت . شیبانی در سال ۹۱۶ به‌ضرب‌شمشیرقزلباشان کشته شد و خراسان از دست اوزبکان بدر رفت . فضل‌الله که بی خانمان شده بود ، روی به ماوراءالنهر آورد. درسال۹۱۸که عبیدالله‌خان اوزبك بن بابر پسرعمرشیخ پسرسلطان ابوسعید گورکانی پیروزشد ، خواجه‌را به سمرقند خواند و وی دربخارا «سلوك‌الملوك» را برای هدایت و ارشاد عبیدالله خان پرداخت . ظاهراً علت‌محبت عبیدالله‌خان به وی ، خطبه‌ای بودکه چندی پیش ازآن درمسجد جامع سمرقند در حضور او وبه مناسبت ورود او به سمرقند بیان‌کرده‌بود ودر شدت تأثیر این‌خطبه، زین‌الدین محمود واصفی‌که خود حاضر و ناظر بوده است درکتاب بدایع الوقایع ج۱ ص ۴۶ می‌نویسد : «بسیاری را به دوش بی‌هوش از مسجد بیرون بردند».

بدبختانه حوادث زندگانی‌او ازاین‌سال تاسال۹۲۷که وی‌بنابرقول‌خوندمیر درگذشته روشن نیست و نمی‌دانیم‌که در سال ۹۲۰ و واقعهٔ جنگ چالدران وی در کجا بوده و از کجا نامه‌های خود را فرستاده و سلطان سلیم کجا این نـامه‌ها را دریافت داشته است . قول ژوانن‌که می‌نویسد در طی اقامت سلطان سلیم درتبریز ،

شاعری به‌نام خواجه مولانای اصفهانی دوقصیده به فاتح ترك تقدیم داشت قابل‌قبول به‌نظر نمی‌رسد چه وی درآن تاریخ در تبریز نبوده است (ترکیه تألیف ژوانن) . همچنین نمی‌دانیم که درکجا خبرمرگ ساطان سلیم به‌گوش اورسیده واو به‌چه‌وسیله قصیدهٔ تهنیت جلوس را که هر مصراع آن متضمن مادهٔ تاریخ این واقعه می باشد به سلیمان پسرسلیم تقدیم داشته (احسن التواریخ روملو ج ۱۲ ص ۱۷۰ ، جهان آرا ص ۲۴۷) .

لقب پاشاکه برای او نوشته‌اند قابل‌مطالعه می‌باشد . دوست ممزز آقای‌دکتر ستوده مرقوم داشته اند : «معلوم نیست‌که در چه تاریخ به‌لقب پاشا ملقب شده و چه کسی این‌لقب را به او داده است. شاید پس از اتصال به دربار آق‌قویونلوو رسیدن به خدمت سلطان یعقوب از دیگر اقران متمایز بوده باشد» .

اگرهیچ چیز روشن ومعلوم نباشد ، این نکته کاملا معلوم است که پاشا لقب خاص دولت عثمانی‌بوده ونه‌سلطان یعقوب به‌کسی چنین لقبی داده نه پدراو، اوزون حسن یادیگر سلاطین آق‌قویونلو . پاشا به اغلب احتمال مخفف‌کلمهٔ پادشاه است و سلاطین عثمانی این لقب را به‌کسانی می‌دادندکه خدمتی ارزنده وبزرگ به دولت آل‌عثمان کرده باشند خواه درمیدان جنگ خواه در قلمرو دانش وخاصه در طب . کما اینکه علی‌بیك شهسوار اوغلی‌که همراه سنان پاشا به جنگ علاءالدوله ذوالقدر رفت به مناسبت خدمات جنگی خود به لقب پاشا و حکمرانی ناحیهٔ ذوالقدر نائل آمد و اجازه یافت توغ و علمی با سه پرچم داشته باشد و همچنین یاکوپو دوگائت طبیب یهودی ایتالیائی‌که ندیم و انیس وپزشك مورد اطمینان ساطان‌محمد فاتح‌بود، از طرف مخدومش لقب یعقوب پاشا یافت . وبعید نمی‌نماید که خواجهٔ اصفهانی هم در برابر خوش‌خدمتیهایش نسبت به سلاطین عثمانی وتشویق ترکان به فتح ایران به دریافت چنین لقب بزرگی از دیگراقران متمایز شده‌ـ واین حدس اگرمقرون به حقیقت‌باشدـ به‌نظر می‌آیدکه وی غائبانه وبعد از ارسال اشعار ، به‌دریافت لقب‌پاشا سرفراز شده است. چه دلیلی در دست نیست‌که وی پس‌از استقرار در ماوراءالنهر، بار دیگر به ایران غربی یاشبه جزیرهٔ آناطولی مسافرت کرده باشد.

خوشبختانه از دونفر ازکسانی‌که وی را در سالهای آخر زندگانی دیده‌اند شرحی مکتوب باقی مانده است . یکی از این دو زین‌الدین محمود واصفی است

صاحب کتاب بدایع‌الوقایع (چاپ مسکو ۱۹۶۱ م .) که دو نکته از وی حکایت می‌کند . نخست موضوع خطبه خواندن اوست در سمرقند ، در روز جمعه درمسجد جامع به نام عبیدالله‌خان اوزبك که هم در آن روز به سمرقند رسیده بود و دیگر مطلب لطیف و بامزه‌ای از شطرنج بازی وی باملابنائی شاعر متلك‌گوی مشهور . این مطلب را زین‌الدین محمود ازقول امیر محمدبن امیریوسف ، شاهدعینی‌صحنهٔ شطرنج‌بازی بدین‌گونه نقل‌کرده است‌که : «درائنای بازی بدیهه می‌گفتند و بدیههٔ ایشان منجربه هجو می‌شد . الفاظ رکیکه و عبارات شنیعه از ایشان سر بر می‌زد که کسی را طاقت شنیدن آن نبود و از خنده‌کار به سرحد بی‌هوشی می رسید » . (ج ۱ ص ۱۶۶).

دیگری غیاث‌الدین‌خوندمیر صاحب حبیب‌السیر است‌که فضل‌الله‌روزبهان‌را در هرات دیده است و دربارهٔ وی می‌نویسد : «جامع بسیاری از فضائل نفسانی بود و درعلم حدیث دعوی مهارت می‌نمود ... چون در مذهب تسنن به غایت متعصب بود در زمان‌ظهور دولت شاهی (= اسماعیل صفوی) ازآذربایجان به‌هرات آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین‌میرزا و اولاد عظامش گشت . وبعداز آنکه محمدخان شیبانی بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی برمیان جان‌بست ومحمدخان اگرچه گاهی با وی اظهار التفات می‌نمود ، اما در اکثر اوقات او را به عداوت اهل بیت طعن می‌فرمود و خواجه مولانا پس‌از واقعهٔ محمدخان در ماوراءالنهر ساکن گشت و در روز ۵ شنبه پنجم جمادی الاولی سنة سبع وعشرین و تسعمایه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا در گذشت » (ج ۳ جزو ۴ ص ۱۱۳ چاپ‌بمبئی ورجال حبیب‌السیرص۲۴۷) قول‌صاحب حبیب‌السیر باهمهٔ‌اختصارش چند نکته راکاملا روشن می‌کند:

اولا مولانا به اندازه‌ای در تسنن ودشمنی بااهل بیت تعصب می‌ورزیده که‌سنی متعصب سختگیری چون محمد شیبانی او را سرزنش می‌کرده است. ثانیاً وی‌پس از شیبانی به‌ماوراءالنهر رفته ودر بخارا درگذشته وبنابراین بدون تردید اشعارخود را برای سلیم و سلیمان باقاصد فرستاده ثالثاً حسن‌بیك روملو تمام مطالب کتاب حبیب‌السیر را بدون ذکر مأخذ برداشته و مطلب را نیز طوری نقل‌کرده‌که موجب سرگردانی اهل تحقیق‌شده‌است (مقدمهٔ مهمان‌نامهٔ بخارا ص۲۸).

برای اطلاع بیشتر، غیراز کتب مذکور درمتن ومقدمهٔ جامع آقای دکترستوده برمهمان نامهٔ بخارا رجوع شود بفرهنگ ایران‌زمین ج۴ سال۱۳۳۵ ویادداشتهای قزوینی ج ۱ ذیل کلمهٔ ابطال‌الباطل و ج ۳ ذیل کلمهٔ فضل‌الله بن روزبهان و مقدمهٔ انگلیسی مرحوم مینورسکی بر تلخیصی‌ازعالم آرای امینی که به انگلیسی ترجمه و منتشر شده است.

هوفتاح‌الابواب لکل‌ملك کریم　　و مناح الاسباب لکل قلب‌سلیم

الا ای قاصد فرخنده منظر　　نیازم بر سوی شاه مظفر

بگو ای پادشاه جمله عالم　　تویی امروز در مردی مسلم

اساس دین تو در دنیا نهادی　　توشرع مصطفی بر جا نهادی

مجدد گشت دین از همت تو　　جهان در زیر بار منت تو

اگر ملك شریعت مستقیم است　　همه از دولت سلطان‌سلیم است

زبیمت در تزلزل فارس وترك　　چو افکندی زسرتاج قزل برك[1]

قزل برك است‌همچون مار افعی　　سرش را تا نکوبی نیست نفعی

توئی امروز از او صاف شریفه　　خدا را و محمد را خلیفه

روا داری که گبر و ملحد و دد　　دهد دشنام اصحاب محمد

تو اورا نشکنی از روی مردی　　سرش را نابریده باز گردی

اگر گبرد امانی در سلامت　　بگیرم دامنت را در قیامت

چنین دیدم ز اخبار پیمبر　　که ذوالقرنین بد در روم قیصر

به‌ذوالقرنین‌از آن‌خودراعلم کرد　　که‌ملك فارس راباروم ضم کرد

۱ـ برك درترکی بمعنای کلاه‌است وقزل‌بمعنای سرخ، بنابراین قزل‌برك تعبیر دیگری است از قزلباش. دربارهٔ کلاه قرمز صفویه‌که اصطلاحاً تاج‌قزلباش خوانده می‌شد رجوع شود به عالم آرای عباسی در شرح حال سلطان حیدر و نیز جلداول زندگانی شاه‌عباس اول از استاد نصرالله‌فلسفی.

دوقرن او پادشه اندر جهان شد — بەشرق وغرب‌حکم او روان‌شد
بیا از نصر دین کسر صنم کن — به تخت روم ملك‌فارس ضم‌کن
که شرق‌وغرب‌را ازدولت وکام — بگیرد باز ذوالقرنین اسلام
ز اخبار ملاحم در صحابه — چنین آورد کاتب در کتابة
که در اسلام بعد از قرن بی مر — شود دیندار ذوالقرنین دیگر
تو آن دین پرور کشور ستانی — که ذوالقرنین موعود جهانی
بیا اژ روی عالم رنج بردار — بکش زنهار مار و گنج بردار
مرادمن ازاین نی‌گنج‌ومال‌است — غرض‌گنج‌رضای ذوالجلال‌است
دوقرن‌ارزان که ذوالقرنین‌شدشاد — ترا صد قرن عمر و مملکت باد
الهی سرور ما پیر گردد — چو ذوالقرنین عالم‌گیر گردد
ز نور عدل او عالم منور — «امین»آمین بگو تاروز محشر*

---

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۴۱۷-۴۱۶

نامۀ دیگر
از همان شاعر به ترکی

بیرای خضر سوی حضرت اسکندر ثانی   نیاز بندهٔ اوخوجه ملای صفاهانی

ای خلافت سریر ینک شاهی   وی عدالت سپهر ینک ماهی
ای سلیمان صفات و عیسی دم   وی نبی خصلت و ولی مقدم
ای سخا ملکیدا سپهسالار   وی شجاعت ممالکیدا مدار
ای سکندر سپاه و خضر الهام   وی مسیحا دم و کلیم کلام
ای دیانت جهانیغا سلطان   شاه بن شاه و خسرو دوران
ای یوزینك آفتاب اوج جلال   عالم اهلی قاشنکدا ذره مثال
تا ظهور ایلدینك بو عالم آرا   توشتی ذوق و سرور آدم آرا
چالدینك ای شه جهانده کوس نوید   یتتی دین اهلیغه صدای برید
خسرو دین پناه شاه سلیم   صدف دهر ایچنده در یتیم
تاپدی حق یولیدا طریق هدی   خلد الله ملکه ابدا
اهل اسلامنی هدایت قیل   طرق شرعنی رعایت قیل
بیله کیم عدل و داد وارسنکا   یار بولسون چهار یار سنکا
بیلکه دین اهلیغه امان سن سن   مهدی آخر الزمان سن سن
بار عدل و سخاك ایچون حیران   یوز تومان حاتم ابله نوشروان
بیلکه کیم سنده بار فتح و ظفر   قدرت حق دور رنه فعل بشر
من دیمان کیم زمانه شاهیسین   بلکه سن قدرت الهی سین
سنکا ای شاه عرض حالم بار   عرض ایترایمدی کیم مجالیم بار

لطف ایله منینك مرادینه ییت — دادخواهنك‌من‌ایمدی‌دادینه‌ییت
بار ایدی مسکنیم خراساندا — ملك خوارزم برله بلقان دا
کوردیم ایرسه بسی بلای وطن — بولدیم اول ملکدین جلای وطن
دین سرا ینی کفر ییقتی تمام — کفر دین مسندیدا توتتی مقام
بدعت و فسق ییقتی عالمنی — فسق حق دین ایردی آدمنی
خاندانلر باریسی بولدی خراب — قالمدی شرع ایچنده آب و تاب
با غریمی کفراوتی کباب ایتدی — دین اسلامنی خراب ایتدی
بنده سني پاك مذهب مین — پیرو علم دین و مکتب مین
انینك اچون بوبدعت اهلی‌دین — منکاییتی جفا و تیغ کین
منکاتو شمادی بوبلا یالغوز — محنت و جور وابتلا یالغوز
کیم که سني ایتدی‌جفا کوردی — بدعت اهلیدن ابتلا کوردی
سندین امیدوار در عالم — لطفیغه منتظر بنی آدم
رشتهٔ کفرینی چکیب اوزکیل — لیك اسلام ایلینی تیز توزکیل
انتظار ینك چکر خراسانلق — قیل خراسانده داقی سلطانلق
بار مشتاق سانکا اهل عراق — ایله کیم‌جانه تن ایرور مشتاق
ماوراء النهر دا شاه و گدا — قیله دورلرسنکا مدام دعا
که سنیك‌دولتینك فزون بولغای — دشمنینك‌زارو سرنگون بولغای
دولت و نصرتیلا عزم ایله — کفر دفعین قلورني حزم ایله
قورنار اسلام اهلینی غم دین — محنت بدعتیله ماتم دین
لطف‌ایتوب‌خسته‌لارغه‌درمان‌قیل — خیرایچون‌زارلارغه احسان قیل
که جهانینك نویدی سند یندر — دین ایلینك امدی سندیندر
خواجهٔ خسته کم‌اودور محزون — بغری پرخون و اشکیدر گلگون

بیغلایان وصفوکی قیلار دایم
تیکر یدین دولتینك تیلار دایم

که وجود ینك‌تاپوپ حیات ابد
کفر و بدعت ایلینی قیلغای رد

تخت نصرت سنکامدام اولسون
دولتینك‌داقی‌مستدام اولسون *

---

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۴۱۸-۴۱۷

فتح نامه‌ای
که سلیم پس از چالدران به سلیمان پسرش نوشته

. . . اوغلم سلیمان شاه طال بقاه ونال فی الدارین مناه توقیع رفیع جهان مطاع واصل اولیجق معلوم اوله که اردبیل اوغلی دینن مفسد و زندیق و ملحد فتنه و فسادی شعار و کفر و الحادی دثار و تعذیب عبادی افتخار و تخریب بلادی پیرایهٔ روزگار ایدند یکی سببدن محضاً اعانت ملهوفین و اغاثت مظلومین و احیاء مراسم دین وابقاء نوامیس شرع مبین ایتمك ایچون حق سبحانه وتعالی یه توکل وسیدکائنات علیه الصلوة و السلامك معجزات با برکاتنه توسل ایدوب لشکر تازی سوار خصم شکار ایله انك قصدینه بلادشرقه توجه ایتمشیدم دکزدن عبور اولندیغی ایام ده حکم شریف کوندریلوب مضمون عزت مقروننده هتك پردهٔ اسلام ایتدیکك حدتواتره یتشوب مشایخ وعلما باسرهم کفرینه حکم ایلیوب قتلنه فتوی ویردکلری جهتدن نقطهٔ وجود ناپاککی اظفار خنجروتیغ آبدار له صفحهٔ روزگاردن حك ایلمك همت علیهٔ شاهانه وذمت سنیهٔ پادشاهانه مز واجب ولازم اولمشدر . اما قبل السیف تکلیف اسلام ، حکم شریعت مصطفوی علیه السلام اولدیغی حیثیتدن بو کتاب مستطابی سکاکوندردیم که آگاه اوله سن اگر شمدی یه دك ایلدیکك افعال قبیحه یه صمیم دلدن نادم اولوب سنی مسلمان اولورسك وسابقا آتیمز آیغی بصدیغی نواحی واراضی یه ممالك محمیهٔ عثمانیه یه اضافه قیلورسك دولت سنك نواب کامیاب باب سعادت مآبدن عنایت وشفقتدن غیری نسنه کورمیه سن و اگر

تبدیل اخلاق ذمیمه ایلمیوب افعال فضیحه اوزره اصرار کوسترسك امر اللهك تغلب جهتدن تحت تصرفکده اولان مملکت مخیم اردوی همایونم اولیجق ارایسك میدانه کلەسن ارادة الله نیه متعلق اولمش ایسه ظهور بوله دبوبیور-مشیدم یمن واقبال الله دیار آذربایجان شرف ظل ظلیل رایات فتح آیاتمله مشرف اولیجق ایکی دفعه حکم شریف کوندریلوب قتاله دعوت اولندی قطعا مقابله-یی انبا ایدر بر وضع صادر اولمدی. آخرالامر شهر تبریز که قدیم الایام دن تختگاه سلاطین عجم در محط رحال ارباب غزوجهاد اولمق مصمم اولوب بلدهٔ مزبوره یه قریب نواحی یه نزول اجلال واقع اولیجق مبارك رجب آینك اولکی گونی یوم الاربعاده ضحوهٔ کبری وقتنده چالدران تام بر صحراده کلوب عساکر نصرت مآثرمه مقاومت ایتمکه کندو سنده مکنت اولمدیغنه جزم ایلیوب جمله لشکرینی باشدن اباغه آهن و پولاده غرق ایلیوب دخی بر مقداریته اوستاجلو محمدی باش دیکوب صاغ قوله برابر کوندردی باقی لشکر ایله کندوسی صول قوله کلوب جانبیندن جنگ و آشوب اولاشدی اوستاجلو محمد صفوفنی پلنگ قلهٔ هیجا و نهنگ لجهٔ وغا آنا طولی بگلربگیسی سنان پاشا طرفةالعین ایچنده خاك ایله یکسان کندینك دخی باشنی الدیلر صول قوله دخی اسمعیل مخذول کلوب هجوم ایدیجك روم ایلی سرورلری و دلاورلری بر کره بوزین دوندرد کلرندن صکره ینه تکرار حمله ایدوب نوایر حرب و قتال تمام اشتعال بولوب مدت مدیده طرفیندن قوشمه و دورتشمه اولوب هرطرف دن نیجه بیکلر کیمی مجروح و کیمی مقتول اولوب. امیرالامراءالکرام روم ایلی بگلربگیسی حسن پاشا یه زخم سهمناك ایریشوب دشمن جانبندن جرأت فهم اولینیجق اول قولده اولان جماعت عزبان و زمرهٔ علوفه چیان انلره یاردم کوندریلوب ویکیچری قوللرم دخی طوب و تفنگ و ناوك چرخ زنبرك ایله اعدای دولت ودینه حواله اولدیلر. دشمن نابکار بوحالتی مشاهده ایدیجك آیروق قرار ایتمکه مجالی قالمیوب فرار اختیار ایلدی لشکر ظفر رهبر عقبنجه

واروب سنجاقلرین منکوس ومعکوس وسردار لرین مقید و محبوس کورروب هدف تیر وعلف شمشیر ایلدیلر کندوسی دخی زخمدار اولدیغی محقق اولدی شمدیکی حالده عنان عزیمت تبریز جانبنه منعطف و منصرف در ان شاءالله الاعز فتوحات کلیه مقدر اولمش اوله .... تحریرا فی اوائل شهر رجب المرجب سنة عشرین وتسعمایه بیورت خوی . *

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۸۷ - ۳۸۶

جواب

درگـاه ظفر قرین و بارگاه نصرت آیین ترابنه عرض بندهٔ کمترین بودر که حالیافرمان فتح آیات بشارت غایات وارداولوب. مضمون همایونندە اردبیل اوغلی دینن اسمعیل بی دین کلوب چالدران نام موضع ده رایات سعادت غایات حذا سنده مقاتله یه مباشرت ایلدکده بعنایة الله الملك المعین غزاة مسلمین و کماة موحدین اول قوم ملاحده و فرقهٔ ضاله ایله اشبو سنهٔ مبارکه‌نك اوسطنده واقع اولان ماه رجب المرجبك اولکی گونی یوم الاربعاده مقابله و مقاتله یه آغاز ایتدکلرنده اعدای بدرایك یمین مکسورنده اولان اوستاجلو محمد مغلوب و مقتول اولدیغی کبی اسمعیل بی دین بنم صول قولمده اولان روم ایلی بگلر بگیسی حسن پاشایه هجوم ایدوب گزندو زخم ایرشدررکن هزبران بیشهٔ وغا قپوم قوللری نصرته واروب طرفة العین ده یوزی دونوب مخذول و منکوب و مجروح و مضروب قاچوب ناپدید اولوب و جمیع لشکر ومال و منال و خیول وبغالی یغما و تاراج قیلنوب عقبنجه تبریزه توجه بیور ولدیغی واعلام اولنمغین دارندهٔ فرمان واجب الاذعان قدوة الاماجد و الاقران لالام سنان ایریشوب فتح نامهٔ متبرکه علی رؤس الاشهاد اوقوندیغی

کبی مزبوری کامران و بر مراد ایدوب و مستحقینه نذور و صدقات بذل ایلیوب . ادعیهٔ فزونی حشمت و جاه اداسیله شکر الهی مؤدی واقع اولوب رسوم عادیه اوزره بر هفته مقداری کافهٔ انام تزیین اسواق و بلدان قیلوب . . . .*

*منشآت فریدون بیك ج۱ ص ۳۸۷

فتح نامهٔ چالدران

که سلیم به امراء مشرق وقبائل کرد نوشته عموماً

مفاخر الامراء الكرام واعاظم الكبراء الفخام المختصون بعواطف الله الملك العلام ديار شرق بگلری دام اقبالهم وختم بالخير آمالهم وساير امراء اكراد و عشاير و قبايل سردارلری اولان مبارزان پاك نهاد و ملكلر وايل كتخدالری وايش ارلری اصلح الله شأنهم توقيع رفيع همايون واصل اوليجق معلوم اوله هر بريكزه كه اشبو مبارك رجب المرجبك ايكنجی گونی يوم الاربعا ضحوة كبری سنده اردبيل اوغلی دينن اسماعيل بی دين ومفسد بدآيين بنمله مقابله ايتديكی كبی بعناية الله و توفيقه طرفة العين ده منهزم و مغلوب و منكسر و منكوب اولوب فرار اختيار ايتدكده نه جانبه كتديكی معلوم اولمديغی اجلدن سزلردن عقيدة پاكله درگاه سعادت دستگاهمه اولان اخلاص وعبوديت ظهورنيك فرصتی فوت اولنمامغيچون بروجه عموم بو حكم جهان مطاع واجب الاتباعمی كوندروب بيوردمكه فرمان قضا جريانم هرقنغيكزه وصول بولورسه صورت شريفك قراطيس متعدده يه يازدبروب بر بريكزه اولاشديروب سرخ سرمز بورنه جانبه وارديغك و داغينة نامرغوبی نه ايدوكين و بالفعل قنده لغن و صحت وسقامتن وقاچ برده جراحتی اولديغك و بودونابود لغن علی التفصيل يازوب اعلام ايليه سزكه انواع عنايت لريمه مستحق وسزاوار اوله سز شويله بيله سز . تحريرا فی اوائل شهرالله الاصم رجب المرجب سنة عشرين وتسعمايه بيورت چالدران . *

---

* منشآت فريدون بيك ج ۱ ص ۳۹۰ .

نامهٔ

سلطان سلیم به حاکم خیروان

والا جناب امارت‌مآب ایالت‌نصاب رفعت قباب دولت‌مناب صاحب آیات المجد ناصب رایات الجد المختص بعنایة الملك‌الوهاب داود بیك حاکم خیروان دامت معالیه به عنایت مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بداند که در این ولا فخرالامراء الکرام ذخرالکبراء الفخام ، صاحب المجد والاحتشام شرف‌بیك دام معالیه سدهٔ عظمت پناه‌مارا در رسید وبه شرف‌تقبیل انامل دریا مخایل فایزگشت وازعواطف خسروانه وعوارف‌ملوکانه محظوظ وبهرمند افتاده حسن اجازت وانصراف یافت و فرمان قضا جریان قدر نفاذ صادر شدکه از قبل عتبهٔ علیهٔ ماقلعهٔ‌بتلیس از دست قزلباش اوباش بستاند. چون این‌کتاب مستطاب شرف ورود یابد بایدکه شما نیز درباب استفتاح و استخلاص قلعهٔ مزبوره مشارالیه شرف بیك را ممد ومعاون و نصیر و ظهیر باشید و این خدمت پسندیده را موجب عنایات شاهی و مستوجب التفات پادشاهی دانید . چون بعنایةالله و حسن توفیقه قلعهٔ مذکوره مستخلص‌گردد کیفیت استخلاصش به پایهٔ سریرعالم مصیر عرضه دارید . فرمان عالی به هر نوع‌که صدور یابد به مقتضایش عمل کنید .

تحریرا بتاریخ الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنة عشرین و تسعمایه . *

---

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۳۹۳ .

جواب

به درگاه عالم پناه خداوندگارجهان اعزالله انصاره معروض کمترین بندگان آن‌که فرمان جهان مطاع که شرف نفاذ یافته بود سعادت وصــول یافت . فرموده بودندکه بعد از اجلال به دارالسلطنهٔ تبریز آن مملکت را خالی از زاد وزواده یافته وشایدکه به ذخیره‌احتیاج شود به حواشی‌ممالك محروسهٔ روم حرسهاالله عن المهالك و الهموم نیت مراجعت فرموده مقرر ومصمم داشته‌اند که درسنهٔ آتیه مکرراً به‌عز واقبال نهضت اجلال فرموده تکمیل گوشمال خصم‌متفرق الحال و اجتماع مواد نقض وپریشانی آن‌گروه منکسرالبال فرمایند معلوم شد . فی‌الواقع‌رای صایب است . حضرت‌خدای کریم متعال مرادات مستقبل را بهتر ازماضی وحال میسر و مقدرگرداند و جمیع اعدای بد رای خداوندی را برافتاد نمایاد .

وآنچه به جهت ذخیرهٔ لازمه تأکید وتنبیه فرموده بودند وچون‌قصهٔ سلیمان علیه‌السلام ومهمان شدن او برمور ضعیف و بذل نمله محقرهٔ مقرور خود را به جنب بساط بسیط آن عالی حضرت معروف و مشهور است . در آن‌که مقدور خود را مصروف می‌نمود و خواهدکرد نزاعی نیست. لکن در خصوص تدبیری که شایسته‌و رایی‌که بایسته و سزاوار است نیز به‌ظهور

خواهند آورد شبهه‌ای نداریم و امید که پیش از حصاد و تکمیل نمـود و اشتداد حبوب سبقت وصول را مناسب دیده دست تطاول دشمن مخذول را از پیرامن زراعت این سرزمین دور ومهجور دارند تاسپاه نصرت شعار از زاد وزواده‌مضایقه نکشیده به‌زودی زودکار دشمن‌غدار برطرف‌گردد ولاشك فیه ان شاءالله تعالی والامراعلی . *

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص۳۹۴ .

نامهٔ

شاه اسماعیل به سلطان سلیم بعد از واقعهٔ چالدران

نامه ای که پس از این سطور نقل می‌شود در حقیقت دومین نامهٔ شاه‌اسمعیل است بـه سلطان سلیم پس از جنگ چالدران . چه نامهٔ اول که مصحوب امیر سراج‌الدین عبدالوهاب از سادات طباطبائی به نزد سلطان ترک فرستاده بی جواب مانده و حامل نامه به زندان افتاده است و شاه اسماعیل برای حفظ مصالح کشور در برقراری روابط صلح ونجات‌جان فرستادگان خویش مکتوب دیگری‌فرستاده. ازمتن یامضمون مکتوب‌اول بدبختانه هیچ‌اثری نیست ودرهمین نامهٔ اول‌است‌که به ادعای نویسندگان ترک ، پادشاه ایران‌درمقابل تفویض قسمتی ازخاك ایران‌استرداد تاجی خانم را خواستار شده است .

در نامهٔ ثانوی آنچه به چشم می‌خورد پختگی و سنجیدگی جملات‌ومطالب است . شاه اسماعیل هرچند شکست خورده ولی هرگز غرور و مناعت خود را از دست نداده است و حتی به حریف می‌نویسد که در صدد جنگ نبوده وبه همین‌جهت به « احضار عساکر اطراف » فرمان نداده و تنها با « مخصوصی چند از ملازمـان رکاب و معدودی از مردم دیاربکر» آن هم «وقت الضرورة به صوب مقاتله‌شتافته» و اگر شکستی هم بدو رسیده « حسب‌المقدور » بوده است . در لفافهٔ عبارات‌بسیار سنجیده ، در همین نامه سلطان ترك رابه شکستن اساس محبت دیرین ملامت‌کرده و برای حفظ مصلحت مردم طالب صلح شده و در پایان نامه بار دیگر خواستـار حسن روابط دوکشور و «آمد شد قوافل و رواحل» گردیده و ضمناً در لطیف‌ترین

عبارت « دیپلوماتیك » از حال سفیر پیشین خود جویا شده و اشـاره کرده است که اگر « بعضی امرای حدود طرفین » عملی کرده‌اند بدون « وقوف و شعـور جانبین » بوده و نباید « موهم تبلیغات محوله سیادت پناهی » یعنی امیرعبدالوهاب شده باشد .

درخصوص عملی‌که شاه اسماعیل در پرده بدان اشاره می‌کند در صفحات بعد توضیح خواهیم داد و این بسیار به موقع می‌دانیم که از سفیر تیره‌بخت صوفی کامل‌که برای حفظ مصالح کشور و هم‌وطنان خود باقبول مأموریتی چنین‌خطرناك خود را در دهان شیر انداخت وبه جرم خدمت به وطن خویش ، برخلاف شرع و منطق وعرف وسیاست به زندان افتاد یادکنیم .

امیر سراج‌الدین عبدالوهاب پسر امیر عبدالغفار است . امیر عبدالغفار مرد متشخص و دانشمندی سفرکرده وتجربه اندوخته واز سالکان طریقهٔ شاه قاسم انوار بود که درهنگام رسیدن به آذربایجان مورد حمایت‌اوزون‌حسن قرار گرفته به‌منصب شیخ‌الاسلامی آذربایجان تعیین گردید .

امیر عبدالغفـار پس از استقرار در این سمت کس به دنبال پسر خود امیر سراج‌الدین عبدالوهاب که در آن روزگـار در سمرقند مولد خویش ، سکونت داشت فرستاد و او را به آذربایجان فراخواند . هنوز پسر در راه بود که پدر درگذشت و اولاد میران شاه ، وی را درقبرستان خانوادگی خود درسرخاب تبریز به‌خاك سپردند .

امیر عبدالوهاب که در سمرقند به « شرف ارادت و انابت حضرت خواجهٔ احرار خواجه عبیدالله مشرف گشته بود» در مراتب فضل ودانش وکمالات ظاهری و باطنی از پدر بیش بود و به همین جهت چون به تبریز رسید مورد قبول عام و خاص قرارگرفت وبه منصب شیخ‌الاسلامی آذربایجان مقرر گردید وامیریوسف پسر اوزون حسن دختر خودرا بدو تزویج کرد .

وی در این سمت چندان بود که ستارهٔ دولت آق‌قویونلو غروب کرد و خورشید سلطنت صفوی در آسمان آذربایجان طالع گردید . امیرعبدالوهاب که برکشیدهٔ سلاطین آق‌قویونلو بود ، چون از سختگیری و کینه توزی شاه اسماعیل نسبت به آق‌قویونلویان آگاهی تمام داشت به خراسان گریخت ومورد توجه‌وحمایت‌سلطان حسین بایقرا واقع شد . اما پس از مرگ سلطان حسین ، وی از بدیع‌الزمان‌میرزا اجازه گرفت و بار دیگر روی به آذربایجان نهاد . شاید قبلا وی مکاتبه ای با شاه‌اسماعیل کرده یا صوفی کامل او را به پیغام و نامه امان داده و به تبریـز خوانده بود . هرچه بود ، وی درآذربایجان به سبب سیادت ومقام علمی واجتماعی خود جلب احترامی فوق‌العاده کرد بطوری که صوفی کامل و قزلباشان وی او را سخت گرامی داشتند تا جائی که به مناسبت قرابت با خاندان اوزون حسن (و به تبع آن با شخص صوفی کامل) تولیت مدرسهٔ نصریهٔ اوزون حسن بدو قرار گرفت وپس از واقعهٔ چالدران ، شاه اسماعیل اورا به سمت سفیر فوق‌العادهٔ خود ، به‌نزد سلطان ترك فرستاد ، علت‌انتخاب وی‌بدین سمت ، قبل از هرچیز شخصیت‌فوق‌العاده و نسب شریف و مقام علمی وی بود . امیر عبدالوهاب چنان وجهه و احترامی در بین مردم داشت که سلیم قبل از ورود به تبریز ، در نامه‌ای که به بزرگان شهر نوشته بود تنها از امیر عبدالوهاب نام برده بود . از آن گذشته امیر عبدالوهاب از قزلباشان نبود که دیـدار وی موجب طغیان خشم سلیم شود بلکه برکشیده و منتسب سلاطین آق‌قویونلو بود و تولیت اوقاف ایشان را بر عهده داشت و سلطان ترك در آن روزگار با افراد خاندان مزبور ابراز تـأثر و هم دردی فراوان می‌کرد .

اما سلیم نه چنان خشمگین بود که‌رعایت چنین ملاحظاتی‌کند . او با سپاهی عظیم سراسر دشت و کوه شبه جزیرهٔ آناطولی را زیر پا‌-گذاشته بود که بنیان شاه اسماعیل را برکند و کشور او را ضمیمهٔ ممالك آل‌عثمان کند ولی از این‌راه‌دور

و رنج بسیار طرفی نبسته بود و تنها به قیمت خون عدهٔ زیادی ازسربازان ترك یك موفقیت نظامی به دست آورده بـود و دیگر هیچ . حتی نتوانسته بود پای تخت دشمن شکست خورده را بیش از هشت روز نگهدارد . پس از آن همه رنج و راه پیمائی و تحمل تلفات ، بار دیگر شاه صفوی در تبریز نشسته و به قصد صلح سفیری نزد وی فرستاده بود . سلیم این جسارت شاه جوان صفوی و این ناکامی خود را بر نمی‌تافت ، این بودکه نه فقط درخواستهای کتبی و شفاهی شاهاسماعیل را مورد توجه قرار نداد بلکه به دستور وی سفیر را با همراهانش به زندان افکندند و تا زنده بود ، آن بی گناهان را بر خلاف شرع و منطق و عرف و ادب در زنـدان نگهداشت . پس از مرگ سلیم ، پسرش سلیمان ، آن بی‌نوایان تیره روز را از زندان نجات داد . اما سختی و رنج هفت ساله چنان امیرعبدالوهاب را از پای در آورده بودکه اندکی بعد دراستانبول درگذشت و در مزار ابوایوب انصاری در بیرون استانبول به خاك سپرده شد . ظاهراً از سرنوشت او در دست دشمن کسی اطلاع نداشته است . زیرا صاحب حبیب السیر پس از ذکر اقامت اجباری وی در سرزمین ترکان می‌نویسد « ظاهرا تا غـایت که تاریخ هجری به سنهٔ ثلاثین و تسعمایه رسیده آن جناب در قید حیات و به فراغت روزگار می‌گذراند » (ج ۳ جزو ۴ ص ۱۱۴ ـ ۱۱۳ چاپ بمبئی و کتاب رجال حبیب‌السیر ص ۲۴۹) در حالی‌که آن سید بزرگوار بی‌گناه به سالی چند پیش از این تاریخ روی در نقاب خاك کشیده بود .

در زندان ترکان ، وی وصیت نامه ای که از کمال فضیلت اخلاقی و ایمان محض وی به خدا حکایت می‌کند خطاب به فرزندان خود نوشته ودر آن به پیری وپایان‌حیات خویش‌اشاره کرده است . متن‌کامل این وصیت نامه را حافظ‌کربلائی حسین درکتاب روضات الجنان آورده .

امیر عبدالوهاب که مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان او را

« حسنی الاب و حسینی الام » خوانده از سادات طباطبائی است از نسل ابراهیم طباطبا پسر اسماعیل دیباج و از سلالهٔ حسن‌بن علی (ع) . در بارهٔ این‌خاندان کتبی چند نوشته شده که جامعترین آنها به نام « خاندان عبدالوهاب » است‌تألیف حاج میرزا محمدعلی آقاطباطبائی (روضات‌الجنان ص۵۵۶ حاشیه).

در کتاب دانشمندان آذربایجان نام چند تن از مشاهیر این خاندان که منصب شیخ‌الاسلامی داشته‌اند ذکر شده است . (رك : غیر از مراجع مذکور در متن به عالم‌آرای عباسی ج۱ در ذکر مشاهیر وسادات وبزرگان دورهٔ شاه‌اسماعیل و شاه طهماسب) .

حضرت سامی‌مرتبت عالی‌منقبت سلطنت‌پناه عدالت دستگاه‌خورشید رفعت جمشید رتبت فریدون‌فرسکندر در ، دارای ممالك آرای ناهیدانتفاع برجیس ارتفاع افتخار اعـاظم السلاطین اعتضاد افاخم‌الخواقین ، رافع اعلام‌الملك والدین حامی الاسلام و المسلمین ، المنتشر مناشیر معدلتـه فی الآفاق ، الظاهر تباشیر نصفته من افق الاستحقاق ، المؤید من عندالملك الاله غیاث‌السلطنة و المعدلة والحشمة و الشوكة و الاقبال سلطان سلیم شاه ابدالله میامن ملكه و سلطانه وایده بكمال لطفه و احسـانه شرایف دعوات طیبات محبت‌آیات و لطایف تحیات زاكیات مودت سمات مقتبس از انوار ان لربكم فی ایام دهركم نفحات كه طراوت ازهار و نضارت گلزارش صفابخش خواطر ارباب صدق و صفا وروح فزای ضمایر اصحاب صداقت و ولابود و نسیم دلگشای آن مروح روح ومفتح ابواب فتوح باشد متحف و مهدی و مبلغ و مودی داشته منهای ضمیرمنیر مهرتنویر آنكه بنابراستحكام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفاكه از مقتضیات آثار علاقهٔابوت و بنوت و متممات اطوار رابطهٔ فتوت و مروت است و در سوابق ایام‌باتم و احق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مكان فردوس‌آشیان انارالله‌برهانه به نوعی منظور و مشهود بود كه محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار گشته علی‌الدوام چنانچه‌مستدعای شیمهٔ جبلیه و مقتضای فطرت‌اصلیهٔ

این محب است به دفع و رفع ارباب زیغ و عدوان و قلع و قمع اصحاب عصیان و طغیان اشتغال نمود و به هیچ وجه از آن جانب امکان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود بلکه همیشه احیاء مراسم محبت موروثی صمیمی و اعلاء معالم صداقت یقینی قدیمی فی ما بین اولاد امجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مکان نسبت این محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می یافت و اشعهٔ لمعات نیر اختصاص در مجالی خواطر و مرایای ضمایر از ایشان می‌تافت. مکمون ضمیر و مکنون خواطر تصویر معانی آن بود که هرگاه که در امور سلطنت و مهام مملکت به میامن معدلت و نصفت آن حضرت اتساق و انتظام یابد تسدید این معانی و تشیید این مبانی به‌موجب فرمودهٔ محبة‌الآباء قرابة الابناء به نوعی ثبوت و تحقق پذیرد که در وقایع ملکیه و ملیه و حوادث دینیه و دنیویه از جانبین وظایف موافقت امداد و لوازم مرافقت اسعاد به ظهور رسد فکیف که مظنهٔ تعرض و مداخلت و تصور تعصب و مجادلت اما به محبان عجب از اعتقاد آن است که منشأ نشأة خلاف غیر افساد ارباب فتنه و فساد وایقاع اصحاب اغراض و عناد نبوده از اقاویل کاذبهٔ باطله و اباطیل لاطائلهٔ جمع غرضناك بی‌باك آینهٔ خاطر بی عیب را که مطرح انوار غیب است مکدر ساخته باشند وضمیر منیر را از انعکاس صور معانی صفا و وفاء ارثی و اتساقی پرداخته و مع ذلك همچنان از جبلت کریمه و محبت قدیمه تعجب تام روی نمود که با وجود تأسیس قواعد آن مشیدة‌الارکان و ترصیف آن مقاعد مستحکمة البنیان تأثیر اقوال و تغییر احوال تواند بود. بناء علیه هرچند از اکناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثار خلاف مقتضیات محبت و وداد می‌رسید، قطعاً رابطهٔ اعتماد ننموده به سمع قبول مسموع نمی‌شد وشاهد عدل این کلام صدق آنکه در آن‌هنگام چنانچه به مسامع علیه رسیده باشد احضار عساکر اطراف نکرده بعد از

تیقن آن‌اخبار با مخصوصی چند از ملازمان رکاب ومعدودی از مردم‌حدود دیار بکر وقت‌الضرورة به صوب مقابله استقبال نمود و حسب‌المقدر آنچه مرقوم صفایح صحایف غیب‌بود برلوایح عالم شهادت پرتو انداخت وچون استنشاق نسایم صلاح‌واسترواح روایح اصلاح‌حین معاودت از ریاض‌احوال ایشان نموده همگی همت و جملگی‌نهمت به امنیت بلاد وفراغ عبادمصروف و منعطف بود و حمایت حدود اسلام مخزون خزینهٔ نیت و مکنون گنجینهٔ طویت بود · مخالفت سلاطین دین‌دار موجب اختلال معانی دین و ایمان و سبب جرأت وجسارت اهل‌کفر وعصیان‌می‌شود . هرآینه به مقتضای‌حقیقت مؤدای من سبق بین الاخوین بالصلح فهواسبق بدخول الجنة ، رعایةلحقوق الاخوة ووثوق المحبة به اهداء آثار موافقت واشعار شعار مصادقت‌مسابقت نموده و مضمون سعادت رهنمون آیهٔ کریمهٔ الصلح خیر [۱] و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما[۲] ولاتتبع سبیل المفسدین [۳] وجهت توجه و قدوهٔ تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ، افادت و افاضت دستگاهی ، امیر نورالسیادة و الدین عبدالوهاب را جهت تـأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدان صوب صواب مآب روانه گردانیده است و ترصد آن بودکه چون اصلاح حال‌کافهٔ انام و مصالح اهل اسلام را متضمن است سیادت پناه مشارالیه را به زودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد ذاتی علی‌رسم السابق والوجه‌اللایق فرمایند و اکنون مدتی از آن گذشته و اثری برآن مترتب نگشته به خاطر خطور نمود که چون در این اثنا ، بی وقوف وشعور جانبین ، بعضی امرای حدود طرفین تجاوز نموده صورتی‌چندبه‌فعل آورده که موهم تبلیغات محوله سیادت پناهی مرضی الصفات است و همان

۱ـ سورةالنساء : ۱۲۷ ۲ـ سورةالحجرات : ۹

۳ـ سورةالاعراف : ۱۳۸

سبب تسویف وتعویق آن باشد ، لهذا امارت‌مآبی، رفعت‌نصابی، کمال‌الدین حسین‌بك و عمدةالاعاظم بیرام آغا که از زمرهٔ خواص ارباب اخلاص این خاندانند فرستاده که تفاصیل حالات به تقریر وافی مشارالیهما که از حقایق آن کماهی آگاهی دارند ومعتمد علیه‌اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند .

یقین که مصالح عموم انام وانتظام مناظم امور جمهور اهل‌اسلام را نصب‌العین ساخته فتح ابواب رخا ونشر اسباب ولا به‌انبعاث وسایط ورسایل وتجویز آمد شد قوافل و رواحل خواهند فرمود والحق غرض ازارسال‌رسل و ابلاغ مراسلات وبسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیر ملاحظهٔ فراغ حال عموم برایا و جمعیت بال قاطبهٔ رعایا نبوده ونیست . چه وثوق به عنایت نامتناهی و اعتماد به‌کرم بی‌دریغ الهی زیاده از آن است که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد.

رالدعامخلد و موبد وختم بالصلوة علی‌محمد و آل‌محمد بمقام‌تبریز.*

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۴۱۴-۴۱۳

نامهٔ

سلطان سلیم به قانصو غوری

قالنوغوری اتحاد با دولت صفوی را سخت مغتنم می‌شمرد و آن را تضمینی برای حفظ کشور خویش می‌دانست . شاه اسمعیل نیز در حفظ این دوستی کوشا بود و با اینکه گاه بگاه قالضو دوپهلو بازی می‌کرد و گاهی برای سلطان ترك هدایای گرانبها می‌فرستاد و گاهی سلطان مراد ، امیر فراری آق‌قوینلو را پناه می‌داد و سیصد سرباز مصری به کمکش می‌فرستاد ، با این حال شاه جوان صفوی و قالضو پیر اتحاد خودرا حفظ می‌کردند .

سلطان سلیم از این اتحاد آگاه بود . از زمان پدرش بایزید داستان اتحاد شاه اسمعیل و قالضو بر سر زبانها افتاده بود . ولی دیپلوماسی ایجاب می‌کرد که قالضوغوری درمناسبات خود با دولت عثمانی رعایت احتیاط نماید و از مقولهٔ اتحاد اظهاری نکند . بایزید و سلیم نیز جهت رعایت مصالح سیاسی هرگز این موضوع را به روی فرمانروای مصر و شام نیاوردند وحتی سلیم دریکی از نامه‌های خودبه امیر مصر وی را ظهیرامیرالمؤمنین ابوی سلطان غوری خواند .

نقل نامه‌های سلیم و قالضو از بحث و مطالعهٔ ما خارج است . ولی چون‌در نامه‌های آن دو مطالبی مهم راجع به ایران آمده و قالضو در حقیقت برای انجام تعهد اخلاقی و سیاسی خود،در اتحاد با شاه اسمعیل با سلطان‌سلیم در افتاده و تاج و تخت بلکه جان خویش‌را از دست داده، از نامه‌های آن دو آنچه راکه مربوط به ایران است نقل می‌کنیم .

شورش ینی‌چریان موجب شد که سلیم بیش از ۸ روز (از ۱۵ تا ۲۳ رجب) نتواند در تبریز بماند . سلطان خشمگین ترك مصطفی پاشا را از وزارت خلع کرد و پیری‌پاشا را که بر خلاف سایرین در شب جنگ چالدران رای به جنگ فوری داده بود (تا مبادا آغنچیان شیعی مذهب سپاه ترك فرصت تفکر و مجال تردید پیدا کنند) به وزارت برگزید ودر شهر اماسیه اقامت گزید ودر همین شهر است که امیرسراج‌الدین عبدالوهاب و سه نفر دیگر اعضای سفارت به نزد سلیم آمدند.

سال بعد سلطان ترك به قصد فتح قلعهٔ کماخ حرکت کرد . کماخ قلعهٔ مستحکمی بود که نگهبانی آن را صوفی‌کامل به یوسف بیك ورساق واگذار کرده بود . یوسف‌بیك ملازم خود محمدبیك را در دژ گذارده و خود به نزد شاه‌اسماعیل شتافت . سپاه ترك قلعه را در محاصره گرفت و سلطان از محمدبیك خواست که قلعه را به ترکان سپارد و خود با اتباع خویش راه امن و سلامت پیش‌گیرد . ولی مدافع‌غیور دژ این‌تقاضا را ردکرد و در مقابل توپهای قلعه‌کوب دشمن وتجهیزات فراوان وکثرت نفرات ترکان با سنگ و تیر و کمان شجاعانه به جنگ پرداخت تا آن‌که دیوارهای قلعه براثر ضربات گلولهٔ توپ فرو ریخت و سپاه‌ترك به‌درون قلعه راه یافت . محصورین‌که راه به جائی نداشتند به مسجد پناه بردند ولی چون دیدند که عثمانیان بدون توجه به حرمت مسجد و احترام خانهٔ خدا متوجهٔ آنان شده اند ، برای حفظ احترام مسجد ، بیرون آمدند و جنگی دلیرانه کردند تا همگی به مردی‌کشته شدند و قلعهٔ‌کماخ روز ۵شنبه پنجم ربیع‌الثانی سال ۹۲۱ ه. به دست ترکان افتاد .

سلطان ترك پس از ترتیب این امور از پای قلعه برخاست و برای برچیدن بساط امارت علاءالدولهٔ ذوالقدر، سپاهی به سر کردگی سنان‌پاشا و علی‌بیك‌شهسوار اوغلو ـ که خود از ذوالقدریان بود ـ گسیل داشت .

در این جنگ علاءالدوله به‌گلولهٔ تفنگ کشته شد و چهار پسر و عده‌ای‌از سردارانش نیز ازپای‌درآمدند . سلیم به‌منظور ارعاب قانصوغوری سرامیرذوالقدر را به عنوان « سبب نشاط و باعث انبساط » به قاهره فرستاد و نامه‌ای نیز به فرمانروای مصر و شام ارسال داشت به این صورت :

در باب فتح کماخ و غلبه بر علاءالدولة ذوالقدر

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلله فاتح ابواب النصرة علی وجوه المؤمنین وقامع ابنیةالظلمة والباغین‌الذین هم کانوا اخوان الشیاطین و قاهر من‌یترک حجته الظاهره و ناصر من یسلك محجته الباهرة وعامرمن یعمرالعالم بالعدل و الاحسان و دامر من سفك دماء بنی آدم بالظلم و العــدوان . قدم جبروته وعظم ملکوته . لامرد لوارد قضائه ولامفرعن نازل بلائه . کل‌امیر فی قبضة قدرته اسیر ... [1]

و الصلوة علی دعی الخلق الی المنهج القویم و هداهم الی صراط مستقیم بعد ماکانوا متورطین فی‌مهلکة الجهالة متخبطین فی هفوات‌الضلالة یعینون الرفضة واصحاب الطغیان و یتبعون الهمزة و احزاب الشیطان[2].

ثم نحمد ونشکر حمداً یوافی کرمه وشکرا یکافی نعمه علی مامن‌الله تعالی‌علینا ببرکات‌الادعیة‌الصالحة والهمم العالیة للسلطان الاعظمی‌الاکرمی الامجدی الممجدی العونی الغوثی الغیاثی الممهدی المشیدی الاعدلی الاورعی ظهیرالاسلام و المسلمین ، حامی خدام الحرمین الشریفین ، اسوة

۱ــ بااینکه نامه ظاهرا دوستانه است ، انتخاب کلمات نخستین جملات که همه ازقمع وقهر وجبروت است‌جلب‌توجه می‌نماید ۲ــ درقسمت نامه‌کلمات گوشه‌دار بکار رفته و پیداست‌که سلیم از «یعینون الرفضة» به چه‌کسانی نظر داشته .

الملوك و الخواقين ، معين الغزاة و المجاهدين نصير اميرالمؤمنين [۱] الذی قصرت عن تعداد اوصافه العقول .....

من الفتوحات الواقعة فی‌شهرین من هذه السنة بل فی احدعشر شهرا من الحولین ای بعد مراجعتنا من فتح‌العجم الی اعظم بلادنا اماسیه ووقوفنا فیها الی‌آخرالشتا توجهنا مع عساکرنا المنصوره فی اول فصل‌الربیع‌یوم الخمیس الخامس من شهر ربیع‌الاول اولا الی قلعة کماخ التی کانت فی ایدی الرفضة الملاحدة لعاین‌الله علیهم و نزلنا علیها یوم‌السبت خامس‌شهر ربیع‌الآخر فشرعنا فی قلعها و قمعها مع القوارع‌الصعبه والمناجیق‌الشدیدة و حاصرناها بجنود کثیرة فلماحان وقت العصر فصعد بعض المبارزین علی بروجها و نصب‌الویة الفتح علی قللها الشامخة و انهدم اکثر جدرانهافدخل العساکرفیها صفا صفا وقرعوا ابواب بیوتها دکا دکا واخرجوهم من‌مغاراتهم و فرقوا الآباء من بنیهم وبناتهم و اخذوا اموالهم و ضربوا اعناقهم و بنینا جدرانها بناء احسن من‌الاول و رتبنا ذخائرها و مایحتاج الیه فیها باتم وجه و اکمل ورجعنا بعد نصب الوالی الی سیواس .

وبعد الوصول الی البلد المزبور عزمنا ثانیا الی بلاد ذوالقدریةفصار مقدمة‌الجیوش فی تلک الایام امیرالامراءالکرام بولایه روم ایلی و الآن هو وزیری سنان پاشا فخرج یوم الثلثاالثانی و العشرین من الشهر المسفور و وصل الی‌العدو فی آخرالشهرالمذکور وقام بالحرب وغلب علیهم باشد الضرب فلما نزلنا یوم الاربعاء غرة جمادی‌الاولی علی الکلاء الشهیر بکوـ سکون فی‌شط تلک المملکة قریبا من الموضع الذی وقع فیه المحاربة ورد مبشرا منه الینا منبئاً عن حصول المرام و انهزام الاعداء اللئام و آتیا برأس رأس هولاء الطوایف اعنی علاءالدوله مع رؤوس ابنائه و امرائه قریبا من

۱ـ یعنی المتوکل علی‌الله الثالث محمدبن‌یعقوب آخرین خلیفهٔ عباسی‌مصر.

خمسين وارسلنا من محض المسرة و فرط البشاشة رأس ذلك الامير المخذول الى ديوان القاهرة سبباً لنشاطكم و باعثاً لانبساطكم .

فالمأمول من مكارم اخلاقكم الحسنة ان تعلنوا هذا الفتح المبين فى الاقطار و الامصار من بلاد الموحدين و يكون معلوماً لدى خدمتكم المنيفة انه قدرجعنا الى القسطنطنية وصممنا العزيمة فى السنة الآتية الى تسخير البلاد الشرقية ودفع بقية السيوف من الرفضة القزلباشية خذلهم الله ودمرهم .

فالمرجو منكم ان لاتلتفتوا بتضرعاتهم و لاتتقيدوا بسفسطاتهم . حرر فى يوم الثلثا الرابع عشر من شهر جمادى الاولى سنة احدى و عشرين و تسعمايه بيورت قيصريه . *

* منشآت فريدون بيك ج ١ ص ٤١٣ - ٤١١

نامهٔ سلطان سلیم به قانصو غوری

هنگام عزیمت وی برای جنگ مجدد با ایران

در این نامه باز سلطان سلیم همچنان رعایت اصول دیپلوماسی نموده سلطان قانصوغوری را به عناوین و القاب تمام یاد کرده ولی در صدر نامه ، در زیر پردهٔ الفاظ و عبارات اورا از قدرت خویش سخت برحذر داشته و در خلال جملات نیز از قدرت و تجهیزات خود برای جنگ با شاه اسماعیل سخن گفته و ضمن بیــان محاربهٔ محمد پاشابا قراخان فرمانروای دیاربکر، با لاف وگزاف تمام غلبهٔ ترکان را بر قزلباشان به رخ پادشاه مصر کشیده و سپاه اورا بیش از بیست‌هزار و مرکب از امرای حله و قزوین وکاشان وکلهر وغیره به حساب آورده است در صورتی که حقیقت آن واقعه چنین بود :

پس از عزیمت سپاه ترك از تبریز ، چند روز بعد شاه‌اسماعیل بار دیگر به پای تخت خویش در آمد و ضمن تمشیت سایر امور ایالت دیاربکر را به قرابیك داد و اورا قراخان لقب داد . قراخان برادر محمدخان استاجلو است ومحمدخان همان کسی است که حکومت دیار بکر را به عهده داشت و در این سمت علاءالدولهٔ ذوالقدر را به کرات در هم شکست و در جنگ چالدران نیز با رشادت و شجاعتی افسانه وار برترکان حمله‌برد و سرانجام هدف گلولهٔ توپ شده برخاك هلاك افتاد. مسلماً شاه‌اسماعیل به رشادت و وفاداری محمدخان نظر داشته‌که حکومت دیاربکر را به برادر او سپرده و خواهر خود را نیز در حبالهٔ نکاح او درآورده‌است .

قراخان به دیار بکر رفت ودر شهر ماردین مستقر شد و حکومت شهر آمد را که بدان حمید و قراحمید نیز می‌گفتند به احمد چلبی داد . چندی بعد احمد چلبی از تسلیم مالیات به خان خودداری‌کرد وچون خان به قصدتنبیه وی‌عازم شد، وی از محمد پاشا بیغلی که اصلا از ترکمانان بود کمك خواست . پاشای ترك به سرعت به جانب آمد شتافت وکلیدهای شهر راگرفته در آن‌جا مستقرگردید .

قراخان که دید مردم آمد دل با ترکان یکی کرده‌اند به محاصرهٔ شهر پرداخت واز لحاظ وصول آذوقه ، عرصه را برشهریان تنگ‌گرفت . پاشا به‌ناچار پنج‌هزار سوار به جنگ قراخان فرستاد وسردار قزلباش آن پنج‌هزار نفررا ازدم شمشیر کج خویش گذرانید.

این بار محمد پاشا ، با سپاهی درحدود بیست وچهار هزار سوار و پیاده‌از آمد به قصد محاربه بیرون آمد . قراخان نیز از ماردین به قصد جنگ روی به دشمن نهاد . قوای قزلباش بسیار اندك بود و شاه اسماعیل در همان روزها، به‌وسیلهٔ یکی از قورچیان ، پیغام داده بودکه‌تا نیروهای‌کمکی نرسیده به دشمن حمله‌نکنند تامبادا پیش‌آمد بدی روی دهد و عواقب ناگواری به‌وجود آید . اما قدورمش‌خان یکی از سرداران قزلباش نظر داد که به دشمنان صوفی کامل نباید هرگز مهلت داد . این قدورمش‌خان قبلا آچه سلطان نام داشت و متصدی حکومت اورفه بود و در همین سمت بودکه وی باهشتصد سوار خود را بر سپاه هشت هزار نفری مراد آق‌قویونلو زد و او را کشت و سرش را با انگشتری وی به نزد شاه اسماعیل فرستاد و صوفی‌کامل در ازاء این خدمت شایان وی را لقب قدورمش‌خان بخشید .

قراخان رای‌وی‌را پسندید و با سپاه ناچیز خود به ترکان حمله‌برد وچنان دلیرانه جنگید که ترکان را پای مقاومت لرزید و نشانه‌های شکست در سپاه ترك ظاهرگردید ولی خان قزلباش باعمل متهورانه‌ای که کرد ، حاصل زحمت خود و فداکاری قزلباشان را برباد داد . بدین معنی که در دقایق آخرمحاربه، قراخان بشخصه در رأس عده‌ای سوار به حصار توپخانه ترك حمله برد و هدف‌گلوله قرار گرفت واز اسب به زمین افتاد وسپاه دل شکستهٔ قزلباش میدان جنگ را به دشمن سپرده متفرق‌گردید .

از نامهٔ فرماندهٔ ترك چنین بر می‌آید که بر زن قراخان یعنی خواهر شاه اسماعیل ترکان دست نیافته اند و او توانسته است خود را از معرکه نجات دهد . سلطان ترك همچنان که به چهار ماه پیش از این سر علاءالدوله را ظاهراً برای « محض مسرت و فرط بشاشت » و باطناً برای ارعاب قانصوغوری به قاهره‌فرستاده بود ، این بار هم سرقراخان را نزد فرمانروای مصر و شام به قاهره ارسال داشت وبار دیگر با این امرخواست‌که او را ترسانده از دوستی و اتحاد با شاه اسماعیل برحذر دارد .

پس از رسیدن خبرکشته شدن قراخان ، شاه اسماعیل ازتهیهٔ لشکری‌که در

بکر داشت برای کمك او بفرستد منصرف شد و ترکان تحت فرماندهی ادریس مورخ ترك شهرهای آمد وماردین وحصن کیف و سنجار و ارغنه و بیرچوك وجرموك و رها و موصل را متصرف شدند و چون پیش از این ترکان با امرای سنی‌مذهب کرد نیز ارتباط حاصل کرده و به زور و زر آنان‌را مجذوب و مرعوب نموده‌بودند ، دامنهٔ سیطرهٔ ایشان توسعهٔ تمام یافت .

بدین ترتیب براثر تهور بی‌جا و سرپیچی از دستور شاه اسماعیل ، قراخان نه‌تنها جان خود را ازدست‌داد بلکه دیاربکر نیزازتصرف ایران بیرون‌رفت واین منطقه هنوز جزو سرزمین ترکان قرار دارد .

برای‌اطلاع بیشتر براین‌جریانات‌نظامی وسیاسی‌رجوع شودبه‌احسن‌التواریخ روملو ج ۱۲ چاپ هند و عالم آرای عباسی ج ۱ ، تاریخ ژوانن و تاریخ ترکیه فریدبیك به نام احسن‌التواریخ .

در خصوص غلبهٔ محمدپاشا بیغلی بر قراخان حاکم دیار بکر[1]

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمدلله الذی اعز عبده و نصر جنده لیکون للعالمین نذیرا وایده بالتوفیق لیجعل من‌لدنه سلطانا و نصیرا و صیر لمعان حسامه فی ازالة الکفر و ظلامه شمساً وقمرا منیرا و جعل نقمته للاشرار مشبوبة ونعمته للاخیار مصبوبة فمن اعتصم بحبل متابعته‌نال مناه و صار من القوم الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون و الصلوة و السلام علی من اقتدینا بآثاره واهتدینا بانواره محمد الذی من‌الله علی‌المؤمنین به اذبعث فیهم رسولا ارسله بالهدی لیظهره علی‌الدین کله و لوکره المشرکون ....

لماعدنا من فتح الکماخ بلغ الشتاء و برد الهواء فقلنا نستریح هذه الشتوة و بیمن صدق هذه العزیمة نزلنا بدار سلطنتنا فاقمنا فیها الی ان جاء الربیع فتقاضی عزیم عزمنا باعلاء کلمة الموحدین جهزنا الغیالق و نشرنا البیارق فتوجهنا الی الدیار الشرقیة فحین مجیئنا بلدة آق شهر ظهر شیء من الاتفاقات النادرة وورد البشیر من‌قبل‌امیرالامراء بالدیار البکریة محمدفاخبر ان اسمعیل بعد انفتاح الامد المحروسة و الخربوت وسایر قلاعها و جبالها جمع جماً کثیرا کان مقداره عشرین الفا او یزیدون و جعل لهم قسیم رأسه المشهور بقراخان امیرا و هو مقدم جیشه فائق علی اقرانه و ارسل معه امیــر

۱ــ عناوین و القاب وعبارات مکرر مدحیه و وصفیه ازین نامه حذف شده .

بغداد و امیرهمدان و امیرالحلة و امیرالسلطانیة و امیرالکلهور و امیرالسعید[۱]
وامیر کشان (کاشان؟) وغزوین و الامیرالمزبور مع بعض‌الامراء انقض علیهم
انقضاض‌البزاة علی‌البغاث و صدهم عن‌الانبثاث و الانبعاث فلما رأتهم‌الطائفة
المذکورة رتبوا الرجال و اشتدت الحرب فهبت نسایم الفتح المبین فصمم
الأمراء المذکورةالعزیمة علی‌الهزیمة .... فلما وصل الینا اخبار هذه‌الفتوح
المترادفة و السعادات المتضاعفة برؤوس‌الامراء المذکورة وجب ان نردبها
البشری الی المجلس السامی لیسر خواطرهم الشریفة فلذلك جهزنا الامیر
الکبیری من خواص حضرتنا حسن مع رأس قراخان و حملناه من السلام‌ما
هو ازکی من عرف الورد. تحریرا فی اواخر شهررمضان المبارك سنةاحدی
وعشرین و تسعمایه *

۱ــ ظاهراً : چخورسعد * منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص۴۲۱ ــ ۴۱۹

جواب

. . . فلما ورد كتابكم الشريف على يد حسن بك سلحدار مع رأس قراخان اللعين ملك الامراء بين طائفة قزلباش الملحدين فقرأنا تلك المفاوضة واطلعنا على ماتضمنته من وقوع المحاربة بين امير امرائكم محمد پاشا البيقلى والى دياربكر وبين هؤلاء الظلمة الفسقه في قرب قلعة ماردين وحصول الفتح والنصرة لجيوش اهل الاسلام ونزول النوازل والبلية على رؤوس اعداء اللئام وظهور التفرقة بينهم مع كثرة عدادهم ومرور الدولة من جملتهم لعدم اسلامهم واعتقادهم فرحنا غاية الفرح و زينا الاسواق بانواع الاقمشه والديباج و قرأنا مع صلحاء بلادنا الادعيه لازدياد دولتكم واصدرنا الى خدمتكم احد خواصنا جمال الدين يوسف القيطان وجهزنا معه من جملة اربعة افيال التى اهدانا ملك البلاد الهندية فما وصل منها الا الاثنان فيلا واحداً مع بعض الامتعة المصرية فالمأمول من جنابكم الرفيع حسن القبول وسلمناه دراهم معنية لاشتراء الخشب اللازمة لبعض مصالحنا المهمة في القاهرة وارسال جم من اهالى تلك الصنعة فالمرجو من كرمكم الاحسان بقضاء الوطر وان تلتفتوا اليه بلطف النظر فان بيننا و بينكم محبة قديمة و مودة مستقيمة من عهد آبائكم العظام و اجدادكم الكرام ولايتغير شيء منها بمزخرفات العوام بل تزيد كل اليوم . . . . *

---

* منشآت فريدون بيك ج ١ ص ٤٢٢ - ٤٢١

نامۀ

سلطان سلیم در جواب نامۀ مزبور

در این نامه سلیم با همان روش معمول خود، با آوردن جملات کوتاه و آمرانه وانتخاب کلماتی حاکی ازقهر وسطوت به‌جواب پرداخته و از «سطوت‌سدید وقوت شدید» خویش ذکری‌کرده اما باز هم با دیپلوماسی تمام نام فرمانروای مصر را باهمه عناوین والقاب آورده وحتی او را ظهیرامیرالمؤمنین ابوی سلطان‌غوری خوانده و درخواستهای وی را به‌حسن قبول‌تلقی‌کرده وتنها ازفرستادن درودگران و به اصطلاح «صنعةالخشب» خودداری نموده و عذر آورده‌است‌که آنان طبق تصمیم سال‌گذشتهٔ وی، مشغول‌ساختن صدکشتی بزرگ جهت سرکوبی مسیحیان می‌باشند.

سلیم در این مطلب صادق بود. فی‌الواقع در همان روزگار وی پیری‌پاشا را مأمور تقویت نیروی دریائی و ساختن کشتیهای بزرگ سنگین نموده بود. درآن هنگام صحبت از حمله به رودس می‌رفت. ولی ملل‌اروپائی (غیر از ونیز وناپل) از تجهیزات دریائی ترکان به‌هراس افتاده بنابراحتیاط عهدنامه‌های سابق خودرا با سلطان تجدیدکردند.

نکته ای که لازم به تذکار است این‌که نام سفیرمصر در منشآت فریدون‌بیك حسن القبطان آمده و مسلما این کلمه قبطان است‌که صورت عربی شده‌ای است از کلمهٔ کاپیتان. ترکان خود این‌کلمه را به صورت قپودان وبه‌معنای فرماندهٔ‌نیروی دریائی به‌کار می‌بردند. شاید به مناسبت نام و سمت سفیر است یا به مناسبت درخواست سلطان مصر که در نامهٔ سلطان سلیم بیشتر اصطلاحات بحر پیمائی ضمن بیان مطالب ذکرشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله الذى سد ثغر الأسلام بسطوتنا السديدة و شد ازر الانام بقوتنا الشديدة فتوجه وفود الاقتراح نحو مقامنا الكريم لفوز النجاح من كل فج عميق وجعلنا خلف الماضين وشرف الباقين و مسخنا قدرة وافية بانجاح مناجح المؤمنين و اصلاح مصالح المسلمين . . . .

ان كتابه الشريف كان صفحته سفينة الدرر على يد الصدر الأجل جمال الدين يوسف القيطان وصل الينا وفتح لدينا وتلا ماتضمنه بين يدينا فاطلعنا على ما فيه من سؤال المطالب فبادرنا قبولها و سارعنا حصولها على قدر ما تابع للتقدير و مفاتح اغلاقها رهينة بيد التيسير و كيف لانهتم بها فان المساعفة فى اتمام المهام من حسن الشيم ومن شيمنا المشهورة وخصايصنا المأثورة افاضة ما يؤمل و اجازة مايسال فصدرت اوامرنا العالية للخشب الباقية من السنة الماضية التى لم يسع حملها جفانكم ان يقبض كلها قيطانكم و اما خصوص صنعة الخشب فاحتجب هذا المطلب لسبب شيء مهم المبانى والاصول وعذر قوى وهو ان آراءنا الصائبة اقتضت قبل هذا ان نعمر مأة مركب كبيرة لاصغيرة تذب سواريها وتناطح مناكب الجوزاء مناكبها فامرنا ان تكمل عددا وعدد التخريب بيوت من قال اتخذالله ولدا وابراز التوحيد على التثليث وكان اهل المواضع التى يقطع منها الأخشاب موسومين باحضار حوايج الفلك المأمور فلايستطيعون مباشرة غير تلك الأمور فالمقام العالى ينبغى ان لايحمل ذالك على التقصير والفتور ..... تحريرا فى اوائل جمادى الاخرة بيورت قونيه . *

---

* منشآت فريدون بيك ج١ ص٤٢٣ - ٤٢٢

جواب
قانصوه غوری به سلطان سلیم

قالصَوغوری تااین هنگام موضوع اتحاد مصر و ایران را آشکار نکرده و از حمایت صریح از دولت قزلباش و سلطنت صوفی کامل خودداری کرده بود . ولی در نامه‌ای که پس از این سطور خواهد آمد وی صریحاً از سلطان سلیم خواسته است که از حمله به ایران منصرف شود و چنین استدلال کرده که اولا شاه اسماعیل و قزلباش ممکن است باسپاه ترك همان کنند که اوزون حسن باسلطان ابوسعید گورکانی کرد [1] . بدین معنی که چون تاب جنگ رویاروی ندارند امکان دارد ، بدون مقابله ، سپاه ترك را به کوه و دشت در داخلهٔ ایران کشانیده آنان را از پای در آورند ثانیاً بیشتر مردم ایران اهل سنت و جماعت‌اند و جماعت قزلباشان بقایای اولاد چنگیز و تیمور و ملاحده‌اند که در ازمنهٔ سابقه براین مملکت دست یافته‌اند. ضمناً پس از آن که برای حفظ مصلحت شاه اسماعیل را « مخذول» و قزلباشان را شایستهٔ لعن خوانده ، درپرده، سلطان ترك را از لشکرکشی به جانب ایران برحذر ساخته و خاطر نشان کرده است که طبق تصمیم امرای دیوان باسپاه متوجه شام خواهد شد تا این دو پادشاه مسلمان را آشتی دهد . زیرا سلطان ترك امور مهم دیگری در پیش دارد مثل فتح رودس .

در این نامه دقایق دیپلوماتیك رعایت شده وقالصَو در زیرپردهٔ کلمات نرم و دوستانه و مصلحت اندیشانه تصمیم خود را در جلوگیری از انهدام قطعی دولت قزلباش اعلام داشته وتلویحاً به سلطان ترك گوشزد کرده است که اگر او به جنگ با شاه اسماعیل عازم شود ، وی با سپاه به شام خواهد آمد ومعنای سیاسی این مطلب این است که وی به متصرفات سلطان ترك حمله می‌کند و خط مراجعت او را قطع

---

۱ ـ در خصوص این جنگ رجوع شود به تاریخ دیاربکریه ج ۲ و احسن التواریخ روملو ج ۱۱ .

می‌کند . درعین حال در این نامه قالضو سعی کرده است که با یادآوری غلبهٔ ترکان برایرانیان و تسخیر وتخریب بلاد ایران سلیم مغرور را به‌همین فتوحات دلخوش نگهداشته اورا از تجدید محاربه باز دارد .

نکته‌ای که تـا اندازه‌ای گنگ و تاریك به نظر می‌رسد این که هر چند سلطان ترك آشکارا سخن ازحملهٔ مجدد به‌ایران و تجدید محاربه باقزلباش، جهت ریشه کن نمودن دولت شاه‌اسماعیل می‌گفته ولی در نامهٔ قبلی ذکرصریحی ازجنگ بـا ایران نکرده و نامه‌ای که جمال‌الدین حسن یوسف قبطان آورده و ما جملات و قسمتهائی از آن را نقل کردیم متضمن مطلبی در باب تجدید محاربه نبوده مگر این که بگوئیم نامهٔ دیگری هم به صورت پیام خصوصی در بین بوده یا پیام شفاهی سلیم مشعر برحملهٔ قریب‌الوقوع به ایران ، فرمانروای مصر و شام را به صدور این نامه واداشته است .

جواب

. . . وبعد قدورد مفاوضتكم الغراء ومخاطبتكم البيضاء من يد رسولنا يوسف القبطان مشحونة باللطف و الاحسان فابتهجنا من ورودها و فرحنا من صدورها فطالعناها بالأعزاز التام و اطلعنا على ما فيها من التحية و السلام فوجدنا مضمونهـا منبئاً عن توجهكم الى البلاد الشرقية و دفع الملاحدة القزلباشية فشاورنا امراء ديواننا في القاهره فاتفقوا بالآراء الصائبة والافكار الثاقبة على ان نتوجه الى تلك الحدود بالعساكر و العباد فعزمنا بالمسير و الراحلة نحو الحلب و الشام .

فالمرجو من خصالكم الحميدة و الطافكم العميمة ان لاتسارعوا فى التوجه الى تلك الولاية لان اكثر اهلها اهل السنة و الجماعة واغلبهم خيار علماء هذه الامة و قد طرأ عليهم حوادث كثيرة فى الازمنة السابقة مثل ظهور الاولاد الجنكيزية و التيمورية الملعونية و طوايف الملاحدة السالفة و غير ذلك من الاحزاب الظلمة و هذا القوم من افراد تلك الاحزاب لعنهم الله الى يوم السؤال والجواب و سمعنا من اكثر الواردين عن هذه الديار الى الحرمين الشريفين ان اسمعيل مخذول لما هرب عن محاربتكم قرر بنفسه اللئيمة ان لايقابل معكم قطعا بل يسير بشمله المتفرقة كقطـاع الطريق فى البوادى و الجبال ويعمل بكم كما عمل حسن الطويل مع ابوسعيد كوركان والله لايجعل

فى رأيه و عمره و امره خيراً و لابركة فاذا لاتظهر الفائدة فى توجهكم الا دفع هذه الحيل غير مضرة الرعايا و تلف اموالهم و انفسهم والحمدلله تعالى قد شربوا سموم افاعى سيوفكم مرارا و هربوا عن قتالكم ليلا ونهارا واخذتم اكثر بلادهم وقلاعهم وخربتم اشرف دورهم وبقاعهم فتهتك عرضهم وخرج من ايديهم حصونهم و ارضهم و ما بقى فيهم من الشجاعة اثر ولا الرؤية فى البصرونحن اليوم من خدام الحرمين المكرمين و نظار الصفاء والمروة فالمناسب ان نصلح بينكم لرفاهية الانام على ان لكم مهمات كثيرة غير هذه مثل فتح رودس و امثالها حتى سمعنا انكم هيأتم مأته سفينة لامرالغزاء فالعزيمة الى تسخير تلك القلعة الشديدة اوجب منها واهم والله تعالى اعلم و احكم وارسلنا محمدالبيغا الى سدتكم السنية لتمهيد اسباب المصالحة فالمتضرع منكم الاصغاء بالقبول فهو اقضى المأمول والسلام والاكرام . *

---

* منشآت فريدون بيك ص٤٢٤ ـ ٤٢٣

آخرین نامهٔ

سلیم به قاضی نوری

نامهٔ قالصُوغوری گو این که ظاهراً دوستانه و خیر اندیشانه می‌نمود ، ولی در زبان دیپلوماسی صریحاً از تصمیم دولت مصر در حمایت ازایران در برابرحملهٔ سپاه ترك حکایت می‌کرد . سلیم سرانجام تصمیم گرفت که نخست حساب خویش را با قالصو تسویه کند و حمله به ایران را به زمان موکول نماید . زیرا قالصو سپاهی گران به شام فرستاده و در مرزهای کشور عثمانی جا داده بود . سلیم نمی‌توانست سپاه مصر را در سرحدات کشور خود ندیده گرفته به ایران حمله‌برد خاصه آن که اگر وی به طرف ایران می‌رفت ، سپاه ممالیك به آسانی می‌توانست خطوط ارتباطی سلیم را باداخل کشورش قطع‌کند و در این صورت سلطان‌ترك‌بین دوسپاه ایران ومصر به محاصره می‌افتاد . سلیم خیلی میل داشت‌که نخست‌کار دولت شیعی مذهب را در بلاد شرق بر اندازد و بعد به کار قالصو پردازد و برای همین منظور، باهمهٔ صراحت نامهٔ قالصو، باز هم سلطان ترك‌به امید دورکردن‌فرمان‌روای مصر از شام و جلوگیری از مداخلهٔ مصر نامه‌ای به شام نزد قالصو فرستاد. قالصو نخست سفرای سلطان را به زندان انداخت وچون آوازهٔ حرکت سلطان‌راشنیدآنان را اززندان بیرون آورده‌آزادکردوبدیشان توصیه نمودکه در نزاع‌بین‌شاه‌اسماعیل وسلطان سلیم واسطه شوند وخود نیز هیئتی‌را به ریاست منول بیك به عنوان سفارت نزد سلطان ترك فرستاد .

سفیر مصر جامهٔ بسیار فاخری پوشیده بود وباغرور و تبختری تمام حرکت می‌کرد . سلیم مغرور آن همه ناز وجلوه فروشی سفیر را برنتافت (و یااین‌موضوع را بهانه‌کرد و) دستور داد تاوی را به قتل برسانند . ولی یونس پاشا تضرع‌نمود تاسلطان از سرخون وی درگذرد . سلیم ازکشتن وی در گذشت اما دستور داد تا موی‌و ریشش را تراشیدند و برخرلنگی سوارکرده به‌نزد قالصُوغوری فرستادند. آنگاه طی نامه‌ای قالصورا به جنگ دعوت نمود.

قالضوغوری اصلح‌الله شأنه توقیع رفیع جهان مطاع و حکم شریعت واجب الانقیاد و الاتباع واصل اولیجق معلوم اوله که حالیا مکر و تلبیس و حیله وجهیله مخنثانه طریقه سلوك ایلیوب بعض کمسنه‌لرایله‌مواضعه‌ایلیوب کوندرمش سن عون الهی ایله جمیع قصد ایتدیکك فتنه و فساد روشن و ظاهر اولدی پس بو‌اصل اوضاع نا معقول که عاجز لر ونامردلر و بی‌عقللر او ضاعیدر ارلك هواسنده و سرورلك سودا سنده اولوب دائرهٔ عقلدن دم اورانلرك کاری و کلدرایمدی‌اول اشخاص‌اله کیروب جمیع‌احوال‌لری‌معلوم اولدقدنصکره ینه‌سکا ارسال اولندی تا که واروب بونده تجسس و تفحص ایدوب اطلاع تحصیل ایتدکلری اوضاع و احوالی سکاآلی و حقیقتی ایله اعلام ایلیه‌لر زیرا بزم عبادالله مقارنتیله کمسنه نك مکر وحیله سندن‌باکمز و کیمسه‌دن مخفی و مستوراحوالمز یوقدر بنم خود عزیمت عالی نهمتم احیای شریعت غرا ایچون دیـار شرقه منصرف قلنمشیکن سنك اول ملحد بی‌دین و مفسد بدآیینه‌تقویت‌قصدینه بعض‌اوضاع ناشایسته‌ك ظاهراولوب‌سن انلردن اشد اولدیغك حیثیتدن توجه همایونم سنك اوزرینه منعطف قلنوب مزاحمهٔ نفوس متکاثره‌دن‌جهان ضیق‌النفس و مصادمهٔ‌سلاح وسنان‌دن هواضیق النفس اولوب سنك قصدیکه عساکر بی‌کران و رایات فتح آیات نصرت نشان له منازل و مراحل قطع ایدوب کلوب حومهٔ حکومتکده اولان‌مملکته

داخل اولوب ملاطیه ولارنده و دیورگی و شارکویی جمیع توابع ولواحقی و نواحی و اراضیسی تلال و جبالله ضبط اولنوب جملهٔ مضافات ممالك محمیه‌مدن اولد قدنصکره بوکونکی که ماه رجبك اون برنجی گونیدر سعادت ایله توجان‌دره بوغازی دیمکله معروف محله نزول ایلدم. پس سنده دخی ذرهٔ حمیت اولوب رجلیتدن حصه و فتوت دن بهره و درونکده فی الجمله زهره وارایسه کرکدر که کنج زاویهٔ رعب و هراسده منزوی اولمیوب جمیع اعوان و انصارکله متنبه اولوب زخم تیر و تبردن سرطوتنمیوب هر قنفی وضع کند یکه قولای کوزیکورایسه هیچ سعیده قصور قومیوب شمهٔ غیرت وارایسه مراد ایدندیکك اسلوبی و مقصود ایدندیکك برموضعی تعین ایلیوب کلوب عساکر نصرت مآثریمه مقابل اوله‌سن پردهٔ کمونده مقدور اولان هرنه ایسه معرض بروزده جلوه‌گر اوله ان شاءالله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی.
حرر فی اواسط رجب سنهٔ ۹۲۲ بیورت توجان دره بوغازی. *

---

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص ۴۲۷_ ۴۲۶

فتحنامهٔ مصر
از طرف سلطان سلیم به شروان شاه

سلیم به قصدتصرف ایران وجنگ مجدد باشاه اسماعیل به بلاد ذوالقدررسیده بودکه از عزم جزم قالضو پیر در حمایت از صوفی کامل و رسیدن سپاه ممالیك به شام آگاه شد . به ناچار برای حفظ خطوطارتباطی خود با قسطنطنیه جنگ‌قالضو را مهمتر شمرد و تصمیم گرفت که با شمشیر دورویه‌کار یك رویه‌کند . البته‌دراین تصمیم ، نامه‌های خیانت آمیز خیر بیك حاکم‌حلب که سلطان‌ترك را به لشکرکشی به شام تشویق می‌نمود تأثیر فراوان داشت .

جنگ ترکان با ممالیك در محلی به نام مرج الدابق ، در نزدیکی حلب ، جائی‌که نزد مسلمین به مزار داود پیغمبر شهرت دارد درگرفت و با همهٔ شجاعتی که ممالیك ابراز داشتند ، به علت وجود توپ خانهٔ قوی در سپاه ترکان و خیانت جمعی از عمال قالضو ، مثل خیر بیك و دیگران سپاه مصر مغلوب شد . قالضو پیر در این جنگ درگذشت وی‌ظاهراً براثر بروزحالت اغماء از اسب افتاده زیردست وپای ستوران جان سپرده بود و بعضی نیز نوشته اند که او در بحبوحهٔ جنگ‌سکته کرده است چه درپیکر وی اثر هیچ‌گونه جراحتی نیافتند (۲۵ رجب ۲۴/۹۲۲ اوت ۱۵۱۶).

پس از این جنگ خیر بیك خائن دروازه‌های حلب را بر روی ترکان گشود ونفایس و خزائن چند صدسالهٔ ممالیك را به دست‌ترکان سپرد . از جملهٔ این‌نفایس سه هزار جامهٔ خز بود . متعاقب فتح حلب ، شهرهـای حما Epiphania و حمص و دمشق نیز به چنگ ترکان افتاد و سلیم در مسجد جامع اموی‌دمشق نمازگزارد و خطیب اورا «خادم‌الحرمین‌الشریفین» خواند وسلطان بلندپرواز ترك ازاین‌تعبیر و تفأل به فتح وپیروزی‌چنان شادمان شدکه خفتان خاص خودراکه دوهزار سکهٔطلا می‌ارزید به‌خطیب بخشید .

در خلال این مدت ممالیك خواهرزادهٔ قالضو را به‌نام تومان‌بای به سلطنت برداشته بودند . سلیم به‌نزد وی سفیر فرستاد و تکلیف کرد که وی حاکمیت ترکان را بر مصر وشام بشناسد تا سلطان آن نواحی را به وی بازگذارد . تومان‌بای که مردی فهیم و خردمند بود و می‌دانست که در برابر توپخـانهٔ سنگین ترکان ، شمشیرهای مصریان‌باهمهٔ‌برندگی کاری ازپیش نمی‌برد ، پیشنهاد سلطان‌را پذیرفت. اما علان بیك از سرداران غیور چرکس قبول این پیشنهاد را عملی ننگین دانسته ، سفیرترك را به قتل رسانید و جنگ باردیگر شروع شد .

وجان بردی غزالی حاکم سابق حمص ، درغزه باترکان درآویخت . امااین مرتبه نیز ممالیك مغلوب شدند وجان بردی به مخدومین سابق خود پشت کرده‌حلقهٔ بندگی سلیم درگوش کشید .

سلطان ترك در صدد برآمدکه از غزه فراتر رود و از راه بیابان سینا، سپاه به مصر برد و تختگاه ممالیك را بـه دست آورد . حسین پاشا از سرداران وی ، خطرات عظیم این طرح جسورانه را یادآور شد ولی سلطان ترك بی درنگ دستور داد تا اورا به قتل رساندند و سپس سپاه ترك را فرمان داد تا از بیابان عبورکنند. تقدیر رقم‌فتح مصر برپیشانی سلطان ترك رقم‌زده بود . دربیابان سیناکه چندین‌سال باران نباریده بود ، درآن هنگام چندان باران باریدکه ترکان احساس‌کمبود آب نکردند . ممالیك را روز دولت به سرآمده بود .

روز ۲۹ ذی‌الحجه جنگ‌دوسپاه درخاك مصرشروع شد وتومان‌بیك‌وعلان‌بیك وقورت‌بیك ، سران‌ممالیك ، در رأس عده‌ای سوار متهورانه به محل سلطان حمله بردند تا شاید وی را از میان بردارند . ولی با آن که تومان‌بیك سنان پاشا را بر خاك هلاك افکند ، به سلطان دست نیافت وممالیك باردیگر در برابر توپخانهٔ‌سنگین ترکان شکست خوردند و شهر قاهره پای‌تخت ممالیك به‌دست ترکان افتاد .

سلیم پادگانی‌برای قاهره فرستاد . اما تومان‌بیك پنهانی به‌شهررفت‌وپادگان ترك را قتل عام کرد . بار دیگر جنگ برای‌تصرف قاهره به شدت تمام درگرفت. ممالیك خانه به خانه ، کوی به‌کوی از قاهره دفاع نمودند . اما ترکان نیز که به نیروی توپ و تفنگ و کثرت نفرات پشت‌گرم بودند ، با سماجتی تمام به حمله می پرداختند . سه روز تمام این کشتارهای هولناك ادامه یافت . پنجاه‌هزار سپاهی و غیر سپاهی در قاهره برخاك افتادند . سر انجام ، برای آن که ممالیك دست از

جنگ بردارند ، هنگام ورود سپاه ترك بقاهره ، سلیم به مدافعین امان داد . ولی وقتی که هشتصدنفر ازآن‌مردان دلیر به‌اتکاء به‌قول سلطان اسلحه‌را برزمین گذاشتند سلطان همه‌را ازدم تیغ گذرانید .

سلیم هرقدر خواست در میدان جنگ یا به حیله و نیرنگ برتومان بای دست یابد نتوانست وآن مرد شیردل که‌برساحل شرقی نیل‌پناهنده شده بود بقایای‌ممالیك و اعراب را جمع آورد و با سلطان ترك باز به جنگ پرداخت و موفقیتهائی نیز به دست آورد . وی پس از آن‌که ممالیك‌را پراکنده یافت و اساساً دریافت‌که باوجود توپخانهٔ ترك ، جنگ رویاروی سودی ندارد ، بر آن شد که به عملیات ایذائی (پارتیزانی) پرداخته سپاه ترك را دورادور دنبال نماید و دستهٔ‌کوچك لشکرترکان را به دام انداخته از پای در آورد . ولی این آرزوهای دور و دراز جامهٔ عمل نپوشید . زیرا اندکی بعد هنگامی‌که به یکی از سران عرب پناه برده بود میزبان خائن وی‌را تسلیم عثمانیان نمود.

سلیم‌که ازآن همه شجاعت ودلاوری درشگفت آمده بود بااو به احترام‌رفتار کرد وحتی او را اجازهٔ نشستن داد وبه نرمی سرزنش کرد . وی‌که گوئی دل شیر داشت دلیرانه گفت :«توگناهی درسقوط دولت ما نداشتی بلکه خائنین‌کار رابدین جا کشانیدند » وسپس اشاره به خیربیك و جان بردی غزالی نمود . تومان‌بای‌چند روز در زندان بود و حتی سلیم خون خوار میل نداشت آن مرد دلیر را بکشـد . ولی خیربیك و جان بردی که با وجود تومان‌بیك جان خود را در خطر می‌دیدند چندان کوشیدند تاسلطان را به‌صدوردستور قتل وی واداشتند. (روز۲۱ ربیع‌الاول سال ۹۲۳ برابر با ۱۳ آوریل ۱۵۱۷ م .) آن امیر دلیر ونامراد به‌دارآویخته شد . علو فی‌الحیات وفی الممات. جسد وی‌را در باب ذویله در مقبره‌ای که‌قالصو جهت خود ساخته بود به خاك سپردند .

سلطان ترك پس از تسلط بر مصر و شام ، حکومت مصر را به خیربیك و حکومت شام را به جان بردی غزالی بخشید . ابوالبرکات سی و چهارمین امیر بنی‌قتاده به توسط ابن‌ابی‌نمی پسر خود کلیدهای بلاد مقدس مکه و مدینه‌راتقدیم داشت وسلیم در برابر این خدمت ۲۸ هزار دوکا (دوبرابر آنچه پدرش هرساله به مکه می‌فرستاد) به شهر مکه تقدیم نمود و غیرازآن در حدود دویست‌هزاردوکا برنج و گندم برای شریف مکه وشیوخ عرب فرستاد .

پس از آن سلیم باهزار شتر بار طلا و نقره ومقدار معتنابهی اشیاءنفیس و گرانبهااز راه سوریه عزم بازگشت کرد وهنگامی که‌از بیابان سینا گذشت، به‌یونس پاشاکه پیش از این با لشکرکشی به مصر مخالفت کرده بود گفت : «دیدی که مصر را پشت سر گذاشتیم و فردا در غزه خواهیم بود.» وزیر اعظم گفت : «ولی از آن‌همه جنگ وفرسودگی چه سود. نیمی از سپاه در میدانهای‌جنگ یابرروی شنهای داغ برخاك هلاك افتادند ومصر و شام نیز به‌دست خائنین افتاد .» سلیم همان‌جایونس‌پاشا را به قتل رساند و منصب وزارت عظمی را به‌پیری‌پاشا داد.

امری مهم که اشاره به آن در این‌جا لازم به نظر می‌رسد این‌که هم زمان با انقراض ممالیك مصر ، سلیم بساط خلفای عباسی مصر را نیز برچید. نخستین فرد خلفای عباسی مصر المستنصربالله ابوالقاسم احمدبن الظاهر بـامرالله ابو نصر محمدبن الناصرلدین‌الله است که در اواخر خلافت مستعصم در زندان بغداد بود و پس از غلبهٔ مغول به بغداد ، وی‌گریخته به مصر رفت و الملك‌الظاهر رکن‌الدین بیبرس بندقداری در۱۳ رجب سال ۶۵۹ با او بیعت کرد و نام وی برسکه نقش زد وبه خواهش وی سپاهی ترتیب داد که شاید بتواند بغداد رااز مغولان بازپس گیرد . اما چند ماه بعد در سال ۶۶۰ المستنصربالله در ناحیهٔ انبار با سپاهی از مغولان روبرو شد و در جنگی که روی داد خلیفهٔ جدید سر به نیست گـردید . (سوم محرم ۶۶۰).

ششمین فرد این خاندان‌المعتضدبالله ابوالفتح ابوبکربن المستکفی است‌که ذکرش در تواریخ ایران نیز آمده است چه درسال ۷۵۵ امیر مبارزالدین محمد مؤسس سلسلهٔ آل‌مظفر (= آل مبارز) با وکیل او بیعت‌کرد و به‌نام وی سکه زد وخطبه خواند . پسر امیر مبارزالدین یعنی جلال‌الدین شاه شجاع ممدوح حافظ شیراز نیز با پسر المعتضد به نام المتوکل علی‌الله ابوعبدالله محمدبن المعتضد بیعت نمود و سکه وخطبه به نام وی‌کرد .

از این خاندان هفده نفر عنوان خلیفه یافته‌اند و آخرین آنان المتوکل علی‌الله محمدبن یعقوب‌المستمسك‌بالله‌بن عبدالعزیز است معروف به المتوکل‌الثالث. وی در سال ۹۱۴ به جای پدر نشست و در دوران خلافت وی بود که ملـك مصر زیر نگین سلیم در آمد . خلیفهٔ عباسی دراین گیرودار به چنگ سلیم افتاد وسلطان اورا به استانبول فرستاد ولی پدرش را به‌مناسبت کبرسن آزادگذاشت . المتوکل

همچنان در بلاد ترك شهربند بود تا سليم کمی پس ازمرگ خود اورا آزادکرد و وی به مصر بازگشت و از باب عالی روزی ۶۰ درهم برای وی مستمری برقرار گردید . المتوکل که مردی ادیب وفاضل بود ودر شعر نیزدستی داشتسالیاندراز بدین نحو درمصر بود تادرسال ۹۵۰ ه. درگذشت .

باید دانست که خلفاء عباسی مصر هیچ گونه قدرتسیاسی وحکومتی نداشتند و همواره وسیله ای بودند برای پیشرفت امور ممالیك که سررشتهٔ همهٔ کارها در دست ایشان بود وخلفا تنها جنبهٔ روحانی و مذهبی داشتند . سلیم این عنوانرانیز از آنان سلب کرد و شمشیر و برد ولوای پیغمبرراکه می گفتند در خاند انایشان است گرفت و خلیفه را مجبورکردکه مقام خلافت خود را به وی واگذارد وبدین ترتیب ازآنروزگار ، سلیم واعقابش عنوان امیرالمؤمنین وخلیفهٔ رسولرب العالمین یافتند واین عنوان را تاآخرین روز انقراض آلعثمان حفظ کردند .

(رك : تاریخ الخلفاء سیوطی ، فهرست مسکوکات لین پول ج۶ ص ۲۳۶ و تاریخ عصر حافظ ازمرحوم دکتر قاسم غنی ، احسن التواریخ روملو ج ۱۲ چاپ هند ص ۱۶۲ ـ ۱۵۹ ، جهان آرا قاضی احمد غفاری و الاعلام زرکلی و تواریخ ترکیه مثل تاریخ ترکیهٔ سرهنگ دولاموش و احسن التواریخ محمد فریدبیك و تاریخ ترکیهٔ ژوانن).

والاجناب امارت مآب عزت نصاب رفعت قباب دولت مناب معدلت اکتساب مکرمت انتساب ، صاحب اوامل المجد و الوقار ساحب دلائل العز والافتخار طلاع ثنایا النسب الطاهرة سیاق لذنب الباهرة ناسج وروع الانصاف ناسخ فروع الاجحاف ، مستخدم ارباب الالباب و اصحاب الاداب بمیامن الاحساب ومحاسن الانساب المحنوف بصنوف لطایف عواطف الملك الرحیم شروان شاه شیخ ابراهیم دامت معالیه وطابت ایامه و لیالیه سلام موفور و تحیت غیر محصور که از محض عنایت فایض النور پادشاهی صدور و ورود می یابد مطالعه رفته مصور ضمیر خورشید اضائت می گردد که چون مقصد اقصی و مطلب اعلی از تمکن مسند خلافت رحمانی، مقصور بر تقویت دین مسلمانی ودفع آثار ظلم ورفع کفر والحاد از ممالك قاهره دانی بود هر آینه همت عالی نهمت قبل از توجه به نظم مطالب ملك ومال و استقامت اعلام امانی وآمال برعادت معهود این خاندان خلافت آشیان به فتوای ائمه وعلماء زمان اولا عزیمت غزاء ملاحدهٔ قزلباش که از جهاد کفار اقدم و اهم است و رفع فساد عالم ایشان را نفع به خلاصهٔ بلاد عثمانی اعم و اتم تقدیم فرمودیم و بعون الله تعالی و حسن تاییده در قرب دار الملك تبریز سرخیل شاه گمراه آن قوم پر الحاد ظاهر الفساد را مقهور و مکسور گردانیده شد و اصل داعیه آن بود که خبایث اجناس آن طایفهٔ پر انجاس را از صحیفهٔ گیتی پاك ساخته

و پرداخته شود . اما از کثرت سپاه و انبوهی لشکر ظفر پیکر آن بلاد را تحمل مکث و قشلامیشی در آن سال نبود بالضروره به طریق العود احمد عودت به سرحد لازم نمود و آن زمستان در ثغورملك به نیت تجدید عزایم نصرت علایم قشلامیشی کرده و اول بهار جهت تجدید جهاد آن طایفهٔ پر الحاد توجه فرمود . قلعهٔ کماخ که از معظمات قلاع ایران است از تصرف آن‌گروه مفسد به‌یك روز وبه‌یك حملهٔ خسروانه مفتوح شد وبلادآذربایجان وبایبرد و معظمات ممالك ارمینیه تسخیریافت .

و در اثناء آن عزیمت خبر عصیان و ارتداد علاءالدولهٔ ذوالقدر که مجبول بربغی وغدر بود به مسامع نواب ما رسید که بنیاد زندقه و الحاد و موافقت قزلباش عام الفساد نهاده و به قطع طریق و تعرض بلادبه‌جد ایستاده لاجرم بمقتضای مسلك قویم قاتلواالذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة [۱] عامل شده ازکماخ مراجعت به صوب ذوالقدر نموده شد و به توفیق وباری‌حضرت باری به‌یك اقدام بندگان نصرت‌اقدام‌به اتمام رسید وفرزندان و لشکریان تابعان که متجاوز از پنجاه‌هزار بودند بالکلیة مستأصل شده و اصول و اعیان مقتول گشته ممالك و قلاع و اتباع او بالتمام در حیطهٔ خدام عالی مقام در آمد وچون فرصت سفر طویل در آن نهضت فتح انجام‌نمانده بود جهت‌تحصیل‌استطاعت‌واستراحت‌عساکر منصوره‌چندگاهی‌به‌دارالخلافه مراجعت فرمودیم ودر آن زمستان بعضی بندگان‌را به فتح بلاد وقلاع‌ممالك دیاربکر وعموم‌ولایات کردستان فرمان شد وبه توفیق سبحانی‌تمامی حصون و بلاد دیاربکر خصوصاً آمد محروسه که نمودار ارم ذات‌العماد التی‌لم‌یخلق مثلها فی البلاد [۲] است ، با تمامی ملوك و ممالك کردستان از چمشگزك تا حدود بغداد و تبریز در حیطهٔ فرمانبرداری و بندگی مخلصانه در آمده به

۱ـ سورة التوبة : ۱۲۴

۲ـ سورةالفجر: ۷ـ۶

خلوص اعتقاد و صمیم وداد فؤاد در راه دین ودولت مساعی جمیله به‌تقدیم رسانیدند و به امداد کردگار اول‌موسم بهار از مستقرتخت‌خلافت واقتدار با افواج‌عساکر اسلام‌مدار نهضت فرمودیم و به عزیمت اقامت‌اعلام‌مسلمانی در کشورهای ایرانی و رفع ودفع‌زنادقهٔ قزلباش از عرصهٔ ممالك‌زندگانی عزم باحزم جزم شد و چون نواحی بلاد ذوالقدر مخیم‌سرادقات اقبال‌گشت چنان محقق‌شد که سلطان مصرقالصوغوری به‌اغوا و اضلال ملحدان‌اسماعیلی قدیم و جدید [1] با لشکرگران به ابهت و توان به داعیهٔ امداد الحاد متوجه آن حدود شده با وجود مباهات و مفاخرت او به خدمت حرمین شریفین و حمایت شعائراسلام و باهمه اظهاراخلاص و یگانگی این خاندان دولت‌قطع نظر از سوابق عهود و ایمان کرده خود را در سلك اشقیاء مردود معدود و بر منهج ناصواب و طریق مخوف المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف [2] خود را مشهور و معروف نموده هرآینه غیرت و حمیت مسلمانی وسطوت قهرمان سلطانی چنان تقاضانمود که به دلیل واضح السبیل جاهدالکفار و المنافقین واغلظ علیهم [3] اولا چون دفع مواد جهاد و قطع عرق زندگانی الذین یسعون فی الأرض فسادا [4] هم به قانون عقل و نقل اهم مهمات و اقدم مقدمات است بنابرآن عنان سمند گیتی نورد را از حدود ملاطیه به صوب حلب معطوف داشتیم و با وجود آن‌که در آن نهضت و حرکت مجال توقف وسکون محال و توسن‌عزیمت برق رفتار مصروف‌از سمت امهال واهمال به عون پروردگار جمیع‌حصون

۱ـ ظاهراً منظور ازملحدان اسماعیلی قدیم‌همان فرقهٔ اسماعیلیه اندکه‌سالیان دراز در مصر به‌نام دولت فاطمی حکومت داشتند و از اسماعیلی جدید منظور اهل تشیع وقزلباشان‌دولت صفوی‌است. ۲ـ سورةالتوبه: ۶۸ ۳ـ سورةالتوبة: ۷۴

۴ـ سورةالمائدة : ۶۹

و قلاع استوار که فی مابین ملاطیه و حلب بود ، از دیورگی وگجنه و قلعة الروم وبیره و عین‌تاب به یك بار مقبوض سپاه منصور شد و دربیست‌وپنجم رجب در حدود حلب ، محلی که مشهور به مرج دابق است و به مقام‌داود النبی علیه‌السلام ملاحق ، سپاه ظفرپناه را با اعدا و اشقیا ملاصق صفین و مواجهه روی نمود و بر مثال تقابل حق و باطل و معاندهٔ سلاطین محق و باطل صورتی ظاهرشد وفی مابین نوایر حرب وقتال سر به فلك اثیر کشید و درکشا کش جنگ‌وجدال‌ملوك و اقبال به‌اقبال‌دست مالك آجال به‌گریبان آن ضال رسید و آوازهٔ قوارع طوپ و تفنگ و آواز شیران معرکهٔ جنگ به مقارع صماخ ساکنان سپهر مینارنگ متعانق و متلاصق شد . چه در آن اثنا از غایت غلبهٔ رعب و هراس و از هجوم سپاه بأس بر دل پر یـأس ، قالضوغوری به مجرد مرور سنگ رعدی ازگوشهٔ گوش بی‌سروش اوبه‌یك بار بی‌خود وبی‌هوش شد وبی اختیار از بالای مرکب به زمین‌هلاك افتاد و هر چند به شربت خوشگوار و بخورات مقوی قلب و دماغ و سر بی مغز اورا علاج جستند نافع نیفتاد . نوش‌دارو که پس ازمرگ به‌سهراب دهند.

و در آن حالت امرای عظام و سرداران فخام اومثل ملك‌الامرای‌شام و طرابلس در هرجا وهرجانب معرکه که بودند اکثر به تیغ بی‌دریغ‌هلاك ودر میدان‌دلاوری برخاك نامرادی افتادند و بعضی به طریقهٔ الفرارممالایطاق روی به صوب‌ادبار نهادند . اما گرمی لمعات سیفی با گرمای موسمی صیفی انضمام یافته بود و نوایر تیـغ آتش‌بار و سنان شرارآثار از دست دلاوران برمفارق وهامات آن مدبران می‌تافت . از عرصهٔ معرکهٔ پرتعب تا بلدهٔ‌حلب که یك مرحله است چندین هزار اسب و سوار تشنه لب بررهگذار دلیران شیرشکار می‌افتادند و از غایت تعطش به شربت موت به‌آرزوی جرعهٔ‌آبی از تیغ آب‌دار مجاهدان جان می‌دادند وبعضی که به حلب رسیدند مردم‌شهر

درهای نجات و خلاص برروی ایشان بسته همگی را از لباس حیات عاری می‌ساختند واجساد ناپاك چرکسان کافرنژاد را < از ؟> می‌پرداختند و در مزابل خود پهلوی سگ وگربهٔ مرده می‌انداختند .

و چون سپاه نصرت پناه به در شهر رسیدند جمیع ساکنان ملك که بسط ظلال این خلافت را در آن‌جا به آرزو می‌خواستند غبار خیل لشکر مظفر را در چشم امیدواری و انتظار خود کشیدند و فی‌الفور مفاتیح ملك ومال و کلید مخازن مالامال آن سلطان مقهور و سپاه مکسور اورا که‌همگی در قلعه‌و شهر به ودیعه بود به دست‌بندگان درگاه سپردند واز نقود واجناس وامتعه و نفایس بی قیاس که عقود انامل محاسبان و اقلام ضابطان از تقدیر مقدار وتحریر عدد وشمار آن درحکم تمثال رقمی از ارقام صفرالف‌آلاف نتواند بود به خزانهٔ عامره متلاحق و متعلق شد و تمام آحاد سپاه ظفر نژاد و افراد اجناد انجاد به بضاعتهای‌گران قدر فایز و بهره‌مند شدند وچون‌قلعه و شهر ولایات حوالی و حصون قلاع عالی در کشورحلب وتوابع به‌حیطهٔ تسخیر در آمد به مسامع جلال نواب رسید که بعضی از بقایای چرکسان برگشته روزگار که بقیة السیوف بودند به دمشق شام رسیدند و هنوز داعیهٔ بسط قوانین سلطانی و نشرآیین شیطانی کرده‌می‌خواهندکه به‌دستورمهجور خود غلامی دیگر را سلطان نـام سازند و در مصر و شام طرح سلطنت نامشروعی اندازند و دیگر رعایا وعجزه و ساکنان ارض مقدسه را به‌شیوهٔ ظالمـانهٔ خود در تحت فرمان آرند و به تصرف اموال و مواریث ناحق مظلومان دست تطاول‌گمارند. بالضروره جهت اصلاح‌حال مسلمانان وابطال مفسدان عنان عزم خسروانه به ملك شاه‌مصروف فرمودیم و به امداد وتوفیق الهی < بار > دیگرآن جمعیت مقهوران‌چراکسه درمثال ستاره‌های‌منحوس بنات النعش پریشان شدندو قلعهٔ شام و آن خطهٔ بهشت التیام به نوعی در

تحت تصرف خدام در آمد که عقول ابنای روزگار در آن شیوهٔ گیرودار حیران گشت ودر آنجاحکم همایون به تجهیز محمل مبارك بهحرمینشریفین نفاذیافت و به آیین شاهانه وبه قوانین عالی همنانه هرکس ازنواب و سایر مشتاقان جمالکعبهٔ وصال به تهیهٔ اسبابزاد وراحله میشتافت .

اتفاقا به یكبـار ، درآن ولا مسموع آستان نواب شد که بعضی از بقایای چراکسه‌که ازبلاد شام و حلبگریزان رفته‌اند وبعضی‌که درماجرای گذشته را به گوش بی سروش شنفته طومان بای اعظم را که بعد از توجه قالصوغوری در مصر به ایالت مقرر بوده به اتفاق یكدیگر اورا بهسلطانی برداشته و این زمان ظهور دولت قاهره را مثل ایام پیشین پنداشته اند و در انقطاع فتنه و فساد گروه مکروهالاعراب اشد کفرا و نفاقا [۱] را برانگیختند وراه حجاز رابه قطاعالطریق عرب مخوف ساخته در بدایت امر بهمقتضای مسلك قویم و ماکنا معذبین حتی نبعث رسولا [۲] به طریقهٔ نصیحت مشفقانه و مرحمت خسروانه نشان همایون به اسم طومان بای شرف انفاذ یافت که چون حقسبحانه و تعالی نظم ونسق قوانین اسلام و ترتیب و تجهیزمحامل بیتالحرام برذمت همت پادشاهانهٔ ما موکول فرموده و توجه تمام بهانتظام مناظم اسلام مصروف است لاجرم بر مدلول منصوص شرعی و دلایل عقلی برآن طایفه از کوچك و بزرگ لازم و متحتم است‌که مسلك سمعا و طاعة سپارند و هرگونه مقصد دینی و دنیوی‌که دارند از این درگاه حاجاتآماده شمارند و رسولی با کتاب ملاطفت نصاب به آن صوب نا صواب فرستاده شد . اما به حکم محکم و قضاء مبرم و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیهالقول [۳] به یك بارسمع و بصر بصبرت آنطایفه‌گویا کرو

۱ـ سورة التوبة: ۹۸ ۲ـ سورةالاسراء: ۱۶

۳ـ سورةالاسراء: ۱۷ [در قرآن بهجای علیه، علیها است].

کورشده آن رسول نصایح مقال را باچند تن از مجاهدان به قتل آوردندو از وخامت عاقبت این فعل‌کافرانه تعامی وتجاهل نموده:

قضاچون‌ز گردون‌فروهشت‌پر	همه عاقلان‌کور گردندو کر

لاجرم غیرت خسروانه که عبرت ابصار اهل زمانه است بر مثال بحار امواج طولانی متلاطم گشت و فرمان عالم مطاع به تحرك دریای عساکر نهنگ التقام و سپاه بهرام انتقام متفاخم شد هرچند که به اتفاق کلمهٔ عرب وعجم عبور سپاه منصور را از مراحل رمل رمله و ریگ روان قطبیه محال می‌پنداشتند و آن معنی را چون ابطال طلسمی نزد خود ممتنع می‌نگاشتند.

مگو که قطع بیابان مصر آسان است

که کوههای بلا ریگ این بیابان‌است

فاما بـه مقتضای و من یتوکل علی الله فهو حسبه [1] اقدام اقدام را در آن داعیه چون کوه پرشکوه در آن وادی پرخطر ثابت و مستحکم ساختیم و بی انتظار جمعیت سپاه اقطار با خواص بندگان درگاه عالم پناه قدم همت در راه نهادیم و بر مقدمهٔ عساکر منصوره، سپهسالار مرحوم سنان پاشا را باگروه کوه مثال به جانب غزه و رمله فرستادیم و از عقب ایشان متعاقب کوچ برکوچ نهضت فرمودیم. اتفاقـا آن طایفهٔ مقهور هم خلصاء امراء عساکر خود را بر سرخیلی جان بردی غزالی که سپهدار نام دار ایشان بود باجمعی کثیر از چراکسه و اعراب به غزه فرستادند و فریقین را درحوالی غزه تلاقی و قتال به هم پیوست واز طرفین داد غیرت و مردانگی دادند. فاما چون عون ایزد متعال و همم رجال هادی و معین این مجاهدان بود آن جمعیت غلامان و اعراب رااز هم ریختند و به‌یك دم سرهای سرداران‌ایشان

۱ـ سورة‌الطلاق: ۳

را از فتراك مجاهدان آویختند. جان‌بردی غزالی به هزار حیله و تزویر خود را به آن بیابان بی آب که سپاه منصور را به آن تخویف می‌کردند گرفتار شد و اکثر مردم در آن صحرا هلاك شدند ولایحیق المکرالسیئی[1] الا باهله و سنان پاشا بقایای کشتگان را از لشکر مخالف پرداز بپرداخت و از شهر غزه در آن بیابان بی آب و علف شروع اتفاق افتاد و از حسن اتفاقات بر خلاف معهود به یمن توفیق معبود و به طالع مسعود ، در تمامی آن بریه و بیابان از برکات سما و فیض آسمان پیوسته باران رحمت باران می‌بود به نوعی که سیلهای هولناك از محلی چند که سالها و قرنها از آنجا آب روان متصور و مظنون نبود به نوعی جاری شد که مردم لشکری و چهار پایان را حاجت حمل آب نبود وچون از منزل قطبیه و صالحیه که سرحد کرهٔ مصر است تجاوز نموده شد چنان استماع رفت که جماعت چرکسان درظاهرشهر و حصار مصر بنیاد ترتیب خندق و طوپ و تفنگ بسیار نهاده اند و اندیشهٔ تکثیر سپاه خود به جندیان وشهریان وعرب‌وعجم و مغربیان و زنگیان کرده موازی دوازده هزار سوار مسلح آهن‌پوش و پیادهٔ بی‌عدد وشمار در طرف شرقی مصر آماده داشتند .

هر آینه استمداد از عون رب‌العباد نموده روز بیست‌وهشتم ذی‌الحجه صفوف عساکر منصوره را مرتب فرمودیم واز راه برکة الجماح وازجانب جبل مقطم مانند سیل‌بهاری بر وادی حیرت‌آن‌مقهوران قهرالهی فروریخته از طرفین در بدایت جدال رسولان طوپ و تفنگ را ارسال کـرده آمد و عجب آن که از جملهٔ دویست طوپ نشان یك سنگ به پای هیچ کدام از جنود سپاه منصور مصادم و مزاحم نشد لکن از جانب سپاه مظفر یك توپ

۱ــ سورة الفاطر : ۴۱

و تفنگ نبود که صف‌شکنی نمی‌نمود و از ضحوهٔ صغری تاهنگام ظهر این نوع مصادمه بود و به کرات و مرات به طریقهٔ مدافعه ومقارعه اولاسواران مخالفان غیرت جاهلیت پیش آوردند و سلطان خود را بر ثبات و اقدام تحریض می‌کردند و هرچند اهل شهر و اعراب بوادی < مانند > مور و ملخ از اطراف لشکر مظفر متظاهر می‌شدند بغیر نتیجهٔ هلاك از مقدمات فکری خود چیزی نمی‌یافتند . چون مخالفان را طاقت مقاومت نماند از اطراف کوچه و بازار گریزان شده به طرف برکة الجیش و به راه صعید گریختند و هنگام شبانگاه جهت استراحت سپاه در ظاهر مصر به صحرای حمارت عادلیه نزول اجلال وبعضی امرا و ارکان مخالفان دولت را تعاقب نمودند و جمعی کثیراز چرکسان به تیغ بی دریغ مجاهدان بر خاك هلاك افتادندو جماعت غازیان سه روز در آن چنان شهر واسع به جست وجوی جندیان وچرکسان مترددمی‌بودند وغنائم بی‌شمار از اموال وجهات جندیان یغما می‌کردند.

بعد از سه‌روزجهت تجدید تنزیل به نزدیکی آب‌نیل به‌میان‌مصرعتیق و بولاق نزول اجلال اتفاق افتاد و چون اهل وعیال وبضایع و اموال امرا و لشکریان چراکسه به دست افتاده بود جمعی‌که به اتفاق طومانبای‌به‌طرف [ ] گریخته بودند از غایت غیرت و حمیت جاهلیت اندیشهٔ جاهلانه و مقهورانه کردند که شبیخونی در شام آرام و غفلت بر سپاه منصور آورند ودر دل شب ناگاه ملهمان غیب از این مکر وکید نواب همایون را اخبار نمودند . بعد از تنبیه و تیقظ دیدهٔ دولت ، چون مکر ایشان باطل شد آن جماعت مخالفان مأیوس‌گشته به درون شهر مصر موازی هفت هزارچرکس مکمل در آمدند و از روی وقوف تمامی کوچه‌های شهر را استحکام داده

به شهر متحصن شدند و شهریان و غریبان را به خود آمیختند و سه‌روز از طلوع صباح تا به شام از طرفین جنگ و جدال به هم پیوست و روز سیوم که توسن اقبال را زیرران عزیمت در آورده به‌نفس نفیس خود سوارشدیم ودر میدان رمیله تحت‌القلعه از مداخل جامع سلطان وقالیسون‌جنگ‌سلطانی شد و دلاوران پیاده و سوار وگروه یکیچری با تفنگهای آتشبار روی به‌آن در و دیوار کردند در همگی کوچه و بازار کشتگان برهم افتاده را نردبان می‌ساختند و برقصور پرقصور رایات‌ظفر برافروختند ودر هرمحفل ومحلی که نام سلطان و اعوان او می‌یافتند با حمله‌هـای مردانه و قدم دلاورانـه می‌شتافتند . با آنکه‌بعض مساکن بقاع‌عظیمه راکه مخالفان پناه‌ساخته‌بودند همگی را به آتش قهر می‌افروختند وتیرهای دلدوز چشمان ایشان را بهم می‌دوختند تاآنکه سلطان مصر وچراکسه را قوت مقاومت نماند وازکوچه بکوچه گریزان شده با هفت کس پیاده به طرف مصر عتیق فرار نمود و از آنجا به‌کشتی از نیل عبورکرده به جانب صعید فرار کرد و تمامی امرا و اجنادکه همراه داشت با همه مردم مصر و اطراف‌که به امداد آورده بودند گرفتار تیغ مخالف پرداز غازیان شدند و در آن ملحمهٔ عظمی میان کوچه و بازارهای مصر متجاوز از پنجاه هزارکس مقتول و مخذول‌شدند ونهصد کس از امرای عظام و ارباب مناصب و جاه دستگیر شدند وجویهای خون از درون و بیرون روان گشت به نوعی که نهر نیل با سیل‌دماء مقتولان‌متشابه می‌نمود و لشکر فرعونی نژاد مخالفان را قهر الهی درردریای تیغ مجاهدان غرق فرمود .

قوم فرعون عدو غرق به‌بحر تیغ‌اند

دولت قاهره‌ام قاهره‌را شد قهـار

فقطع دابرالقوم الذين ظلموا والحمدلله رب‌العالمين [۱] .

فاما طومانبای با معدودی دیگر به مملکت صعید فرار نموده درمقام تضرع و تذلل درآمد و به بعض ارکان دولت متوسل شد و طلب امـان و رجای احسان نمود . لاجرم بموجب حکمت مرتضوی که اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو شکراً للقدرة طومانبای سلطان مصررا به‌مراحم‌خسروانه سرفراز نموده خط امان فرستاده شد . دیگرباره یك جماعت ازبقایای سیف و شیاطین پرحیف که از هرگوشهٔ نامرادی و ادبار نزد او جمع شده بودند آغاز کیدی و مکری کردند که به بهانه‌ای جمع آمده لوای غدر برافرازند و اگر در آن قوت مقاومت نداشته باشند خود را به میان ملاحدهٔ قزلباش به دیار عجم اندازند و چون قضاة قدیمی مصر و بعضی از غلامان درگاه را جهت تسلی خاطرچرکسان و تبلیغ کتاب امان فرستاده‌شد، بنابرآن اندیشهٔ غداری که <داشتند> تمامی بندگان‌که رسول بودند با بعضی‌قضاة مصر به قتل آورده به تعجیل به آن جوانب‌که قرار داشته بودند فرستاده‌متوجه آن جوانب شدندکه از جانب غربیهٔ نیل مگر به جانب شرقیه روند . اتفاق همان روز عبور آن طایفهٔ مقهور، یکیچریـان به جمعیت سه هزارکس در مقام گذار بودند و به امرا و عساکر منصوره آن جماعت مخالفان مصادم و مزاحم‌شدند وفی مابین جنگ و جدال به هم‌رسید و چون قوت‌وشوکتی نداشتند فرار برگزیدند و از اول آن شب ایلغار نموده به جانب اسکندریه فرارآغاز نمودند و از همین شب به امر جهان مطاع جمعی از امـرا و لشکریان لشکر مظفر جهت دفع ایشان ایلغار نمودند و این صورت چون نیم شبی برضمیر روشن شد ، علی‌الفور اولاجمعی ازامرا وعساکرمنصوره

۱ـ سورة الانعام: ۴۵

را از عقب ایشان به ایلغار فرستادیم و متعاقب ایشان هم در آن شب‌پای‌در رکاب عزیمت خسروانه نهاده هنگام صبح صادق سناجق اقبال را بر آسمان فتح قریب [1] برافراختیم . در ضحوهٔ کبری آن قوم‌برگشته روزگارپنداشتند که لشکری که ایشان را تعاقب کرده منحصر بر امرا ولشکریان است که به ایشان نزدیك رسیده‌اند و بار دیگر پای جرأت در زمین مصابرت افشرده داعیهٔ مجادله و مقاتله نموده آغاز اقدام نهادند. ناگاه رایات سرآیات برمثال آفتاب ظهایر بردیدهٔ ایشان تابیدن‌گرفت و شعشعهٔ منجوق مهر اشراق دیدهٔ بخت ایشان را متفرق و متحیر می‌ساخت لاجرم دیگر قوت قرار و چاره‌ای غیر از فرار نیافته روی ادبار از مقابلهٔ سپاه نصرت‌شعار برتافتند وبه جانب بحیره از ولایات غربی مصر به داعیهٔ فرار به جانب مغرب زمین شتافتند و امرای کبار سیما علی‌بیك شهسوار و بالی‌بیك و خیربك نایب حلب و جان بردی غزالی که در آن نزدیکی در عهد و امان در سلك غلامان درگاه درآمده بودند به‌مرافقت‌مصطفی پاشاامیرالامرای‌روم ایلی طومانبای وتوابع اورا تعاقب نمودند و در دریاچهٔ ولایت بحیره که سرحد چول وبادیهٔ‌مغرب است دریافتند و باچهار صدکس ازامرای عظام و بقایای سیف‌دستگیر کرده امرا و سپاهیان را از آن‌جا به مغرب عدم و هلاك فرستاده سرهای آن جهنمیان را کنار علی‌علم بر سر نیزه‌ها کرده طومانبای را زنده و مقید به آستان سلاطین آشیان آوردند . مجددا حکم شد که بزرگ و کوچك طایفهٔ چراکسه از حاضر و غائب بالکل از تیغ بگذرانند و یك فرد بزرگ و کوچك از ایشان در روی زمین نماند مگر بچهٔ جنین که در ارحام امهات تامحل وضع‌حمل مهلت یافته باشد مؤدای ادعای رب لاتذر علی‌الارض من

۱ـ سورة الصف : ۱۳

الکافرین دیارا[۱] هویدا وآشکار شد و تمامی ممالك حجاز وحرمین‌شریفین تا اقصای سواکن و جازان (؟) و کالیکوت و یمن ودیار مصر تا به‌حدود حبش و زنگبار و منتهای مغرب ملحق ممالك شام در تصرف خدام عـالی مقام و مأمور احکام بندگان بهرام انتقام گشت و جهت شکرانهٔ این نعمـت عظمی که در مقدمات توجه تقویت اسلام و داعیهٔ دفع ظلم والحاد و آثام از ممالك ایران زمین فرموده‌بودیم مجددا عنان عزیمت عالی‌نهمت‌به‌آیین اسکندری به صوب دیار عجم مصمم و مبرم شده حکم محکم همایون نافذ شد که جهت تواصل و تداخل ممالك عرب به عجم و تلاحق بلاد مشرق و مغرب به نجوم فرخنده رسوم روم بر شط فرات در قلعهٔ بیری جسـری و قنطره‌ای چون فکر متین دانایان روی زمین ترتیب نمایند و جمیع عساکر ممالك روم که در این اوقات درمهاد رفاهیت و استراحت بوده‌اند باجملگی سپاه اعراب واتراك به معسکر همایون پیوستن توانند .

چون بعون‌الله‌تعالی درمدت چهارماه هشت‌معرکهٔ قتال‌وفتوح مواکب اجلال روی نموده بود و تبشیر نمودن اولیای‌دولت واصدقای حضرت‌لازم نمود، این حکم همایون نافذ شد ان شاءالله الاعز الاکرم جل سلطانه و بهر برهانه چون به واسطهٔ قدوة الاماثل الکرام زید قدره رسید مراسم شکر و ثنا به جا آورده انواع بشارتها واصناف مسرتها نمایند واین‌فتح‌نامهٔ‌همایون را به رغم عدوی بدکیش و بداندیش در محافل ومجامع و منابر جوامع علی رؤس الاشهاد بخوانند و در اوقات مستطابه وساعات مستجابه به‌دعای دوام دولت قاهره وثنای ثبات سلطنت باهرهٔ مارا مواظبت کنند .

بعد ما چون برآیینهٔ ضمیر منیر و خاطر آفتاب تنویر لایح و واضح

۱ــ سورهٔ‌نوح : ۲۷

است که صورت اختصاص محبت جبلی و اخلاص مودت موروثی اصلی به این خاندان خلافت علیا از آن جانب بر جمیع ملوك و سلاطین عجم رجحان دارد و توجه همت همایون و عزیمت نیت مکنون به آن مصروف است که جمیع روابط مناسبات کلیه و ضوابط موالات ومضافات علیه یوماً فیوما متضاعف و متألف شود و بر اهل بصیرت پوشیده نیست که عزایم سلطانی که به اعلاء اعلام دین مسلمانی در هر ممالك ایرانی تصمیم یافته وهمم علیه که به دفع و رفع زنادقه و ملاحدهٔ زمان و قلع بنیاد ظلم و فساد شاه‌گم راه ایشان به حکم < > پذیرفته هرچند که جهت صلاح عالمیان است و موجب نشر بساط امانی ، اما فی‌الحقیقة مقصود کلی نشأة ظهور انتقام آن اقوام ضلالت مقام است از شنایع احوال و وقایع بی‌مآل که‌نسبت به تمامی ملوك عجم خصوصاً خاندان قدیم و دودمان کریم آن جناب ظاهر شده است و آن جناب که اقدم جماهیر و ملوك و حکام اند و دین‌دارترین دارایان ممالك اسلام هر آینه سزاوار به رتبت حکومت و دارائی و حقیق به منزلت ایالت و نیکورایی آن جناب آن‌که بعدالیوم که عنوان عزیمت همایون به تنظیم و صلاح آن عباد و بلاد بعون‌الله تعالی مقرون داشته ایم همواره از روی امیدواری وظایف اجتهاد در تقدیم لوازم غزا و جهاد آن طایفهٔ ظاهرالالحاد مبذول دارند و یوماً فیوما آنچه از مصالح‌دین و دولت و مناظم ملك و ملت در آن جوانب ملاحظه نمایند به اعلام آن‌مبادرت‌لازم دانند به نوعی که سلسلهٔ آمد و شد رسل و رسائل و رابطهٔ عرض مباحث و مسائل پیوسته باشد و چون در آن جوانب علم ایشان به اکثر مصالح محیط است . درعرض آن امور ضروریه‌مرة بعداخری اهمال‌جائز ندارند ومقصود اصلی نیز چون تأکید بنیان محبت و تمهید ارکان مودت است ارقام‌کلمات محاد مواد برصفحات رایات وداد بیش ازاین نگاشته نشد .

همواره گروه بی شکوه اعدای طرفین مغلوب و مقهورباد و جریان امور اوداء مطابق نجاح و سرور بالملك الغفور الی یوم النشور .

جری ذلك وجر بامرنا الشریف ، نفذه‌الله الملك اللطیف یوم الاثنین العاشر من شهر آخرالجمادین المنخرط فی سلك شهور سنة ثلاث وعشرین و تسعمایه من الهجرة النبویة المصطفویة حامدا مصلیا مسلما مهللا محمد قلا بمدینة < القاهرة > دارالسلطنة والخلافة مصر. *

---

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۴۴۴ ـ ۴۳۷

جواب
شروان شاه به سلطان سلیم

غرض‌ازشروان‌شاه‌شیخ‌ابراهیم‌پسرفرخ‌یسارپسرخلیل‌الله است . فرخ‌یسارهمان است که در سال ۸۹۳ با کمك سلیمان بیجن سردار سلطان یعقوب با سلطان‌حیدر در ناحیهٔ تبرسران درآویخت و سلطان حیدر دراین جنگ کشته شد . پیش از این نیز سلطان جنید پدر سلطان حیدر در جنگ با خلیل الله پدر فرخ یسار کشته شده بود . در سال ۹۰۶ شاه اسماعیل صفوی به قصد تسخیر شروان حرکت کرد و در جنگی درخشان و قاطع فرخ یسار را کشت و شروان را تصرف نمود و قبرخلیل‌الله راشکافته جسدش را آتش زد .

پس از فرخ‌یسار ، بهرام‌بیك پسرش جای وی را گرفت . اما دوران اوبیش از یك سال نپایید و در سال ۹۰۷ وی درگذشت و غازی بیك پسر دیگر فرخ‌یسار شروان شاه شد . وی نیز بیش از یك سال و کسری بر مسند حکومت تکیه نزد و در سال ۹۰۸ وفات کرد . زرغازی‌بیگی منسوب بدو است .

شیخ ابراهیم برادر غازی‌بیگی در سال ۹۰۸ به جای برادر عنوان و سمت شروان‌شاهی یافت. وی تاسال ۹۳۰ ه. دراین سمت باقی بود و در آن سال در روز شنبه هفدهم رجب جان سپرد .

شاه اسماعیل پس از آنکه به سختی از فرخ‌یسار انتقام گرفت برجان و سلطنت اولاد اوبخشود و شیخ ابراهیم را مورد محبت قرارداد و شیخ شاه در سال ۹۲۴ (به قول روملو در احسن‌التواریخ و۹۲۶ به نوشتهٔ اسکندربیك منشی درعالم آرای عباسی) با پیش‌کشهای فراوان به دربار صوفی‌کامل آمد واظهار اطاعت‌نمود وشاه اسماعیل دختر اورا به زنی گرفت .

این سلسله از شروان شاهان‌نسبت خودرا به‌موجب نسب نامه‌ای که درجهان آرا آمده به انوشیروان عادل (خسرو اول پادشاه ساسانی) می‌رساندند و همین

خاندان است که بعضی از افرادآن ممدوحین شعرائی بزرگ‌چون افضل‌الدین‌خاقانی و ابوالعلاء گنجوی و سید ذوالفقار شروانی بوده‌اند و قدرت بیان و نبوغ و هنر این گویندگان‌ارجمند ، نام آن پادشاهان را برصفحات تاریخ مخلد داشته است .

قلمرو حکومت شروان شاهان یعنی منطقهٔ شروان عبارت بود از منطقهٔ واقع بین باب‌الابواب دربند و بحرخزر و مصب شط کورا . پای تخت آنان شابران (= شاوران) و در ادوار متأخر شماخی بود .

باید دانست غیر از این دسته شروان شاهان (که بعضی آنان را بهرامی به اعتبار نسبت به بهرام چوبینه سردار معروف ساسانی خوانده اند) دودسته دیگر از سلاطین این منطقه عنوان شروان شاه داشته‌اند یکی سلسلهٔ اقدم شروان شاهان که در عهد ساسانیان براین ناحیه حکومت کرده‌اند و دیگرسلسله ای از حکام عرب از فرزندان یزیدبن مزید شیبانی ازسرداران هارون‌الرشیدمعروف بهشروان‌شاهان یزیدی که دوران حکومت آنان براین منطقه از تصرف شروان به دست اعراب تا اواسط قرن‌پنجم امتداد یافته است.

درخصوص شروان شاهان رجوع شود به ذیل بارتولد برطبقات سلاطین‌اسلام لین‌پول و مقالهٔ « شیروان شاه » در دائرةالمعارف اسلامی و حواشی مینورسکی بر حدودالعالم و یوستی در کتاب نامهای ایرانی و مقالهٔ مرحوم اقبال دریادگارسال سوم شمارهٔ نهم ص۷۶ ـ ۷۳ و در خصوص شیخ شاه غیر از مراجع فوق به جهان آرای قاضی احمد غفاری واحسن‌التواریخ روملو ج۱۲ و عالم‌آرای عباسی ج۱ و یادداشتهای مرحوم محمد قزوینی ج۵ ص ۲۱۷ ـ ۲۱۴.

جواب

الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب[1] دیباچهٔ کتاب دولت و امانی و سرنامهٔ خطاب سعادت و کامرانی که از بارگاه فلك اشتباه پادشاه ملائك سپاه ، سلطان البر والبحر وصاحب‌العز والنصر،شاهنشاه کشورگیر ممالك ستان و جهان پناه بی‌نظیرکامران ، خاقان اعظم و خداوندگار معظم ، مالك رقاب الامم ، مولی ملوك الروم والعرب والعجم . بیت :

شهنشهی که به شمشیر ساخت کار عجم
گرفت قاهره را از عرب به کردستان

ملاذ اعاظم السلاطین ، ملجأالغزاة والمجاهدین ، قهرمان‌الماء والطین، عون الاسلام و المسلمین ، المؤیدمن‌عندالله الملك‌المنان، ابوالمظفر سلطان سلیم خان ، افتخارآل‌عثمان . اللهم اید دولته کما ایدته علی‌الاعداء وزدعمره ورفعته مدی‌الارض والسماء به این بنده سعادت‌خواه‌انبعاث فرموده بودند در بهترین‌ساعات‌وخوشترین‌اوقات سعادت‌وصول‌یافت‌وموجب‌ابتهاج‌وسرفرازی کلی‌گشت و ازکمال تفاخر وفرخی سربه اوج برین افراشته واکلیل سعادت به خورشید دعوای برابری کرده بین‌الاقران اعتضاد فزوده مسرور و شادمان شد و مضمون ظفر مشحونش‌را بعداز اذعان دبیر خوش الحان عندلیب وار درگلستان جوامع بر اغصان منابرعلی رؤس الاشهاد خوانانیده ولایت شروان

۱ـ سورة الکهف: آیهٔ۱

و شکی و قمق و قیتاق کوهی و دشتی بالجمله از آوازهٔ جهانگیری آن پادشاه اعظم و شاهنشاه معظم ، حفظه‌الله و ادامه لتسخیرالعالم . خوشحال شده آنچه رسم اخلاص وقاعدهٔ اختصاص بود به جای آورده شکر الهی ادا کرد و چون شکر ننماید که بعداز غلبهٔ چالدران و مراجعت نمودن به اماسیه و از آن‌جا تسخیر کردن قلعهٔ کماخ و دفع علاءالدولهٔ ذوالقدر و ضبط ممالك آن و تفویض دارائیش به علی‌بیك ولـد شهسوار و معاودت به تخت بخت وتدارك آرامش آن دیار و تجدید عهود خراج گزاران از کفار خاکسار و مکرراً عزیمت ملاطیه نمودن و از آن‌جا به عز و اقبال و سعادت و اجلال به قتال غوری رفته و بعنایةالله مغلوب ومنکوب ساخته وقدم همت ازحلب به‌دمشق بازگذاشته و به‌اندك توقف ضبط آن‌چنان ممالك نموده و به انواع فر وشکوه و سپاه انبوه قطع‌براری و بوادی کرده وبه مصر قاهره در رسیده طومانبای و توابعش را مستأصل ساخته وجمیع عربستان را به حیطهٔ تصرف درآورده و ملحق ممالك روم گردانیده این نوع هنر نمودن بجز از اسکندر فیلقوس ، سایر سلاطین را میسر نگشته است. بیت :

امیدم چنان است از کردگار   که گیتی ستان باشی ونامدار

علی‌الخصوص استسعاد و تشرف خداوندگار عالم‌مدار به خدمات فایض‌البرکات حرمین شریفین زادهماالله شرفا و تعظیما که از سلاطین‌سالفه اکثرش در تفکر و تحیرآن خدمت از این جهان فانی رحلت کرده‌بسیاری از ایشان را این دولت دست نداده محروم و بی‌نصیب مانده‌اند . چه این سعادت عطیه‌ای است از عطایای الهی و نعمتی است از نعم نامتناهی که شکرانهٔ آن نسبت به شکرگزاری سایر نعم مثل نسبت مکهٔ مکرمه است به سایر اراضی مقدسه و حق سبحانه و تعالی وجودی راکه لایق این‌دولت و مناسب این سعادت شمرد بلاشبهه در دنیا وآخرت قرین عنایت سبحانی

و مقارن رحمت یزدانی گشته آن قدر که به فقرای آن دیار فیض آثار که متمکنان وادی غیرذی‌زرع‌اند[۱] شفقت و مـرحمت می‌نمایند یکی درصد در مقابلهٔ آن مفوض شده و در دنیا خود شهنشاه جمیع‌سلاطین اسلامیان بوده جمله را بجز اطاعت و فرمان‌بری آن جناب کام بخش و کامیاب چاره‌ای نمانده است وبعد ازاین سایر حکام به‌حبل‌المتین انقیاد آن‌آستان فلك‌احتشام دست تضرع برزده امیدوار است که از روی تلطف و احسان بـه همگنان نگریده ابواب مرحمت به وجوه مطیعان گشاده و اسباب عاطفت به جهت منقادان مهیا وآماده فرموده ملتجیان را ناامید نگردانند که شکرانهٔ این‌چنین فتوح‌الطاف بی‌نهایت واحسان بلاغایت است.

و غرض از اظهار این گستاخی آن که چون دارای عجم و پادشاه اکرم شاه اسماعیل‌صفوی از ورود نامهٔ نامی‌سلطانی واقف‌گشته اعلام‌نموده بود که این بندهٔ سعادت خواه فی‌مابین واسطهٔ مصالحه شود و عبد دولت خواه از قبول این تکلیف اباکرده لاجرم حسب‌الاشارهٔ ایشان شنیدم که در تدارك ارسال ایلچی و ایضاح اخلاص و بندگی است ، هرگاه قاصد ایشان به عتبه‌بوسی روی مال شود و اگر به عفو و احسان عذر خواهی ایشان در معرض قبول‌نیفتد محقق است که‌این بندگان را واسطه ساخته اگرانحراف کند باعث غوغای کلی می‌شود و اگر مقید شود خوف آن دارد که در معرض قبول نیفتاده خجالت کلی کشد.

در این‌باب عنایت بی‌غایت خداوندی را مسند خویشتن تصور کرده قطع نظر از رد وقبول ، تضرع بی‌شمار می‌نمایندکه چنانچه به رافع رقعهٔ عبودیت خواجه محمود باکوئی که به عزم زیارت بیت‌الله الحرام متوجه بوده وازاین‌جانب رابه وی‌اعتماد راسخ ، کلمه‌ای‌چندزبانی‌سفارش‌رفته‌است

۱ـ سورهٔ ابراهیم : آیهٔ ۴۰

که به عز عرض گماشتگان درگاه گیتی پناه رساند تا به هر وجه اشارت پر بشارت رسد بـه آن وجه عمل نموده شود و بنده را از جملهٔ مخلصان و سپهسالاران خویشتن معدود فرموده فرمان‌بردار وجان سپار شناسند. زیـاده چه گوید . حاکم‌اند. *

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۴۴۵ - ۴۴۴

جواب از سلطان سلیم

والا جناب امارت مآب عزت قباب ورفعت جناب‌دولت مناب‌معدلت شعار مکرمت دثارناصب رایات‌الدولةالغرا صاحب آیات‌الرتبة العلیا،الفائز بالقدح المعلی من قداح الرفعة و العلی ، المختص بمزید عواطف الملـك الکریم شیخ ابراهیم بك دامت معالیه وطابت ایامه و لیالیه سلام موفور و تحیت نامحصور که محض عنایت فایض النوردن انبعاث و صدور بولور مطالعه قلند قدنصکره انهای رای عالی اولدرکه حالیا در درج افصاح‌ومهر برج افواح وآیینهٔ انوار کمشکوة فیها مصباح [1] یعنی کتابت بلاغت‌نصاب وفصاحت استیعاب‌اخلاص شعار واختصاص دثار مؤکد قواعد وداد ومشید مبانی اتحادکه قدوة الاماجد والاکارم حاجی‌محموددرزقت سلامته وساطتیله واصل اولوب مضمون محبت فزونی مطالعه قیلنوب مفصلا معلوم اولـدی واقعا سزك غایت دیانتکزدن ونهایت صداقتکزدن مرجو بواصل‌اوضاع‌لایحه واطوار واضحه سنی دائما سدهٔ سپهر ارتفاعه اعلا مدرکه وضوح و سنوح بولدی .

والحالة هذه قزلباش اوباش روی مسکنتدن متوالی‌ایلچیلر کوندروب انواع تضرع و ابتذال واصناف تذلل و ارتذال ایله نیازمند لکلر کوستروب

۱ـ سورةالنور : آیهٔ ۲۵ .

نه طریقیله دلرسکز صلح ایده لمدیوب اما انك ملکات ردیه‌سی قابل زوال اولمیوب حال سابقی‌اوزره اصراری و کفر وضلال‌اوزره استقراری‌ویحسبون انهم یحسنون[1] صنعا فحواسنه مصداق اولوب ویقطعون ماامرالله به ان‌یوصل و یفسدون فی الارض اولئك هم‌الخاسرون [2] حسب حال لری اولمسنی علم شریفم محیط اولوب وسایراطرافك احوالی دخی‌مرادشریفم اوزره‌برطرف اولدیغی جهتدن همت علیهٔ پادشاهانه‌مه‌لازم و واجب اولمشدر که اول‌طایفه بدکردارك وجودسقیم‌لرینی اظفار تیغ آب‌دار ایله جریدهٔعالم‌دن حك‌ایدوب عالمی انك شر و شورندن خلاص ایلیم بنابرآن عنان عزیمت اول جانبه منعطف و زمام همت اول سمته منصرف قلنمقدن خالی دکلدرتاکه بعنایةالله وحسن توفیقه ساحت‌امکان‌ده بقعهٔ وجودلری بالکلیه‌مندرس قیلنوب وصفحهٔ عالم ده خط بروزلری منطمس قیلنه سزلره دخی لازم درکه جادهٔ مصادقتی مسلوك طوتوب اطرافده اولای امرای‌کرام لرله مکاتبات و مراسلات برله مشاوره قیلنوب اسباب قلع وقمع فتنه و فساده مباشرت‌ایدوب اول‌جوابنده ظاهراولان اسرار و افکار و اطواردن واقع اولان توارد رسایل مودت پیام و تردد رسل ذوی‌الاحترام ایله اتحاف واهدا اولنمقدن خالی اولنمغیه تاکه ریاض وداد ازهار اتحادله دائمامنور اوله و مشارالیه حاجی محمود رزقت سلامته خدمت رسالتی ادا ایدوب کمال‌رعایت مز ایله مرعی اولدقدنصکره حسن اجازته مقرون اولوب جانب جناب امارت‌مآبه متوجه اولدی .

همیشه‌رفعت واقبال وجاه‌وجلال در نهایت باد بالنبی وآله‌الامجاد .*

۱- سورةالکهف : ۱۰۴ ۲- سورةالبقرة : ۵

* منشآت فریدون بیك ج ۱ س ۴۴۶ - ۴۴۵

جواب

نوردیدهٔ جهان بین ونور حدیقهٔ اهل یقین ، اعنی فرمان‌سعادت‌عنوان سلطان‌عالی‌شان و خاقان کامران ، پادشاه اعظم و شاهنشاه معظم ، شهریـار جهانگیر و خداوندگار بی نظیر ، ملاذاهل ایمان و ملجأ مسلمانان ، فرمانـ فرمای بحر وبر و صاحب لوای عز و نصر ، دستگیر فقرا و پناه ضعفا اعدل ملوك زمن و اشجع سلاطین خصم شکن ، المتمسك بحبل‌الله الملك الاله ، سلطان سلیم شاه ، ایده‌الله ونصره وادام عمره و نصره که مصحوب عمـدة الحاج خواجه محمود باکوئی منبعث شده بود ، کالوحی النازل شرف‌نزول یافت و آنچه درباب‌توجه ونهضت همایون‌شرح کرده بودند ، بالجمله‌معلوم و مفهوم گشت لکن از کثرت عساکرنصرت مآثر اندیشه و تصور در قلـت اقوات می‌فرمودند و بهزبانی‌به مشارالیه‌اشعار کرده که بذل مقدور مصروف شود . جان شیرینم از تو نیست دریغ گریان از هرچه پیدا شود تقصیـر نمی‌کند . اما ، بیت:

سلیمان چون شود مهمان موران

خوراك یك شب آیـد سالیانش

و از سایر احوال اگر تفقد می‌کنند ، شخص مخصوص[1] از بسیاری

۱ــ اشاره به شاه اسمعیل صفوی است.

خوف و هراس به‌امید صلح در حوالی ولایت خویشتن به تردد تمام متردد است و هرگاه که قاصد او را به نومیدی بـاز گردانند ، احوال مخلصان نمی‌دانیم که به‌کجا خواهد انجامید و مقصود ازاین بیان احوال عموم ناس است نه تبلیغ خوف وهراس . بیت:

اگر تیـغ‌عالم بجنبد زجای   نبرد رگی تانخواهدخدای

إسلام پناها ! جمیع احوال عالم برضمیر منیرالهام آثار کالشمس فی رابعةالنهار ظاهر و آشکار است پس احوال ما چگونه نهان خواهد ماند و ملوك جیلانین [۱] وحاکم مازندران وقهستان وحکام سجستان و امرای‌اکراد و ملوك‌گرجستان اکثراً مطیع و فرمان بردارند و خوف هریك از بسیاری لشکرانبوه وسپاه پرشکوه و عدم توقف و سرعت مراجعت‌عنان کشورستانی است و گرنه :

در مسند شاهی چو شوی پا بر جا

عالم همگی مطیع و منقاد تو اند

و عجالة الوقت سه‌قبه سپر مرصع به جهت جنیبت همایون و غاشیهٔ سعادت مقرون انبعاث رفت. امیدکه درمعرض قبول افتاده جواب باصواب علی‌التعجیل ارسال فرمایند که انتظار واقع است .

جهانت به کام و فلك یار باد . *

۱ـ مقصود دو ناحیهٔ شرقی و غربی گیلان است و به اصطلاح آن زمان ناحیهٔ بیه‌پس و بیه‌پیش . منطقهٔ چپ سفیدرود که مرکزش رشت بود بیه‌پس خوانده می‌شد و منطقهٔ راست سفیدرود که بیه‌پیش نامیده می‌شد مرکزش لاهیجان بود . حـاکم گیلان بیه‌پس درحین تحریر این‌نامه امیره‌دباج بود و حاکم گیلان بیه‌پیش‌کارکیا سلطان احمد .

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۴۴۷ـ۴۴۶

جواب

والا جناب امارت مآب عزت نصاب رفعت قباب دولت‌مناب معدلت شعار مکرمت دثار ناصب رایات‌الدولة الغراء ، صاحب‌آیات الرتبةالعلیاء، الفائز بـالقدح المعلی من قداح الرفعة والعلی ، المختص بمزید عواطف الملك الکریم شیخ ابراهیم‌بك دامت‌معالیه وطابت ایامه ولیالیه سلام‌موفور وتحیت غیر محصورکه از محض عنایت فایض‌النور انبعاث و صدور یابد مطالعه فرمایند .

بعدما انهای رای عالی می‌رود که در این ولا کتاب اخلاص شعار و خطاب اختصاص دثارکه از تشخص اوضاع‌جمال‌مفردات وتنوع خلل‌اختراع مرکبات آن فنون محبت و حسن اعتقاد و صنوف صفای طویت و کمال وداد ظاهر وباهر است به وساطت زبدةالاماجد سیدی محمود رزقت‌سلامته دراحسن اوقات به‌اجمل صفات سمت ورودیافت وآسمان مؤاخات‌به‌ثواقب فحوای محبت موادش مزین شد و تباشیر صبح مصافات از افق عباراتش هویدا و روشن واشعهٔ‌کواکب مقتضای دیانت واستقامت ازمطالع‌سطورش تابیدن‌گرفت . آنچه‌موجب رعایت‌شرع شریف نبوی ومقتضای دین‌محمدی است از فحوای صداقت فزایش واضح ومزین‌گشت حقاکه این‌معنی‌موجب تهیج تواتر تعارف ازلی وتحرك سلاسل تألف لم یزلی افتاده خاطر عاطر

دولت‌یاری را پوشیده و مخفی نباشد که همواره سهام نیت به ایصال انتفای فتنه وفساد منصول ومعظم‌همت ما به‌اطمینان فؤاداهل‌سداد مصروف ومبذول است . هرآینه مترقب آن است که علی سبیل‌التوالی سوانح‌اطوار ولوایح افکار آن مفسد بی‌دین وملحد بدآیین را مرفوع سدهٔ عظمت پناه گردانند و بساتین مصادقت به غصون سطورموشح دارند وبین‌الجانبین یوماً فیوماً وثیقهٔ مودت محکم وساعة‌فساعة مبانی محبت مستحکم گردد. باقی دولت‌ومعالی دائمی ولایزالی باد برب‌العباد . *

---

* منشآت فریدون بیك ص ۴۴۷ .

نامهٔ
سلطان سلیم به حاکم گیلان

اسم گیرندهٔ نامه درمتن نیامده وبنا بر این معلوم نیست که منظور ازحاکم گیلان کیست . چه گیلان نیز در حکومت یك فرد واحد نبوده و از دیرباز به دو قسمت بیه‌پیش و بیه‌پس تقسیم می‌شده و ملاك این تقسیم نیز رودخانهٔ سفیدرود بوده است. ناحیهٔ بیه پس اطلاق می‌شد برمنطقهٔ چپ رودخانه شامل نواحی رشت و فومنات و کسگر وناحیهٔ بیه‌پیش عبارت بود از منطقهٔ راست رودخانه و مرکز آن لاهیجان . در کتاب جغرافیائی حدودالعالم که متنی بسیار قدیم است این مناطق ایـن سوی رودیان وآن سوی رودیان خوانده شده است .

حکومت بیه‌پس پدر در پدرمتعلق بود به خاندان دباج یااسحق‌وند که نسب خودرا به نحوی که در ابتدای کتاب درةالتاج آمده بهسلاطین ساسانی می‌رساندند و ازاین خاندان است امیره دباج حکمران نام‌آور این منطقه که قطب‌الدین علامه محمودبن مسعود شیرازی (۷۱۰– ۶۳۴ ه .) کتاب درةالتاج لغرة الدباج را به نام او پرداخته است . ظاهراً صورت کلمهٔ امیره صورتی از تلفظ محلی است وهاء آخر آن افادهٔ تأنیث نمی‌کندبلکه چون مردم گیلان بیشتر روی صدای آخر کلمات تکیه می‌کنند ، هاء آخر نشانهٔ کشیده شدن راء است . بنابراین مطلبی که در بارهٔ وی درکتاب مغول مرحوم عباس اقبال آمده است صحیح به‌نظر نمی‌رسد .

این امیره‌دباج به مناسبت‌استحکام‌قلاع قلمرو خود واتکاء به وضع‌جغرافیائی گیلان که سرزمینی کوهستانی وپرجنگل بود ، از ایلخانان مغول چنان که انتظار داشتند اطاعت نمی‌کرد و وقتی که اولجایتو مغول تصمیم به فتح گیـلان گرفت وی مردانه در برابر مغولان به جنگ ایستاد تا آنجا که سپهسالار کل اردوی مغول قتلغ شاه دراین محاربات کشته شد . از همین خاندان مرد دیگری به‌نام‌امیردباج در ناحیهٔ بیه‌پس ، در نیمهٔ اول قرن دهم حکومت داشت . وی‌پسر امیرحسام‌الدین

بود که مورد غضب وحملهٔ شاه اسماعیل قرار گرفت ولی به شفاعت نجم زرگرجان وحکومت وی نجات یافت .

امیرهٔدباج حلقهٔ اطاعت سلطان‌صفوی در گوش‌کشید ولی چندان‌دلش با زبان یکی نبود به طوری‌که درسال ۹۲۵ جاسوسان شاه خبر دادندکه امیره سر عصیان دارد . شاه‌اسماعیل به دورمش‌خان سردار وفادارخودکه پس از رفع غائلهٔ آقامحمد هنوز در مازندران بود دستور داد تاهمراه سرداران رستمدار ومازندران وکارکیا سلطان‌احمد برسر او روند. امیره از در عجز درآمدوکارکیاگناه اورا درخواست کرد و شفاعت وی پذیرفته آمد .آنگاه کارکیا بدو نوشت که جز رفتن به درگـاه شاه صفوی چاره‌ای ندارد . امیره دباج برحسب مصلحت اندیشی کارکیا درهمدان آستان مرشدکامل را بوسید ومورد نوازش قرار گرفت وشاه صفوی دخترخود خانش خانم‌را بدو داد و وی‌را لقب مظفرسلطان بخشید. این مرد بدین‌ترتیب درحکومت آبا واجدادی خود بر گیلان بیه‌پس همچنان باقی ماند تاسال ۹۴۱ هجری .

دراین‌هنگام–به نحوی‌که‌آشنایان به‌تاریخ ایران‌می‌دانند– سلطان‌سلیمان‌خان قانونی و وزیراعظم او ابراهیم پاشا به ایران هجوم آوردند وتاسلطانیه پیش‌رفتند. مظفر سلطان‌که ازروز نخست دل باصوفیان قزلباش یکی نداشت پنداشت‌که با چنین شکوه ونیروی سلطان ترك ، شاه طهماسب و سلطنت صفوی را روزگار به سرآمده بنابراین ازمقرخود به‌آذربایجان آمد وبه سلطان ترك اظهار ارادت واخلاص‌نمود. اما سپاه ترك به علت سرمای شدید وسیاست جنگی صحیح شاه طهماسب درعدم‌مقابله باترکان موجب شدکه سلیمان و وزیر جاه‌طلبش ابراهیم ایران‌را رهاکنند. با رفتن خواندگار ، مظفر سلطان‌نیز عازم‌گیلان شد . اما دراین مدت‌که او ازگیلان‌دور شده بود ، امیره حاتم از ملازمان وی بر شهر رشت وقلمرو وی دست یافته بود . در جنگی‌که بین دوامیر روی داد ، مظفرسلطان به‌شومی خیانت شکست خورد واز روی نومیدی روی به فرار نهاد وبدین قصد به‌کشتی نشست و مدتی در روی دریا سرگردان بود تاکشتی وی به حوالی بادکوبه رسید و سلطان خلیل شروان شاه – که او نیز داماد خاندان صفوی بود– وی را به شماخی نزد خود بردتاشایدفرصتی یابد و گره از کار فرو بستهٔ او بگشاید . ولی هم در آن چند روز ، سلطان خلیل درگذشت و مظفر سلطان‌که حامی خود را از دست داده بود به چنگ دشمنان خود افتاد واورا به بدترین وضعی‌به تبریز فرستادند. روزی‌که وی به حوالی شهررسید،

شاه‌طهماسب دستور داد تا «شهر را آذین بستند و صناع و محترفه و اوساط الناس به آذین مشغول شدند اسواق وکوچه‌ها و قیصریه را به انواع رخوت وامتعه‌منهب ومزین گردانیدند وقوالان و مخنثان ومضحکان به استقبال مشارالیه سرعت‌نمودند ووی را مخلع به خلعتهای چرمین ساخته به سخریت تمام به شهر در آوردند» و روز جمعه ۸شعبان سال ۹۴۲ ، در میدان صاحب‌آباد تبریز وی‌را به وضعی فجیع به قتل رساندند بدین معنی‌که طبق دستور «شاه دین پناه» وی را «درقفس آهنین از میان دو منار مسجدحسن پادشاه آویخته آتش زدند» وهمان روز در پای قفس وی امیرسعدالدین عنایةالله‌خوزانی را به‌جرم داشتن‌نظربد به‌عیسی پسر باسلیق‌بیك به دستور شاه‌طهماسب ازخصیه آویختند به‌طوری‌«بایك دیگرسوخته خاك‌وجودشان به بادفناء رفت و «زعشق پسرباسلیق» تاریخ هلاك آنان شد .

با قتل مظفر سلطان ، قلمرو وی ضمیمهٔ بیه پیش شده تحت حکومت کارکیا سلطان حسن‌که در انهدام دولت امیره دباج وشکست سپاه وی به‌دست امیره حاتم دخالتی تمام داشت قرارگرفت . خاندان‌کارکیا از روزنخست با شاه‌اسماعیل به‌صفا وصداقت پیش آمدند وشاه‌صفوی هنگامی‌که ازدست آق‌قویونلویان به‌گیلان گریخته بود ، مدتها درپناه میرزاعلی در رشت به سر می‌برد و میرزا درحفظ و حراست آن بازماندهٔ سلطان حیدر کوششی تمام نمود و همین عوامل موجب آن می‌شود که مخاطب نامه سلطان ترك‌را امیرهٔ دباج بدانیم .

(رك : جهان آرا قاضی احمدغفاری ، احسن‌التواریخ روملو ج۱۲ ، تاریخ مغول مرحوم عباس‌اقبال ، مقدمهٔ درةالتاج و درخصوص بیه‌پس وبیه‌پیش : هفت‌اقلیم امین احمدرازی ، دائرةالمعارف اسلامی در مادهٔ «جیلان» و «لاهیجان» و مطایبهٔ ظریف عبید زاکانی وحدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب ص۸۷ چاپ جناب آقای سیدجلال طهرانی وعالم‌آرای عباسی ضمن شرح عصیان‌خان احمد گیلانی درزمان شاه طهماسب و شاه عباس) .

والاجناب امارت مآب عزت‌نصاب رفعت‌قباب معدلت ایاب شوکت نصاب مستخدم ارباب‌الالباب و اصحاب‌الاداب بمیامن الاحساب و محاسن الانساب ، سپهسالار اعظم امیران [1] ، المختص بمزید عواطف الملک‌المنان حاکم گیلان دامت معالیه سلام موفور و تحیت غیر محصـورکه از محض عنایت فایض‌النور صدور و ظهور یابد مطالعه رفته منعکس مرآت صفوت سمات رای اصابت نمون که صورت نمای هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون[2] است آن باشد که حضرت مالک الملک که‌بیده ملکوت کل‌شیء [3] از نکایات بی‌نهایات قدرت‌شاملةالبریاتش نکته‌ای است وملیک کامل‌الملکی که تؤتی الملک من تشاء [4] از کلمات حرکات ارادات عدل و فضل سکینهٔ سکناتش گفته‌ای ، میان تاجداران طوایف و جعلکم خلائف [5] هامهٔ سعادت عمامهٔ مارا به اکلیل جلیل بهجت روای احیی ـ به‌الارض‌بعد موتها[6] ووجود

۱ـ شاید این کلمه قرینهٔ خوبی باشد که مخاطب امیره دباج است بخصوص که حکام بیه پس سید بودند ودر نامه القابی متناسب سیادت نیست .

۲ـ سورة زمر : ۹

۳ـ سورةیس: ۸۳

۴ـ سورة آل‌عمران: ۲۵

۵ـ سورةالانعام: ۱۶۵

۶ـ سورةالبقرة : ۱۶۴ـ نحل: ۶۵ـ عنکبوت: ۶۳ـ روم: ۲۴ـ فاطر: ۹ـ جاثیه :۵ـ حدید : ۱۷

موروودالخلود را به شرافت خلعت فضیلت آرای و کان فضل الله علیك عظیما [1] تشریف و تفضیل فرمود حتی ولایت کرامت عرب را که به تزاحم تـراکم زحمت وتعب چراکسهٔ ظلام جهول امصار وقراراوبه‌قول خاویة علی عروشها[2] مقول گشته بود مثلا حلب که محلب در وحلیب خیرات بود مصب انصـاب قطرات خونین عبرات مظلومین و مظلومات شده و روی چون صبح صبیح شام که از شروق شوارق اشفاق ملوك کرام به رنگ اشفـاق حمرت و حق رعایت رعیت مقام مزین ومحلی بوده اظلام ظلام اظلام آن طائفهٔ خـائفهٔ فسوق و آثام عشامه شآمت ستم‌دیدگان انام چهرهٔ انارت بهره اش را چون چهرهٔ عبوس باهر العسبوس (؟) شام ساخته و مصیر مصر که مفخر بلاد و امصار واز شعبه‌های نیل مبارك مسیل جنة تجری من تحتها الانهار[3] است‌و نام نیك انجامش در سلك جواهر کلام حضرت واهب المرام منسلك گـاه به طریق صراحت و اظهار وگاهی بروجه اشارت و اضمار است هر چند که سابق در طین پاك طینت و خاك عنبرطینتش نیل‌آب برکت مآب نیل به‌عروق اصول نخیل مواد حلاوت قند و لذات ثمرات تمرات تنزیل می کرده و از توده‌های حبوب حواصل و خرمنهای دهاقین سواحل مانند تلال رمال لالی مثال مالامال می‌شده اماچون ریاح مانعة الارتیاح جفای این مردهٔ عنده ورعد رواح از سحاب وجود اعراب باران تلخ اشك بی حساب می‌ریخت و باد سموم آه هرمظلوم شرارهٔ نائرهٔ غضب رب‌قیوم برمی‌انگیخت دربرکه‌هایش برکتی ودر حرفه‌هایش حرافتی نمانده بود وحرمین محترمین که مهبطوحی رب‌العالمین وقبلهٔ قبایل مؤمنین ومنشأ نشأة رسالت خاتم النبیین ومطاف طواف

۱ـ سورة النساء : ۱۱۳

۲ـ سورةالبقرة : ۲۶۱

۳ـ سورةالبقرة : ۲۶۸

روحانیین است که من کل فج عمیق یأتین [۱] و دیگری که مدار روح سید انبیا ومرسلین و مزار ارواح ملائکهٔ مقربین ومعنی معـانی شیرین اغانی من لم‌یزر قبری فقد جفانی است هردو در قبضهٔ چراکسی چند وحیطهٔ حکومت خسی‌اند افتاده وخدام مقامش درایادی اذی و انتقام آن ناکسان لئام به‌جان آمده بودند وهر بلده‌ای از بلاد مقدس نهاد این ممالك از بلای بلادت آن کافرنژادان هالك وهرقریه‌ای از قرای بهجت فزایش از فریه وافترای این ظالمان مظالم مسالك روبه‌خرابی‌نهاده بود هراهل حیرتی ادای کلمهٔ حیرت انتمای انی ـ یحیی‌الارض بعد موتها ـ [۲] می‌نمود تا وقتی که حضرت عزت جلت قدرته از کمان لسان مؤمنان امنا خدنگ دعـای رب اجعل هذا بلدا آمنا [۳] اصابت هدف اصابت وندخلهم ظلا ظلیلا [۴] فرمود و آن فرق ضلال بعد ازتوالی حروب وقتال‌وتتالی ضروب وحروب و نزال طعمهٔ طیورنصال ونبال و عرضهٔ تبور ونکال استیصال و پایمال مراکب مواکب نصرت مثال گشتند چنان‌که سردار ایشان که دعوای منصوری تکرار می‌کرد سر فـراز سردار شد وبعضی از عونهٔ‌دعواتش به فرمودهٔ واغرقنا آل فرعون [۵] ازغایت شتاب تجرع جرعهٔ شراب حمیم ازکف‌ساقیان‌جحیم خودرا درآب‌انداختند وبعضی برمقتضای فحوای فأخذتهم الصاعقة بظلمهم [۶] ازهیبت صدای‌هولناك طوپ وتفنگ دلیران جنگ زهره چاك وخرد خوردهٔ زهرهلاك شد و بعضی ازنجوم رجوم بنادق یکیچریان ظفرآیین که واعتدنا ـ رجوما للشیاطین ـ [۷] از معارج آسمان حیات به مدارج زمین ممات افتاد و بعضی هرچند بهر دفع

۱ـ یأتین من کل فج عمیق (سورةالحج : ۲۸)

۲ـ سورةروم : ۱۹ـ ۵۰ـ حدید: ۱۷

۳ـ سورةالبقرة: ۱۲۰

۴ـ سورةالنساء : ۶۰

۵ـ سورةالبقرة: ۴۷

۶ـ سورةالنساء : ۱۵۲

۷ـ سورة ملك : ۵

حمله جملهٔ شیران کارزار برکلهٔ بی‌مغز خود از بدور کامل الانوار سپرهای چرخی شعار کله ساختند اصابع ظفر منابع تیغهای آب دار آثار اعجاز شق‌القمر اظهار کرد وتیر تیز پیکان چون‌دونده پیکان به‌افراد اجناد اعدا طومار نامهٔ اخبارمرگ مفاجا رسانید ومردان پلنگ‌افکن وگردان صف‌شکن عساکر ظفرفر دشمن پیلتن را بر شاخ کرگدن نیزهٔ جان کن بی تکلف برداشتند. حاصلا مرة بعداخری به‌جهت آن جماعت فتنه مکیدت تفرقه یافته آخر به ابتلای مذلت طنطنهٔ وضربت علیهم الذلة والمسکنة [1] مبتلی گشته بعضی که از ضربت شمشیر دلاوران معرکه گیر خلاص یافته تبدیل صورت و تحویل هیئت کرده چون غلات آن دهاقنه هریکی فلاح مهجورالتلاح به‌هرامکنه اختفا نموده به مسامع نواب‌کامیاب رسیده همه را به قلع وقمع اوامر سالبة الترحم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم [2] مرجع ضمیرمنیر و دمرنـاهم تدمیرا [3] ساختند.

اکنون به عنایات الهی ومعجزات حضرت رسالت کاشف‌الدواهی‌به طلوع خورشید فتح قریب ظلمت وجود آن جنود عبید عنید مطرود از پیش چشم غریب ونسیب محو کرده شد ورعایای ممالک عرب وعربان مستبشرو ماجعله‌الله الابشری [4] آمدند و ریاض احوال هرغنی و عائل از ابراء وکالت وکیلان عادل معاینه دیده شد و سرکشان امرای عربان انی تبت‌الان [5] گویان رقبهٔ طاعت خودرا به ربقهٔ امرواجب المطاوعة مقیدکردند. غبارفتن ارباب احن عدوان به امطار جوی جیحون جریان مخالفان و آب تیغ آتش نشان نشانده‌گشت. درگلشن ایالت‌خاری وبه چمن عدالت خاکساری نماند مگر

۱ـ سورةالبقرة: ۵۸ ۲ـ سورةالبقرة : ۱۸۷

۳ـ سورة الاسراء : ۱۷ [در قرآن : فدمرناهم].

۴ـ سورة آل‌عمران : ۱۲۲ ۵ـ سورةالنساء: ۲۲

ظل زائل‌هستی اسماعیل لازم‌التنکیل که به‌مشیت حضرت رب‌جلیل موقوف سطوع آفتاب اندك سعی جمیل‌است ان‌شاءالله المعین .

بعد ازاین دراتمام احوال آن نیم کشتهٔ‌ضربات رجال عسکرظفرمجال همت‌عالی‌نهمت پادشاهی به‌اعانت وعنایت نامتناهی الهی‌مصروف‌ومعطوف است برذمت غیرت دینیه وعهدهٔ حمیت یقینیهٔ شما هم لازم وجازم است که به اخوان دین وخلان یقین که در اطراف آن اماکن ساکنند متفق‌الاحوال و الاراء گشته به فتح این مقالید حاضر ومهیا ومنتظر ولود موالید اللیلة حبلی باشید والحالة هذه ازاخبار و اسمار وکردار آن سردار فئهٔ اشرار آنچه به مسامع عالیةالمقدار سمت اظهار یافته‌است به واسطهٔ قدوةالاماثل زید قدره انبا و اخبار نمایند .

باقی همیشه رفعت واقبال وجاه و جلال مصون و مأمون از وصمت زوال باد بمحمد خیرالعباد وآله‌الامجاد و اصحابه الانجاد . کتب هذاالامر العالی یوم‌الجمعه سابع والعشرین من شهرآخرالجمادین المنسلك فی‌سلك شهورسنة ثلاث وعشرین وتسعمایه . *

---

* منشآت فریدون‌بیك ج١ ص ٤٣٧ - ٤٣٦ .

نامهٔ

سلطان سلیم به حاکم مازندران

مازندران درسال تحریر این نامه نه درتحت حکومت یك‌فرد واحدبوده نه حدود آن با حدود امروزی کاملا تطبیق می‌کرده است . بنابراین مراد از حاکم مازندران بطور یقین روشن نیست . ولی به نظر می‌رسدکه مخاطب این‌نامه بنابر قراین محمد آقای روزافزون است که با مشارکت خاندان مرعشی بر مـازندران حکومت می‌کرد و در این تاریخ نمایندهٔ خاندان مرعشی عبدالکریم ثانی بود پسر سید عبدالله .

علت این‌که تصور می‌رود طرف خطاب سلطان عثمانی محمدآقای روزافزون باشد این است‌که اولا مرعشیها سید بودند وبنابراین درآن روزگار باترکان سنی مذهب ارتباط وصمیمیت نمی‌توانستند داشت . ثانیاً همین امرسیادت موجب شده بود که نسبت به خاندان صفوی اخلاص ورزند و شاه‌اسماعیل‌صفوی را که خود را از آل‌علی می‌دانست گرامی و برحق شمرند ثالثاً افراد این خاندان چنان به عیش و نوش وریختن خون یکدیگر مشغول و مشهور بودندکه بعید می‌نماید سلطان عثمانی خواسته باشد علی رغم صفویه باچنان افرادی ارتباط و مکاتبه داشته باشد واز همه مهمتر اینکه خاندان روزافزون باصفویه سابقهٔ دشمنی وبااوزبکان سنی‌مذهب پیشینهٔ دوستی واخلاص داشتند .

نخستین فرد خاندان روز افزون ، اسکندر است از مردم رودبار نورکه در خدمت سید غیاث‌الدین پسرسید قوام‌الدین مرعشی می‌زیسته وسپس به‌نزدسیدمرتضی پسرسیدعلی برادرزادهٔ وی رفته و در دستگاه حکومت وی همه کاره یا به اصطلاح آن روزگاران «جملة‌الملك» شده است . پس از آن نام دوپسر اسکندر در تاریخ دیده می‌شود : بزرگتر به نام‌بهرام وکوچکتر به نام علی. این‌دو افرادی‌باکفایت

ولی بی‌آرام و زیاده‌طلب ومتجاوز بودند وبه همین جهت سرسالم به‌گور نبردند . نخست بهرام به تحریك سید عبدالکریم اول (۸۶۵ ـ ۸۵۶ ه) به دست جمعی از درویشان کشته شد وسپس علی جانشین وی به‌دست سادات بابلکانی به قتل رسید .

آقارستم روز افزون چهارمین فردی است ازاین خاندان‌که نامش در تاریخ ایران راه‌یافته است . اونیز چونان دیگر افراد خاندان خویش در خدمت سادات قوامی مرعشی‌بود ولی سرانجام برمخدوم خود شورید و اوراکشت وقلمروحکومت وی را تصاحب‌کرد . (در حدود ۹۱۵ ه) . درآن روزگار شیبك‌خان اوزبك بر خراسان مستولی شده استراباد را نیز در حیطهٔ حکومت خویش در آورده بــود . آقارستم که یارای مقاومت دربرابر قزلباشان نداشت ، باشیبانی نرد دوستی باخت واطاعت اورا گردن نهاد و حتی به صراحتی تمام در مقابل تهدید شاه اسمــاعیل پیغام دادکه دست من است و دامان شیبك‌خان . این بودکه شاه صفوی پس از قتل شیبك‌خان ، دستور داد درویش محمد یساول دست شیبك‌خان را به ساری نــزد آقارستم برد که اگر دست تو به دامان خان‌اوزبك نرسید اینك دست او در دامان تست . درویش محمد این مأموریت هولناك‌را به خوبی‌انجام داد و وقتی‌که‌آقارستم در مجلس بزم نشسته بود، دست خان اوزبك و پیغام صوفی‌کامل را به وی رسانید. آقارستم‌که درآن مجلس نشاط هرگز چنین منظره وپیغامی را انتظار نداشت چنان وحشت‌زده شدکه پس‌از چند روز دیگر درگذشت .

آقامحمد روز افزون پسرآقارستم بهترآن دیدکه دست دردامن ارادت‌صوفی کامل زند . وی به اتفاق میرعبدالکریم مرعشی متوجه اردوی شاه‌اسماعیل شد و در حوالی سمنان به پیشگاه شاه جوان صفوی بار یــافتند و به گفتهٔ حسن بیك روملو «مبلغ سه هزار تومان به رسم ترجمان قبول نمودند» وبه مازندران برسرحکومت خود بازگشتند وبه مشارکت به فرمانروائی مازندران پرداختند. اما چند سال بعد در ادای مال دیوان سستی‌ورزیدند وآثار خلاف ازاعمال واقوام آقامحمد ظاهرشد «وگردن از طوق فرمان‌برداری برتافت» .

بنابرآن ، دورمش‌خان به فرمان صوفی‌کامل باسپاهی آراسته عازم‌مازندران شد . آقا محمد قلاع‌اولاد وکلیس را ضبط کرده در مقابل قزلباشان به قلعه داری

پرداخت . قزلباشان سه‌روزه قلعهٔ‌کلیس را به قهر وغلبه متصرف شدند وبه محاصرهٔ قلعهٔ اولاد روی آوردند . ضمناً دورمش‌خان به قاضی‌جهان دستور داد که به قلعـه رفته آقامحمد را به عهد وپیمان بیرون آورد . این تدبیرسودمند افتاد وآقامحمد ازکنام خویش بیرون خزید و دورمش‌خان متوجه ساری مقرحکومت عبدالکریم‌شد و این‌کار موجب گردیدکه او از ترس سلطان‌محمدمرعشی پسر خود را با دو هزار تومان تبریزی پیش‌کش به استقبال امیر قزلباش روانه‌کند و بـا این عرض ادب و اخلاص‌حکومت خود را حفظ نماید . اما آقامحمد به‌اردوی همایون گسیل گردید وچون ذاتاً مردی سرکش واستقلال طلب وبی‌آرام بود ، درسال ۹۲۷ ه. ازاردوی شاهی گریخته بار دیگر در قلعهٔ اولاد مازندران متحصن شد .

این‌بار چوهه سلطان به‌دستور صوفی کامل باسپاه عراق و کردستان برسروی تاخت آورده او راگرفت ودر قلعهٔ لوری به‌زندان افکند وتاشاه اسماعیل زنده‌بود وی هم‌چنان در زندان بود . تااین‌که شاه طهماسب اورا آزادکرده‌وبرقرارگذشته درحصهٔ خویش درمازندران به‌حکومت منصوب نمود واو بار دیگر فرمانروای‌قسمت کوهستانی مازندران شد.

درسال ۹۳۲ عبدالکریم درگذشت وپسرش میرشاهی جای وی‌گرفت . امـا آقامحمد بعد از چندی وی‌را از قلمرو خویش بیرون‌کرد وحاکم معزول شکایت به شاه طهماسب برد وفرمان‌مجددی گرفته عازم مازندران‌گردید . ولی پیش ازآنکه به قلمرو حکومت خویش رسد ، مظفربیك ترکمان ، گماشتهٔ آقامحمد وی را در دماوند به‌قتل رسانید (۹۳۹ ه) . آقامحمد پسرمیرسلطان محمود ونوادهٔعبدالکریم راکه میرعبدالله نام داشت به‌حکومت انتخاب‌کرد. میرعبدالله دربرابرشریك‌زورمند و استقلال‌طلب خود آزادی عملی نداشت‌تا این‌که در سال ۹۵۴ آقامحمد درگذشت و حکومتی بالاستقلال برای میرعبدالله فراهم آمد.

قاضی‌غفاری درجهان‌آرا، درخصوص آقامحمد با داوری‌منصفانه‌ای می‌نویسد: «اگرچه مرتکب خونهای ناحق شد اما کریم وخیر بود . از آن جمله در چشمه الهاك‌که جایی‌مخوف است رباطی ومصنعه‌ای بنانهاد .» سپس می‌افزاید : «فرزندش

آقاسهراب اگر چه دست وپائی زد اما به جائی نرسید، این آقاسهراب آخرین فرد این خاندان است که نامی ازاو در کتب مانده است (رك: احسن التواریخ روملو ج۱۲ حوادث سالهای ۹۱۶، ۹۲۴، ۹۲۷ و ۹۵۴، عالم آرای عباسی ج۱، مجالس المؤمنین ج۲، تاریخ جهان آرا ص۹۲، تاریخ طبرستان سیدظهیرالدین مرعشی مجلهٔ یادگار سال۴ شمارهٔ ۹ ص۱۶۷ ـ ۱۶۳ .

جناب ایالت مـآب سعادت نصاب حکومت قباب جمشید نسب فریدون‌حسب مبارزالدولة والدنیا والدین حاکم مازندران حفظه‌الله و ادامه الی یوم‌الحشر و المیزان تحیات وافیات فتح آیات و تسلیمات صافیات ظفر غایات اتحاف و اهدا داشته همت پادشاهی و نهمت شاهنشاهی ما را مصروف مآرب دینی و دنیوی خود شناسند.

بعد هذا ضمیر منیر خورشید نظیر که فی الحقیقة آئینهٔ شهودالغیب از آن کنایت است مخفی نباشد که حك نقطهٔ وجود بی‌سود پسر اردبیل پر تضلیل از دائرهٔ هستی و صفحهٔ عالم در خاطر جهانبانی ما مصمم بوده است لکن محضاً جهت تکمیل و اتمام احوال دیار عزیز الاعتبار عرب تا این زمان بارادة الملك المستعان صورة تـأخیر و توقف روی نموده بود و الحالة هذه حلب وشام و غزه و قدس شریف وشهر مصر و بلدهٔ مکهٔ‌مکرمه و مدینهٔ محترمه و سایر بلاد و امصار آن دیار با کافهٔ توابع و لواحق و عامهٔ صحاری و جبال شواهق و بالجمله ممالك عرب بعنایة‌الملك الرب براً و بحراً از سواحل عمان تا نواحی بغداد مفتوح و مسخرگشت و از امراء کبار و کبراء نامدار آن دیار هرکه گردن انقیاد و اطاعت به ربقهٔ رقیت و عبودیت نهاد به انواع عنایت و مرحمت مرعی و مقبول حضرت و آنان‌که اظهار عصیان و طغیان کردند بجملتهم هدف تیر و طعمهٔ شمشیر گشتند.

حاصلا احوال ولایت عرب بر مقتضای رضاء شریف به اتمام انجامید و بعد ذلك بعنایة الله الملك المتعال به عساکر آتش شکل و دریامثال از بلدهٔ مصر کوچ فرموده و به فر وشوکت پادشاهی و یمن دولت شهنشاهی به دارالسلام شام وصول یافته و از آنجا بی توقف و تخلف عنان عزیمت عالی‌نهمت را برای دفع و رفع زنادقه و ملاحدهٔ زمان و قلع و قمع شاه گمراه ایشان به جانب دیار شرق منصرف و منعطف فرمودیم پس برهمت بی همتای آن جناب نیز ملایم و مناسب بل لازم و واجب آن است که‌پی مقدم همایون ما را مترقب و مستظهر باشند و بر مستدعای کمال اخلاص و تمام اختصاص آن جناب که به این خاندان خلافت مآب از سوالف اعوام و سوابق ایام تقرر و تحقق دارد ، در اقدام مصالح و مهام دولت همایون جد و اقدام وسعی و اهتمام نموده دقیقه رقیقه مهمل نگذارند وهرآینه جهت توسیع کفاف و معاش عساکر ظفرمآثر از شعیر و علف و آرد و عسل و روغن‌گوسفند بالجمله ازاجناس مأکولات که مهم‌اهم ومصلحت اقدم‌عسکر است هر فرد مستوفی ذخیره تدارك کرده حاضر و مهیا سازند که چون بعنایة الملك المعین اردوی جهانجوی در آن نواحی نزول یابد هرکسی از اصحاب آن ذخایر ذخیرهٔ خود را به اردوی همایون می‌آورند و به نرخ روزی بیع و شراکنند تا ایشان را تجارت و عساکر منصوره را سعت معیشت روی نماید والحاصل در اتمام مصالح و مهمات دولت جلیلةالصفات و تدارك احضار ذخائر مأکولات به موجب فرط اخلاص و صداقت اصلی و وفور اختصاص و مودت جبلی آن جناب خلت انتساب انواع مساعی و اهتمامات را مبذول و مصروف دارند و از اعلام و اخبار اخبار آن مقهور مزبورعلی‌سبیل التعاقب و التوالی به عتبهٔ علیهٔ مخلدة الاقبال ، به وساطت وسائل و ارسال خالی نباشند که انشاءالله العزیز شموس رایات جهانگشای

فتح آیات چون با آن جوانب طالع و لامع شود ،آن جناب معدلت مآب به‌انواع عنایت شاهانه مرعی و ملحوظ و [از] اصناف رعایت پادشاهانۀما بهره‌مند و محظوظ می‌باشد .

باقی همواره رفعت و اقبال وجاه و جلال مصون از وصمت زوال‌باد بنص‌النون والصاد . جری ذلك وحرر فی‌الیوم‌الخامس عشر من ذی‌الحجة المبارکة سنة ثلث و عشرین و تسعمایه . *

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص ۴۳۵

نامهٔ شاه اسماعیل به سلطان سلیمان خان
در تعزیت پدرش سلطان سلیم و تهنیت فتح رودس

هوالله المستعان سليما للمعدلةوالسلطنة و النصفة و الخلافة والحشمة والشوكة والظفر والجلال والاجلال ، سلطان سليمان خلدالله تعالى ظـلال سلطانه بين‌الخواقين و نصرجنوده واعضاده بقلع مآثر اضداد الدين و قطع دابر المشركين وقمع منابرالكفر والكافرين وظفر عساكرالاسلام و جيوش المسلمين الى يوم ينال فيه اجر العاملين .

بعد دعائی‌که فوایح قبولش شمائم نوافح رياض جنان به مشام ساكنان انجمن انس‌رساند وثنائی‌كه‌فواتح حصولش به‌نسایم نفس الرحمن از باغ عالم جان غنچه‌های چمن قدس بشكفاند تحفهٔ مجلس جنت آسا و هديهٔ محفل خلدانتمای حضرت‌خاقان جم‌جاه سكندر تمكين سليمان مكان داراآيين قدوة اكاسرالمجاهدين عمدة قياصرةالسلاطين گردانيده مشهود ضمیر اقدس و مكشوف خاطرخطيرانفس آنكه چون در مكامن خطهٔ امكان ابدع از نوع انسان كما يشهد عليه لولاك لماخلقت الافلاك متصور و ممكن نيست وهو مع سمو شأنه و علومكانه به حكم آيهٔ كريمهٔ وما خلقت‌الجن والانس الاليعبدون [1] وسيلهٔ عبادت رب‌العالمين و ذريعهٔ اطاعت شرع مبين و دين متين اند و فضل جهـاد به مقتضای كلمهٔ طيبهٔ فضل‌الله المجاهدين

۱ــ سورةالذاريات: ۵۶ .

علی القاعدین اجرا عظیما [1] مبین ومبرهن وهویدا وروشن است ومقرر ومعین که هرفتح وفیروزی که اسلام‌را برکفر وهدی را براضلال به امدادتوفیقات سبحانی واعداد عنایت ربانی ازورای حجب غیب چهره‌گشاید واز خبایای عوالم لاریب جلوه‌گرآیدسیمافتحی که به مؤدای مالاعین‌رأت ولااذن‌سمعت ولاخطرعلی قلب بشر مثل آن در ازمنهٔ سابقه و اعوام و قرون سالفهٔ عیون اعیان اولوا الابصار ندیده و گوش هوش خردمندان اهل اعتبار نشنیده و به خاطرروشن ضمیران صایب افکار نرسیده یقین که‌خشنودی خالق ارض‌وسما وسبب[سرور ؟] ارواح مقدسهٔ جمیع انبیاء وائمهٔ هدی و کافهٔ اولیا و زمرهٔ اصفیا علیهم التحیة والثنا خواهد بود و استبشار بدین نعمت جسیمهٔ عظمی وسعادت حسنهٔ کریمهٔ کبری بمصدوقهٔ یستبشرون بنعمة‌من‌الله وفضل‌لم‌یمسسهم سوء واتبعوا رضوان‌الله [2] که جابرخواطر الم رسیدگان رحلت عالی‌حضرت خاقان فردوس‌مکان‌علیین آشیان ، حامی بیضهٔ اسلام‌ماحی دابرعبدة‌الاصنام، الواصل الی اعلی غرف جنـات النعیم المنعوت من اتی الله بقلب سلیم [3] عظم‌الله تعالی معالی درجات‌السلف وابد مراقی‌قدرالخلف می‌شد این‌صورت اعظم از عید اضحی و افخم سرور بشری دانسته سعادت مآب عمدة‌العلماء العظام تاج‌الدین حسن خلیفه را که از خلفاء معتمدان قدیم‌این‌خاندان‌است جهت تهنیت فتوحات کبری متوجه قبلهٔ اقبال و محرم حریم کعبهٔ امانی‌و آمال ساخته تأکیداً لصفاء الوداد و تاییداً لصدق الاعتقاد و الاعتماد والدعا مخلدباد الی یوم التناد . *

۱ــ سورة‌النساء : ۹۷ ۲ــ سورة‌آل‌عمران : ۱۶۸ و ۱۶۵

۳ــ سورة‌الشعراء : ۸۹

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص۵۲۶ ــ ۵۲۵

جواب نامه
از رئیس الکتاب جوری چلبی

جناب امارت مآب حکومت‌انتساب ، اسمعیل‌بن شیخ حیدرالصفوی ارشده‌الله تعالی مثال شریف کشورگشای سلطانی وطغرای غرای عالم‌آرای خاقانی که غرهٔغرای صبح دولت وکامرانی وشمسهٔ رایات فتح‌آیات کشور ستانی است مشاهده رفته انها می‌رود که چون فتح مبین دین متین اسلام و طریق مستبین شریعت سیدالانام علیه افضل‌التحیة والسلام جواب کتاب‌و رد تحیت‌و سلام‌برمقتضای مضمون‌مصدوقهٔ قدیمهٔ فاذا حییتم‌بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها[1] ومستدعای ان لجواب‌الکتاب حقاکرد السلام ازجملهٔواجبات و قبیل مفروضات است درین ولا طایرخجسته خصال‌کوکبه پر واقبال اعنی مکتوب مودت مصحوب صداقت اسلوب که بفاتحة الکتاب اخلاص معنون و بمحاسن خلوص طویت و اختصاص مزین‌گشته بواسطهٔ عمدة الخواص و المعتمدین زبدة اصحاب العز والتمکین تاج‌الدین حسن خلیفه زید مجده ، در ساعت سعد و وقت خرم ، بسدهٔ سنیهٔ‌کعبه مثال وعتبهٔ علیهٔ قبله اقبال که مطاف طایفان مجموع عالم است و قبله‌گاه زایران جمهور امم سمت‌ورود یافت ونتایج کلمات طیبات ازتهانی جلوس بر سریر سلطنت وفتوح قلاع و مملکت وخصوص تعزیت رحلت اعلی‌حضرت سلطان فردوس‌آشیان خاقان جنت مکان مالك نواحی الملل ، سالك اقاصی الدول ، ناصر شعائرالاسلام

۱ـ سورةالنساء : ۸۸

والمسلمين ، قامع مآثرالفجرة والمتمردين . مصراع :

ملك نهاد وممالك پناه وملكستان .

الساكن فی اعلی درجـات جنات النعيم المتصف بمن اتی‌الله بقلب سليم[1] تغمده‌الله بغفرانه وبواه‌حيث يشاءمن‌جنانه كه درمضمون‌عزت‌مشحونش مكنون بود من‌القوادم الی الخواتم بسمع اشرف اعلی . مصراع :

اسمـع‌الله المساری دائماً .

رسيد . صورت تلقی و حسن قبول پذيرفت و چون قاصد مومی اليه شرايط ابلاغ رسالت را برموجب و قولواللناس حسنا[2] علی احسن الوجوه بتقديم رسانيد باجازت‌علية ميمون انصراف وانعطاف‌داده بدان‌صوب روانه‌گردانيد ومن‌الله التوفيق .

حق‌سبحانه‌وتعالی همواره اركان‌بناء دارالحكومة آن جناب رابحجت رعايت شرع وامتثال احكام دين ازاصول وفروع لايزال مزين ومشرف داراد بمحمد خيرالعباد وآله الامجاد الی يوم‌التناد .

جری ذلك‌وحرر فی‌رابع‌عشر من‌شهر محرم‌الحرام‌سنة‌ثلاثين‌وتسعمايه*

۱ـ سورةالشعراء : ۸۹ ۲ـ سورةالبقرة : ۷۷

* منشآت فريدون‌بيك ج۱ ص۵۲۷ ـ ۵۲۶

نامه

به عبیدالله‌خان اوزبک[1]

۱ــ عنوان نامه در نسخهٔ متن : در ترغیب به‌مصالحه از زبان بزرگی به عبیدالله‌خان ازبک نوشته شد .

به‌قیاس عنوان‌نامه درنسخهٔ خطی‌نامهٔ نامی ، نویسندهٔ این مکتوب‌همان‌منشی و نویسنده ومورخ مشهور غیاث‌الدین خواندمیر است صاحب کتب ارزنده‌ای چون حبیب‌السیر و خلاصة‌الاخبار و دستورالوزرا . نامهٔ نامی نیز از این مؤلف است و آن مجموعه‌ای است از چندین نامه و فرمان به انشاء خود او . نامهٔ آتی‌الذکر نیز دراین مجموعه است‌و علی‌القاعده به قلم غیاث‌الدین خوندمیر است خاصه آنکه غیر از سبك خاص وپخته وشیرین وی در نثرنویسی عبارت « نوشته شد » نیز این حدس را تا مرحلهٔ یقین تأیید می‌کند . بدین‌جهت برای من شکی نیست که منشی این نامه خواندمیر مؤلف حبیب‌السیر است . چه گذشته‌از دلایل مذکور ، این‌نامه در زمان وی و در خراسان نوشته شده و اگرانشاء شخص دیگری بود، خوندمیر مسلماً نام‌چنان‌نویسنده‌ای‌را به‌حکم علاقه‌وسنخیت می‌دانسته وبنابه وظیفهٔ‌تاریخ‌نویسی درحبیب‌السیر می‌آورده است .

اما این شخص «بزرگی» که خوندمیر رابه نوشتن چنین نامه‌ای فرمان‌داده است کیست ؟

آنچه مسلم است این‌که این نامه در سال ۹۲۷ یعنی در سالی نوشته شده‌که عبیدالله خان اوزبك هرات را محاصره‌کرده بود وحکومت هرات در آن تاریخ به امیرخان موصلو للهٔ شاه‌طهماسب مفوض بود و وزارت و صدارت به امیرغیاث‌الدین محمدبن امیریوسف . درمحاصرهٔ هرات ، امیرغیاث‌الدین محمد از سادات‌بزرگ و اصیل‌محافظت دروازهٔ ملك را برعهده داشت. ازلحن نامه وپختگی مطالب‌وحسن استنتاج آن چنین بر می‌آیدکه همین‌امیرغیاث‌الدین محمدکه مردی پخته‌و مجرب و سال خورده بود چنین مطالبی را به خواندمیر املاء یا القاء کرده و او نامه را بدین‌گونه پرداخته است وگرنه امیرخان که ترکی شدید و بی تدبیر و به اغلب

احتمال بی‌سواد بود ، نمی‌توانست چنین نامهٔ مستدل و ملایم و متین و معقولی از خوندمیر بخواهد . کمااین‌که در رجب همین سال ، خان‌موصلو که نفوذ و احترام امیر محمدرا درنزد مرشدکامل ومردم‌خراسان برنمی‌تافت ، وی را به‌تهمت‌ارتباط با بابرمیرزا کشت و براثر آن شاه‌اسماعیل وی‌را عزل‌کرد واز خراسان فراخواند وچند ماه بعد امیرخان درگذشت (۱۲شعبان ۹۲۸ ه.)

ای خسرو بافر فریدون فرهنگ

دارای سکندر وش جمشید اورنگ

آن به که بنای صلح طرح اندازی

دیگر نکنی سلوك در وادی جنگ

سریر سپهر نظیر خلافت و نامداری و اورنگ رفعت آهنگ عدالت و کامکاری همواره به یمن اهتمام و حسن اجتهاد خدام ذوی الاحترام عالی حضرت سلطنت منقبت سکندر مرتبت جم جاهی معالی پناهی ، مهرسپهر دولت و اقبال ، آفتاب آسمان حشمت و استقلال ، نقادهٔ دودمان سلاطین صائب رای ، خلاصهٔ خاندان خواقین کشورگشای خلدالله تعالی ظلال نصفته علی مفارق الایام و ابد مآثر خلافته الی قیام الساعة وساعة القیام از حوادث دوران و طوارق حدثان محفوف باد و دست تصرف نوائب روزگار از ذیل مکنت و اقتدار و دامان عظمت واعتبار آن قدوهٔ ملوك عالی تبار و مرجع حکام معدلت آثار الی انقراض الادوار مصروف بحرمة خاتم الانبیاء و آله الاصفیاء بندهٔ خالص النیة و مخلص راسخ العبودیة بعد از عرض محمدت و ثنا و رفع مسکنت و دعا به عرض ملازمان سدهٔ سدره انتما می رساند که چون جبلت بی حیلت این سالك طریق نیازمندی به حسب مناسبت ازلی بلکه

محض عنایت لم یزلی پیوسته بر خیر خواهی اهل اسلام و نیك اندیشی شرایف طوایف انام مقصور بوده و هست . در این ولا مخطور خاطر فاتر گشت و بر حواشی ضمیر کسیر گذشت که کلمه‌ای چند متضمن سر انجام امور دین و دولت و متکفل انتظام مهام ملك و ملت مرقوم رقم اخلاص گردانیده بدان آستان اقبال آشیان رساند و کلمهٔ کریمهٔ وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما [1] را منظور داشته به رشحات سحاب نصایح مخلصانه غبار فتنه‌ای را که درین مدت به واسطهٔ افساد اهل عناد ارتفاع یافته فرو نشاند . ان شاءالله تعالی آن عالی حضرت آن سخنان را به‌سمع رضااصغاء نمایند و به انامل محاسن اخلاق واحاسن اوصاف که‌لازمهٔ ذات ملکی‌ملکات است ابواب صلح وصفا برروی روزگار همایون‌آثار بگشایند تاسلك‌مهمات خواص وعوام سمت انتظام گیرد وجراحات‌حوادث ایام صفت التیام پذیرد. انه علی ذلك قدیر وبالاجابة جدیر .

خلافت پناها ! جلالت دستگاها ! بر مرآت رای صوابنمای و آیینهٔ ضمیر ظلمت زدای ظاهر و هویدا خواهد بود که از آن اوقات و اوان که به تقدیر سبحانی واقعهٔ امیر مرحومی نجم بیك ثانی [2] در آن جانب آب

۱ـ سورةالحجرات: ۹

۲ـ امیراحمد خوزانی اصفهانی معروف به نجم ثانی سردار سپاه قزلباش که در ۹۱۸ از جیحون گذشت و به همراهی بابر پسر عمرشیخ پسرابوسعید بسرکوبی اوزبکان شتافت ولی براثر قساوت قلب و تکبر فراوان و حکم قتل عام قرشی و صدور دستور قتل سادات در ماوراء النهر مورد کینهٔ دشمنان و نفرت دوستان و قزلباشان قرار گرفت و سرانجام در پای قلعه غجدوان مغلوب اوزبکان گردید و کشته شد .

وقوع یافته پیوسته مطمح نظر بلند اثر نواب کامیاب عالی حضرت شاهی آن است که به عزم انتقام باجنود بهرام صولت نصرت سرانجام متوجه آن حدود گردند و بر وجهی آثار تسلط و اقتدار به ظهور آورند که تشفی صدور عساکر منصور میسر شود . اما در سنوات سابقه به سبب هجوم سپاه روم امضاء آن عزیمت در حیز تأخیر افتاده بود و انکشاف جمال مقصود روی نمی‌نمود وچون در شوال [۱] گذشته والی طبیعت سلطان سلیم از صفت سلامت عاری گشته دست از تدبیر امور مملکت بدن کوتاه گردانیده و پسرش سلطان سلیمان که هنوز در عنفوان اوان زندگانی است نسبت به استادگان بارگاه سلاطین پناه موافق بلکه متابع گردید[۲]، نیت یورش ماوراء النهر در خاطر خطیر غازیان بهرام قهر تجدید یافته به جد تمام و سعی لاکلام به ترتیب اسباب آن سفر قیام و اقدام می‌نمایند و فی‌الواقع اگر این عزیمت از حیز قوت به فعل آید اشتعال آتش فتنه و فساد به مرتبه‌ای انجامد که اصلا به قطرات غمام اندیشه و تدبیر اهل عقل وتدبیر تسکین نیابد . علاج واقعه پیش ازوقوع باید کرد .

پس الیق و اولی وانسب واخیر چنان می‌نماید که آن عالی حضرت برحال عجزه و رعایا و عامهٔ برایا ترحم نموده و صلاح احوال ملازمان آن عتبهٔ سپهر مرتبه را ملاحظه فرموده همگی همت والانهمت متوجه دفع هوا وعناد و رفع اسباب جور و بیداد گردند و ایلچیان سخندان به بارگاه

۱ـ شوال سال ۹۲۶.

۲ـ بیان سیاسی‌ودیپلوماتیکی است. سلیمان متابع نشد وحتی نامه‌شاه‌اسمعیل را شخصاً جواب نداد . ولی در سیزده چهارده‌سال اول سلطنت خود به‌مناسبت‌توجه به اروپا به ایران حمله نکرد و نویسندهٔ نامه این امررا به متابعت سلیمان تعبیر کرده است .

عالم پناه ارسال داشته از حدوث وقایع سابقه مراسم عذر خواهی به تقدیم رسانیده و چون این ملتمس را که بی‌شائبه سبب آسایش عبـاد و موجب آرامش بلاد است به عز اجابت مقرون‌گردانند ، این‌مخلص نیزقبول می‌نماید که‌در باب حصول آنچه جهت فراغ بال حال اهل اسلام مدعا داشته باشند به قـدر مقدور مساعی جمیله مبذول دارد و بـه اتفاق نواب نامدار حضرت خانی[1] نوعی نماید که بناء موافقت و مصالحت بین‌الجانبین مؤکد شود و بیگانگی به یگانگی تبدیل یافته اساس اتحاد مشیدگردد و چون در این ایام خجسته آغـاز فرخنده انجام نواب کامیاب پادشاه گردون غلام بسیاری از سالکان طریق بغی و خلاف را به اصناف الطاف مستظهر و مطمئن خاطر ساخته‌اند و رایات‌مراحم واعطاف برمفارق اجانب واباعد به بهترین وجهی برافراخته‌اند ، این مخلص امیدوار است‌که آنچه دربن باب مخزون خاطر فاتر وضمیر کسیراست، چون به‌عرض استادگان پایهٔ سریرخلافت مصیررساند به سمع رضا اصغاء یابد .

امیدواری‌آنکه‌آن عالی حضرت تأمل فرمایندکه ازآن روزکه فوجی از سپاه خاقان مغفرت پناه[2] به نواحی کرمان واصفهان برده بودند وبه‌دست جرأت ابواب نزاع و مخالفت گشوده تاغایت در اطراف دیار ماوراءالنهر و خراسان چه مقدار تفرقه و پریشانی روی نمود . وچند هزار نفر بعضی به ضرب تیـغ وسنان وبرخی به سبب کثرت محنت وهوان به جهان جاودان انتقال کرده‌اند و خرابی بلاد وامصار به چه مرتبه انجامیده واگر عیاذاًبالله این‌فتنه تسکین نیابد مآل حال به‌کجا منجر خواهدشد و وزر و وبال چه درجه

۱ـ مسلما مقصود امیرخان موصلو حکمران خراسان است .

۲ـ مقصود شیبك‌خان است‌که به تاخت‌کرمان رفت و آن مناطق را به آتش و خون کشید .

خواهد داشت و به مقتضای رأی صوابنمای در اصلاح این افساد کوشیده مضمون این عریضه را به شرف قبول اقتران دهند تاعرصهٔ ملك وملت از یمن موافقت به انوار عدل و احسان آراسته شود و روضهٔ دین و دولت از خار بیداد و طغیان پیراسته‌گردد .

زیاده ازین اطناب لایق به حال ارباب آداب نیست . بنای عدل و افضال مشید باد ومسند دولت اقبال ممهد بالنبی الامی وآله الاوتاد و السلام و الاکرام *

نامهٔ شروانشاه به سلطان سلیمان
در تبریک جلوس وی و تعزیت مرگ پدرش

هو الحی الذی لایموت. خلدالله تعالی علی کافة المسلمین سیما للمخلصین ظلال عواطفه و احسانه وابد علی البرایا ایام خلافته واعوام سلطنته وامتنانه بوحدانیت و احدی که صدای ندای و الله یدعو الی دارالسلام [1] بگوش ساکنان عالم امکان رسانید و بحکمت حکمی که از شربت خانهٔ کل نفس ذائقة الموت [2] مذاق جان اهل ایمان را بشربت کل من علیها فان [3] چشانید که از استماع افول آفتاب سپهر خلافت و جهانبانی بمغرب ان وعدالله حق و از خسوف ماه اوج معدلت و کشورستانی در عقدهٔ کل شیء هالك [4] هجوم آلام و اضطراب و وفور پریشانی من کل الأبواب چنان ساحت وجود را احاطه کرده که نه حاسه را مجال ملاحظهٔ محسوسات مانده و نه مدرکه را امکان ادراك معقولات . رباعی :

در ماتم او دهر بسی شیون کرد
لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید
قمری نمد سیاه در گردن کرد

۱ـ سورة یونس : ۲۵
۲ـ سورة آل‌عمران : ۱۸۲
۳ـ سورةالرحمن : ۲۶
۴ـ سورة قصص : ۸۸

هذا غم عم بتفاصیل الاجزاء و الم الم بتباغیض الاعضاء لیکن چون قاطبهٔ خواص را ببرهان حدسی مقرر و زمرهٔ عوام را بقوت حسی مصور است که از موافق حدوث آفتاب دولتی بی‌حادثهٔ زوال ظهور نیافته وطلوع ننموده و درعرصهٔ روزگار کاخ حشمتی سربرگردون نکشیده که بنیان قویم الاساسش از آسیب فتور و اختلال مصون‌بوده باشد . برشاخسار فطرت‌گل‌رخساری نشکفته که دبور افتراق ازو بباد نداد و وجودکسی لباس هستی نپوشیده که دست قضاچاك در نگشاد . بیت :

بگلزار گیتی درختـــی نرست

که‌ماند از جفای تبرزین‌درست

اما نزد اصحاب بصیرت و اصحاب خبرت معین و محقق است که پایهٔ قدر انسانی و میزان او از آن برتر است که محــل تصرف و ترفـع و منزل آسایش و تمتـع او همین سرای فانی وتنگنای جسمانی باشد واشارت با بشارت یابن آدم خلقت‌العالم لاجلك و خلقتك لاجلی دلیلی است واضح و برهان لایح‌که مرجع و مآب آن ذات مستجمـع جمیع صفات است انالله وانااليه راجعون [۱] . بیت :

ای دل اگر از غبار جان پاك شوی

تو روح مجردی بر افلاك شوی

پس اگر طایر روح مقبل از مضیقهٔ ورطهٔ حس در فضای عالم‌قدس بال فراغت گشاید اهل بصیرت را جزع و فزع نشاید و چون طوطی جــان صاحبدلی از تنگنای نشیمن‌تقیید روی در فسحت‌سرای مواطن اطلاق‌آورد ارباب دانش راجز رضا به قضا نباید به‌تخصیص که مقر سلطنت‌وجهانداری

۱ـ سورةالبقرة : ۱۵۶

و سریر خلافت و شهریاری به وارثی گذاشته باشد و انتظام مهـام دین و دولت و التیام امور ملك و ملت در عهدهٔ اهتمام حارسی کرده که چشم آباء علوی و امهات سفلی خلفی چنان ندیده و گوش جان و جنان ساکنان عـالم ملك وملکوت آوازهٔ جهانبانی و ندای شوکت وکشورستانی بدانصفت و عظمت نشنیده . بیت :

زنده است کسی که در دیارش

مـاند خلفـی بیـادگـارش

غرض از ترتیب این مقدمات اقدام برمراسم تعزیه‌گوئی واقعهٔ هایله و حادثهٔ غم‌اندوز جان‌سوز نواب غفران مآب عالی حضرت فردوس مکانی غفران مرتبت رضوان آشیانی حشره‌الله مع النبیین و الشهـداء است و اداء تهنیت جلوس‌سریرخلافت و پادشاهی وتمکن برمسند سلطنت وفرمانروائی نواب اعلی‌حضرت خاقانی گیتی‌ستانی ظل عواطف ومراحم سبحانی آیت رحمت الهی شایستهٔ تخت و پادشاهی ، المظفر من السماء المنصور علی الاعداء .

امید که آن نور حدیقهٔ سلطنت و نور حدقهٔ خلافت و شهریـاری ، خسرو روی زمین ، حـافظ بلاد المسلمین ، نـاصر شرع سید المرسلین قالع آثار کفر وضلال قامع بنیان‌الشرك علی‌التوالی والاتصال کاسر کنایس وقاتل عبدهٔ اصنام ناصب رایات‌الدین و اعلام الاسلام ، الغازی فی سبیل‌الله المجاهد لوجه‌الله همایون ذات نیکونفس طاهر اصل‌و زکی فرع محمدخلق و حیدر دل سلیمان قدر دارا رای را تاقیام قیامت حضرت عزت‌تعالی شانه و عم احسانه برسریر سلطنت و دادگستری و مقرخلافت و رعیت پروری قائم

ومتمکن دارد وذات ملائك صفاتش از مکاره اعوام مصون وازمکایدوحوادث ایام محفوظ ومأمون باشد انه یسمع ویجیب .

اللهم کماایدته بالخلافةابده والصلوةعلی خیرخلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین آمین . *

---

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۵۲۸ ـ ۵۲۷

جواب

جناب امارت مآب طریقت انتساب شیخ ابراهیم بك دام توفیقه توقیع رفیع همایون فرخنده فال ویرلیغ بلیغ میمون مسرت مقال که ازعین عنایت فایض النور پادشاهی صدور و ظهور می‌یابد مطالعه رفته اعلام می‌رود که حالیا مقاطر اقلام فرح فزای ونوادر ارقام ترح زدای که از مکمن موالات واخلاص و مسکن مضافات و اختصاص جاری وساری شده است بوساطت قدوة الاماجد الکرام عمدة الاماثل الفخام زایر الحرمین المحترمین الحاج حسین کتبت سلامته در ارشدحالات و اسعد ساعات بدرگاه سلاطین پناه ما شرف وصول یافت وخصوصیاتی که از لوازم تهنیت جلوس میمون و فتح همایون و از مراسم تعزیت حضرت ابوت مرتبت مغفرت مشحون شهادت مقرون ، مسندنشین مقعدصدق الامن اتی‌الله بقلب سلیم [1] اسکنه‌الله فی اعلی درجات النعیم درمفهوم‌سعادت ملزومش مکنون ومکتوم بپایهٔ‌سریرعالم‌مصیر معروض خاطر انور گردانیده و من الفاتحة الی الخاتمة بملاحظهٔ خسروانه پیوست و بشرف التفات وارتضا موصول گشت وچون قاصد مزبور شرایط رسالت را بحسن ادب اداکرد ، باجازت علیهٔ همایون مقرون گشت وبازبآن جانب روانه ساخته شد . باقی زیاده اطناب ننمود .

۱ـ سورة الشعراء : ۸۹.

همواره قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق على السير الطرق ميسرباد و حال مآل ارباب وفا و وفاق على احسن الوجوه مقدرباد بمحمد خيرالبشر و آله و صحبه الاطهر و وقع ذلك فی رابع عشر محرم الحرام سنة ثلاثين و تسعمايه . *

* منشآت فريدون بيك ج۱ ص ۵۲۸

فرمان شاه اسمعیل
درباره کمال‌الدین بهزاد

۱ـ عنوان نامه‌در نسخه: نشان کلانتری کتابخانهٔ همایون به‌اسم‌استاد کمال‌الدین بهزاد نوشته .

کمال‌الدین بهزاد نام‌آورترین هنرمندمکتب هرات است . مکتبی که به‌سعی وهمت شاهزاده‌ای باذوق وخطاطی هنرمند وشاعری حساس چون بایسنقر پسرشاهرخ ایجاد شد و به خرج و توجه پادشاهی چون سلطان حسین بایقرا و وزیری چون امیرعلیشیر شاعر وموسیقی دان وهنرشناس به اوج کمال وحد زیبائی وشکوه رسید .

بهزاد مبتکرشیوهٔ نو و سبکی تازه بود ونقاشی ایرانی‌راکه دچار یك‌نواختی و رکود شده و درصورت‌سازی به خشکی وبی‌روحی رسیده بود به راهی تازه‌کشانید و درترکیب رنگها نبوغی فراوان و ابتکاری تمام ابراز نمود و در دورنما و رنگ آمیزی چمن وکوه ودرخت نیزقدرت دست وهنر و ذوق‌را به‌سرمنزل اعجاز رسانید و روحی تازه به هنر نقاشی بخشید .

مع‌التأسف از زندگانی چنین‌هنرمند بزرگی‌شرح حال جامعی دردست نیست. حتی نمی‌دانیم‌که درچه سالی دیده به جهان گشوده است . آنچه مسلم است این‌که زادگاه وی هرات بوده و در همان شهرکه درآن روزگاران مقصد اهل هنر وکعبهٔ مقصود خطاطان ونقاشان ومذهبان و شاعران و صنعتگران بود مقدمات علمی وهنری را فرا گرفت و بزودی هنرش مورد توجه مردم هنری واقـع گردید و به مجلس امیر علیشیر و سلطان حسین راه یافت . درکتاب بدایع‌الوقایع نکات‌دقیقی ازنحوهٔ آشنائی امیر علیشیر و بهزاد بیان شده است (ج ۲ ص ۹۰۸ ــ ۹۰۷) . درهرحال « به یمن تربیت وحسن رعایت امیرنظام الدین علیشیر » بهزاد « به مرتبهٔ استادی ترقی نمود » و سلطان حسین را نیز « به‌آن جناب التفات و عنایت بسیار بود . » (حبیب‌السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۵۰ چاپ بمبئی) .

اما دولت گورکانیان را روز زوال فرا رسید و اوزبکان در سال ۹۱۲ بر

خراسان مستولی شدند و هرات به دست محمدخـان شیبانی افتاد . بهزاد در این انقلابات در هرات بود و به احترام هنرش حتی اوزبکان او را محترم داشتند و سلطان اوزبك از میان صورتگران « استاد بهزاد نقاش را که مصوران هفت اقلیم سرتسلیم پیش او فرود آورده بودند » برگزید و « او را مانی ثانی لقب » نمود . (بدایع‌الوقایع ج ۲ ص ۹۰۱) با این همه بطوری که بابر در یادداشت‌های خود نوشته ، شیبك‌خان گاهی بدون جهت برکارهای هنری بهزاد خرده می‌گرفت. خان اوزبك بسیار مغرور و خودپسند بود . او خط سلطان علی مشهدی استاد مسلم خط نستعلیق وخوش نویس بلندآوازهٔ زمان خودشرا نیز اصلاح می‌کرد و برآن هنری مرد بزرگ خرده‌ها می‌گرفت .

نمی‌دانیم که بهزاد ازآن پس تاچه سالی درهرات بوده ودر چه‌سالی به‌تبریز رفته است . سال انتصاب وی به «کلانتری کتاب‌خانهٔ همایون» ۹۲۸ است و به‌نظر می‌آید که تا پایان عمر در این سمت باقی بوده و در سال ۹۴۲ ﻫ . در تبریز درگذشته و درباغ شیخ‌کمال خجندی در جنب مرقد شیخ مدفون شده است و ماده تاریخ وفات وی‌که ضمن ابیاتی چند برسنگ‌گور او نوشته شده «خاك قبر بهزاد» است یعنی سال ۹۴۲ ﻫ . (ارمغان سال ۱۸ شمارهٔ ۴ مقالهٔ آقـای احمد سهیلی خونساری) و ظاهراً امروز این ابیات پاك شده واز میان‌رفته است (مواد التواریخ تألیف جناب آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی ص ۳۶۲) .

از معاصرین بهزاد ، پیش‌از هرکس هاتفی‌جامی وی را ستوده وگفته است:

نگارنده نقاش بهزاد دست   سریر سخن‌را چنین نقش بست

وسپس غیاث‌الدین خوندمیر درکتاب حبیب‌السیر راجع به او شرحی کوتاه وکم مایه ولی پرآب وتاب آورده است . امانوشتهٔ بابر پسرعمرشیخ از این هردو ارزنده‌تر و پرمایه‌تر است . وی از هنربهزاد تمجید می‌کند واز این‌که محمدخان شیبانی بدون جهت در باب نقاشی‌های بهـزاد نظرات اصلاحی اظهار می‌کرده انتقاد می‌نماید و ضمناً خود به‌یك انتقاد هنری دقیق می‌پردازد و می‌نویسد : « کار تصویر را بسیار نازك‌کرده اما چهره‌های بی‌ریش را بد می‌کشید . غبغب اورا کلان می‌کشید. آدم ریش‌دار را خوب چهره‌گشائی می‌کرد .». درکتاب بدایع‌الوقایع

نیز، زین‌الدین محمود واصفی ازمعاصرین وی مطالب بدیعی آورده است . اسکندر بیك ترکمان در عالم‌آرای عباسی هرچند بحث راجع به « نقاشان بدایع نگار » را باشعر هاتفی جامی متضمن نام بهزاد شروع کرده شرح حال مستقلی از او به دست نداده است .

بااین حال در شرح هنر نقاشی شاه طهماسب نوشته است : « استادان نادره کار این فن مثل بهزاد و استاد سلطان محمد درکتاب‌خانهٔ معموره کار می‌کردند» و « آن حضرت بااین طبقه الفت تمام داشتند » عجبا که اسکندر بیك از شاگرد و خویش وی مظفرعلی نام برده ونوشته است : «نسبت خویشی بااستاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده » ولی از « استاد بهزاد » شرح حالی به دست نداده است .

از آثار معروف ومسلم بهزاد یکی تصاویر ظفرنامهٔ تیموری شرف‌الدین علی یزدی است. این نسخه‌که به خط سلطان علی مشهدی است روزگاری به‌کتاب‌خانهٔ همایون پادشاه پسر بابر تعلق داشته و زمانی درجزو مجموعهٔ شولتز Shultz بوده[1] و اکنون در امریکا است . دیگر نسخه‌ای است ازبوستان سعدی درقاهره ونسخه‌ای از دیوان سلطان حسین بایقرا در پاریس و نسخه‌ای از لیلی و مجنون نظامی در لنین‌گراد وتصاویری ازسلطان حسین و هاتفی‌جامی درکتاب‌خانهٔ حضرت رضا (ع) و نسخه‌ای از خمسهٔ نظامی در بریتیش میوزیوم .

خواهرزادهٔ بهزاد به نام رستم علـی از خطاطان مشهور بوده است . وی نخست درکتاب‌خانهٔ بهرام میرزای صفوی (۹۵۶) وسپس درکتاب‌خانهٔ پسربهرام‌ـ میرزا به نام ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا در مشهد به‌کتابت اشتغال داشت . از شاگردان بهزاد شیخ‌زاده خراسانی ومیرمصور ومظفرعلی پسرحیدرعلی خواهرزادهٔ بهزاد بیشتر شهرت دارند .

(رك : حبیب‌السیر ج ۳ جزء ۳ ص ۳۵۰ . رجال حبیب‌السیر ص ۲۲۲ ، بـا برنامه طبع بمبئی ص ۱۱۵ ، عـالم آرای عبـاسی ج ۱ ، مجلهٔ ارمغـان

1– Shultz Collect. Orientaliches Archiues .

سال ۱۸ شمارهٔ ۴ ص ۲۵۹ ـ ۲۵۶ ، موادالتواریخ ص ۳۶۲ ، مجلهٔ روزگار نو ج ۵ شمارهٔ ۱ و دائرةالمعارف اسلامی ذیل کلمهٔ Bihzad وکتاب راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ترجمهٔ دکتر فریار و صنایع ایران بعداز اسلام تألیف دکتر زکی حسن و بدایع‌الوقایع ج ۲ و تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج ۳ وترجمهٔ آن به نام « از سعدی تا جامی » از جناب آقای علی اصغر حکمت و کتاب خوش نویسان تألیف آقای دکتر مهدی بیانی) .

چون ارادت مصور کارخانهٔ ایجاد تکوین و مشیت محرر نگارخانهٔ آسمــان و زمین که برطبق کلمهٔ و صورکم فاحسن صورکم [1] نقش وجود غرابت نمود بنی نوع بشر در احسن صور بر صفحهٔ امکان پرداختهٔ قلـم قدرت اوست وتصویر صورت تفضیل افراد انسان برسایر مخلوقات ربانی به مقتضای و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا [2] تحریر کردهٔ انامل او منشور انا جعلناك خلیفة فی الارض [3] را بر صحیفهٔ حل کاری خورشید به خامهٔ عطارد به نام همایون اتسام ما امضا نموده واوراق سپهر لاجوردی راجهت کتابت روزنامچهٔ آثــار فتح و نصرت ما به افشان نقره کوب کواکب و جدول شنجرفگون شفق منقش و مزین فرموده لایق آن و مناسب چنان می نماید که لوح ضمیر الهام پذیر همایون که مطرح اشعهٔ انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدین‌صورت مصور باشدکه هر مهم ازکرایم‌مهمات سرکار کامرانی و هر امر ازعظایم امورکارخانهٔ جهانبانی به هنرمندی دانا و کاردانی فضیلت انتما که به طراحی ذهن باریك بین و رنگ آمیزی طبـع

۱ـ سورةالمؤمن : ۶۶ ۲ـ سورةالاسراء : ۷۲ .

۳ـ سورة ص: ۲۵ .

ظرافت آیین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تختهٔ وجود ظاهر تواند نمود و نقاب حجاب از چهرهٔ مطلـوب و مقصود تواند گشود مفوض و متعلق باشد ، بناء علی هذا ، درین ولا ، نادرالعصر ، قدوة المصورین و اسوة المذهبین ، استـاد کمال‌الدین بهزاد راکه از قلم چهره‌گشایش جان مانی خجل شده واز کلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته وپیوسته قلم‌وار سربرخط فرمان واجب‌الاذعان نهاده وپرگارمثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوارکرده مشمول الطـاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ساخته‌حکم‌فرمودیم که منصب استیفا و کلانتری مردم‌کتابخانهٔ همایون وکاتبان و نقاشان ومذهبان و جدول‌کشان و حل‌کاران و زرکوبان و لاجورد شویان وسایرجماعتی‌که به‌امور مذکوره منسوب‌باشند در ممالك محروسه مفوض ومتعلق بدو باشد .

سبیل امراء روشن ضمیر و وزرای بی‌شبه و نظیر و نواب درگاه‌عالم پناه و ایچکیان بارگاه سپهر اشتباه و مباشران امور سلطانی و متصدیان‌مهام دیوانی عموماً و اهالی‌کتابخانهٔ همایون و جماعت مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته کارهای کتابخانه را به استیفا و برآورد او رسانند و آنچه او برآورد کند به مهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید او که در باب ضبط و ربط امور کتـابخانهٔ همایون گوید عدول و تجاوز ننمایند و آنچه از لوازم امور مذکور است مخصوص بدو شناسند و مشارالیه نیز بایدکه صورت امانت و چهرهٔ دیانت برلوح خاطر وصفحهٔ‌ضمیر منیر متصور و مرتسم گردانیده به‌طریقهٔ‌راستی در این امر شروع نماید و از میل و مداهنه مجتنب و محترز بوده از جادهٔ

صدق و صواب انحراف و اجتناب نکند . از جوانب براین جمله روند و چون این حکم همایون به‌نقش توقیع وقیع اشرف اعلی منقش و مشرف و محلی گردد اعتماد نمایند . تحریراً فی ۲۷ جمادی‌الاولی سنة ۹۲۸ *

---

* نامهٔ نامی نسخه خطی کتابخانه پاریس ـ بیست مقاله قزوینی جلد دوم .

جواب مکتوب ظهیرالدین محمدبابر
از زبان سلطان محمد زمان بهادرخان به قلم خواندمیر

محمدزمان میرزا پسر بدیع‌الزمان میرزا ارشد اولاد سلطان حسین بایقرا است . تولد وی در سال ۹۰۲ در شهر بلخ روی داد و از همان لحظهٔ تولد دست تقدیر وی را درکشمکشهای سیاسی کشانید . توضیح آن‌که :

پس‌از عصیان امیر مغول ، عامل سلطان حسین بایقرا در استراباد ، و فرار وی به آذربایجان حکومت استراباد به بدیع‌الزمان میرزا قرارگرفت . وی یك چند درآن ناحیه بود که واقعهٔ لشکرکشی سلطان حسین به ماوراءالنهر جهت فتح ممالك اولاد سلطان محمود پسر سلطان ابوسعید روی داد (سنهٔ ۹۰۰) .

سلطان‌حسین ، پسر خود بدیع‌الزمان میرزا را به‌کمك طلبید و با مدد وی توانست برحصار شادمان و قندز وبغلان دست یابد وبه پاداش این نیکو خدمتی در بازگشت ، سلطان حسین « ایالت بلخ را باتوابع و ضمایم ازآب آمویه (جیحون) تامرغاب» به‌بدیع‌الزمان میرزا مسلم داشت وخود به‌هرات شتافت ودر همین مجلس استراباد را به مظفرحسین میرزا واگذاشت .

بدیع‌الزمان میرزا که تصور می‌کرد با قلمرو ، وی استراباد را نیز همچنان در دست خواهد داشت ، از این معنی رنجید و به پسر خود محمدمؤمن‌میرزا که در استراباد قائم‌مقام بود ازجانب پدر، پیغام فرستادکه دربرابر مظفرحسین میرزا به جنگ پردازد . ضمناً بدیع‌الزمان میرزا با امیرخسروشاه حاکم قندزکه اخیراً به زورگردن به اطاعت نهاده بود ، همداستان شده برپدر عصیان ورزید . برخورد پدر وپسر درسال ۹۰۲ بسیار خونین‌بود وسرانجام درناحیهٔ پیل‌چراغ بدیع‌الزمان میرزا به سختی شکست خورد وبه زحمت توانست از معرکه جان به سلامت برد . این جنگ روز سه‌شنبه ۲۹ شعبان روی نمود و شگفت این‌که فردای‌آن روز محمد مؤمن میرزا نیز به‌دست مظفرحسین میرزا افتاد. بدیع‌الزمان میرزا به‌قندزگریخت

و سلطان حسین شهر بلخ را محاصره کرد . شهر شدیداً مقاومت نمود . ولی براثر بروز قحط و گرانی ، امیرشیخ‌علی طغانی حاکم بلخ از نگهداری شهر عاجز آمد و در اندیشه بودکه مگر شفیعی جوید تاسلطان حسین وسپاهیانش را ازتسخیرشهر وقتل وغارت مردم بازدارد . درچنین زمانی ، محمدزمان میرزا به‌دنیا آمد وامیر شیخ علی از خدا خواسته ، نوزاد را در قنداقی پیچیده به عنوان شفاعت‌طلبی نزد سلطان فرستاد وبا این تدبیر شهر را از ویرانی و مردم را از قتل و غارت رهائی بخشید .

اما محمد مؤمن میرزا پس از آنکه ضمن جنگ بامظفرحسین میرزا عموی خود دستگیر شد ، بندی از نقره برپایش نهاده و به هراتش فرستادند . امیرمحمد برندق که‌مأمور رساندن‌شاه‌زاده بود، درنزدیکی هرات، وی‌را در قلعهٔ‌اختیارالدین زندانی‌کرد وخودبه نزد سلطان‌تیموری‌رفت ومراتب‌را اطلاع داد. خدیجه‌بیگی‌آغا مادر مظفر حسین میرزا که وجود محمد مؤمن را خار راه قدرت و حکومت پسر خود می‌دانست ، درهنگامی‌که سلطان‌حسین مست بود، فرمان قتل‌شاه‌زاده را از وی گرفت وهمان شبانه بادستیاران خود محمدمؤمن‌را به‌قتل رساند وصبح که سلطان‌از مستی بیرون آمد وخواست ازاجراء دستور ننگین و خونین شب‌دوشین جلوگیری کندکارازکارگذشته بود .

امیرعلی‌شیر حق داشت‌که قتل محمدمؤمن‌را درحکم قتل مجدالدین‌بغدادی، به روزگاری اندك قبل ازهجوم مغول به‌ایران‌بداند . چه پس‌از قتل این‌شاه‌زاده، سایر سران و شاه‌زادگان تیموری ، ازترس دسایس خدیجه‌بیگی‌آغا سر به عصیان برداشتند و این جنگ و ستیزهای تمام‌نشدنی بین پسران باپدر وبین شاه‌زادگان بایکدیگر چندان ادامه یافت که تیموریان را روزگار دولت به سرآمد و مـرگ سلطان‌حسین پیرو زمینگیر زوال‌دولت اولادتیموررا تسریع کرد(دوشنبه۱۱ذی‌الحجه سنهٔ ۹۱۱ ه .).

پس ازمرگ‌سلطان حسین‌میرزا ، براثر دسایس‌خدیجه‌بیگی‌آغا اخرین‌ضربه بردولت فرتوت و ناتوان گورکانی‌وارد آمد . زیرا براثر تحریکات آن زن ،

عده‌ای از امرا اصرار ورزیدند که سلطنت مشترکاً بین بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین‌میرزا تقسیم شود. این‌امر موجب شد که‌شاهزادگان‌دیگر مثل‌محمدمحسن‌میرزا معروف به کپك‌میرزا و ابن‌حسین‌میرزا و ابوالمحسن میرزا و فریدون‌حسین‌میرزا نیزدم ازاستقلال بزنند و زیربار مظفرحسین‌میرزا نروند وبلکه مانند وی، خودرا درسلطنت بابدیع‌الزمان میرزا شریك بدانند.

انجام این کشمکشها و تك‌رویها موجب شد که شیبانی‌خان در روز ۵شنبه هفتم محرم سال ۹۱۳ ه. در ییلاق مرل، در حوالی بادغیس چنان سپاه مشترك بدیع‌الزمان و مظفرحسین را درهم شکست که دیگریارای مقاومت نیافتند و هرات که تختگاه سلاطین‌تیموری بود بدست اوزبکان افتاد. جنگ مرل به‌دولت‌تیموریان پایان‌داد. چه‌پس ازآن تاریخ، مقاومت اولاد سلطان‌حسین‌درخراسان دیرنپائید. ابوالمحسن میرزا ومحمدحسن‌میرزا درمشهد وفریدون‌حسین‌میرزا درکلات به‌دست اوزبکان کشته شدند. ابن‌حسین‌میرزا نیزتاب مقاومت نیاورده به‌شاه‌اسماعیل‌صفوی پناهنده شد. مظفرحسین میرزا نیز پس از آنکه زنش را محمدخان شیبانی گرفت ودخترش مهرانگیزبیگم نصیب عبیدالله سلطان شد، در استراباد درگذشت. (در کتاب بدایع‌الوقایع شرح‌جالبی ازسقوط هرات‌آمده وهمچنین حکایت بسیارجالب و رکیکی از ازدواج زن مظفرسلطان بامحمدخان شیبانی، درحالی‌که هنوز شوهر وی درحیات بود. ج۱).

اما بدیع‌الزمان میرزا پس از آنکه روز جمعه هشتم محرم ۹۱۳ از هرات گریخت، به امید دریافت‌کمك به‌ولایت قندهار روی آورد و چون امیرشجاع‌بیك حکمران آن خطه به‌وی روی خوش نشان نداد، پسرخود محمدزمان را از سلطان علی‌ارغون که سمت للگی و اتابکی او را داشت گرفته روی به استراباد نهاد. استراباد در آن هنگام دردست فریدون‌حسین میرزا بودکه بعداز فوت محمدحسین میرزا سمت‌حکومت یافته بود. فریدون‌حسین میرزا به دامغان منتقل وبدیع‌الزمان میرزا در استرابادمستقرگردید و زنان حرم سلطان حسین نیز به جرجان آمدند وباز جمعیتی حاصل آمد وچند ماه بعدکه مظفرحسین میرزا درگذشت بدیع‌الزمان

را حکومتی بالاستقلال در استراباد فراهم گردید ولی عجب اینکه بدیع‌الزمان از آن همه اشتباهات وغفلتها وسهل انگاریها پند نگرفته بودکه باز به شرابخوارگی ومی و مطرب گروید وهنوز یك‌سال نگذشته بودکه محمدخان‌شیبانی برسراو تاخت و شاهزادهٔ سست‌رای تیموری فرزندخود محمدزمان را دردامغان نزد فریدون‌حسین میرزا گذاشته خود به شاه اسماعیل صفوی پناهنده شد .

حسب‌الامر صوفی‌کامل ، بدیع‌الزمان دروی مستقر شد ولی چون‌ازتحکمات امرای قزلباش به‌ستوه آمد ، باچند نفری از همراهان خود به‌جرجان (استراباد) حمله برد . اما اورا کاری ازپیش نرفت ونومید روی به‌سند نهاد ویك‌سال و اندی در آن‌دیار آمد و شد بی‌حاصلی داشت تا سرانجام در ۹۱۹ درخراسان باردیگر خودرا در پناه شاه‌اسماعیل‌کشید و همراه وی به آذربایجان آمد و در تبریزچون از « امر ملازمت استعفا نمود » به‌دستور مرشد کامل درشنب‌غازان متوطن شد و از دیوان شاهی هرروز هزار دینار برای مخارج وی مقرر گردید .

یك‌سال بعد ، در رجب سال ۹۲۰ سلطان‌سلیم وارد تبریز شد . بدیع‌الزمان بالباس درویشان ازکنج انزوا بیرون آمده به‌دیدار سلطان ترك رفت . سلیم او را احترام‌کرد وهمراه خود به استانبول برد وپس ازسه‌چهار ماه درآن شهر به‌طاعون درگذشت و در جنب مزار ابوایوب انصاری مدفون گردید . پیش ازآن به‌یك سال ابن‌حسین میرزا درکاشان به مرگ فجاة در گذشته بود (۹۱۹) و تنها شاهزادهٔ تیموری‌که باقی‌مانده بود محمدزمان میرزا پسر بدیع‌الزمان میرزا بود که در آن هنگام درحدود ۱۸سال داشت .

دیدیم‌که محمد زمان میرزا را پدرش نزد فریدون‌حسین میرزا در دامغـان گذاشت . اندکی بعد اوزبکان دامغان را محاصره گرفت و شاهزادگان تیموری که قدرت مقاومت نداشتند از دشمن امان خواستند. شیبانی آنان‌را امان داد.فریدون حسین میرزا چندروز بعد، بی‌اجازه به‌کنار آب‌اترك وقبایل ترکمان رفت وچنان که گذشت، سرانجام درسال۹۱۵ درحدود کلات کشته‌شد . محمدزمان‌میرزا بااجازهٔ خان اوزبك ، به‌آذربایجان رفت .

تا پیش‌آمد جنگ ایران وعثمانی ، این شاه‌زاده در درگاه صوفی‌کامل به‌سر برد . ولی چون صوفی‌کامل‌از تبریز متوجه جنگ باترکان عثمانی‌شد ، محمدزمان ازفرصت استفاده‌نموده روی به‌استراباد آورد و امرای آن‌حدود به‌پاس حقوق نعمت گورکانیان به‌دور وی‌گرد آمدند وچون پیرغیب بیك تاش حاکم استراباد از ترس گریخته بود ، خطهٔ جرجان بی‌خون‌دل به‌دست وی افتاد . اما این شاه‌زاده نیز مثل پدر ودیگرشاه‌زادگان تیموری شراب‌خوارهٔ بی‌تدبیری بیش نبود . درحکومت چند روزهٔ استراباد خودرا سلطانی بالاستقلال گمان برده به بزم نشست و د مـدت دوسه‌ماه هرصباح دربارگاه عشرت دستگاهش‌جام شراب‌ناب» دایربود وهرشام «از ساقیان گل‌اندام اقداح مدام» می‌طلبید . درخلال این‌مدت عمال دولت صفوی‌که بر اثرشکست شاه اسماعیل وسقوط تبریز وحشت‌زده و دل‌شکسته شده بودند ، ازشنیدن خبر بازگشت نومیدانهٔ ترکان عثمانی روحی‌تازه یافتند وبه امر شاه اسماعیل درصدد اخراج محمدزمان‌میرزا از استراباد بر آمدند . شاهزادهٔ نمك نشناس تیموری در برابر قزلباشان ایستادگی تمام نشان داد (روزهای ۱۵ و۱۶ شعبان سال ۹۲۰) ولی سرانجام در آق مشهد هشت‌فرسخی استراباد شکست سختی خورده گریخت و پس از چند روزی‌که درمیان ایلات مختلف از ترس شمشیر کج‌قزلباشان سرگردان بود ، چون شنیدکه امیر اردوشاه از امرای بدیع‌الزمان‌میرزا قدرتی حاصل کرده ازراه ابیورد به غرجستان رفت . امیر اردوشاه مقدم‌وی را به گرمی پذیره شد . در این هنگام غیاث‌الدین میرخوند صاحب حبیب‌السیرکه در قریهٔ پشت از قـرای ولایت غرجستان روزگـار می‌گذرانید ، به پاس حقوق دیرین خاندان تیموری با شعف تمام به نزد شاه‌زاده شتافت و شاه‌زاده او را به مـأموریتهای مهم فرستاد و او خود شرح این‌جریانات راکه به چشم دیده و به‌گوش شنیده در حبیب‌السیر به‌تفصیل آورده است .

امیر اردوشاه به پشت گرمی محمدزمان میرزا با زینل‌خان والی خراسـان مخالفت نمود وچون خبررسیدکه دیوسلطان حاکم‌بلخ شهررا به محمدبهادرلوسپرده وخود عازم درگاه سلطان‌صفوی شده در اندیشهٔ فتح بلخ افتاد. شهربلخ و ارگ‌آن به تصرف محمدزمان و امیر اردوشاه درآمد و اندکی بعد حاکم‌شبرغان وکلانتران

آن شهر کلیدهای‌شهررا تقدیم داشتند . امیر اردوشاه شهر بلخ را در اختیاربرادر خود قوام‌بیك گذاشت و شبرغان را نیز دربست به پسرعم خود امین‌بیك سپرد واین امر موجب شدکه بین‌شاه‌زاده و امیر اردوشاه رنجشی‌سخت پدید آید بطوری‌که از هم جداشدند وکمی بعدکه سربازان وسرداران اردوشاه به‌شاه‌زاده گرویدند ، وی امیر مذکوررا سرکوب‌کرده اموالش‌را برسپاهیان خود تقسیم‌کرد و وی را تعقیب نمود وبلخ را درمحاصره گرفت .

امیر اردوشاه کس نزد ظهیرالدین بابربن عمرشیخ‌بن ابوسعیدگورکانی به کابل فرستاد وکمك خواست. شاه‌زادهٔ تیموری‌که نمی‌خواست پای بابر به‌بلخ‌کشیده شود ، سخن از مصالحه درمیان آورد و قرار شدکه محمدزمان و اردوشاه یکدیگر را ملاقات‌کرده پیمان وفاداری‌گذشته‌را تجدیدکنند وبا یکدیگر به بلخ روند. اما در این ملاقات ، محمدزمان غدرکرده امیر اردوشاه را به قتل رسانید و در نتیجه قوام‌بیك نیز درهای شهررا به روی شاه‌زاده بست وبه قلعه داری نشست . شاه‌زادهٔ تیموری پس از یأس از فتح‌بلخ ، به دره‌گز رفت وچون شنیدکه بابر عاملی برای حکومت بلخ‌فرستاده وخودنیز قریباً به‌بلخ خواهدآمد ، نامه‌ای‌همراه امیرمحمد‌ـ باقربرلاس «جهت اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملك موروث» به بابر فرستاد و ظاهراً این نامه از منشآت غیاث‌الدین خواندمیر است‌که ملازم محمدزمان میرزا بوده است. بابر یکی از نزدیکان خودرا به نام شاه‌میرحسین همراه امیر محمد ـ باقربرلاس نزد محمدزمان فرستاد وبه وسیلهٔ او نامه‌ای ارسال داشت‌که یورش بلخ به مصلحت «آن عزیز برادر» بوده‌است چه در غیر این‌صورت قوام‌بیك‌بلخ رابه‌دست اوزبکان می‌سپرد . اکنون «انسب آن است‌که آن‌برادر به‌التفات خاطرعالی‌مستظهر بوده به‌بارگاه جهان‌پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت درقبضهٔ اقتدارش نهاده به طرف‌کابل بازگردیم .».

اما محمد زمـان به اغوای سید مهدی خواجه ، شوهرخواهر بـابر ، این درخواست را اجابت ننمود وپیغام‌داد : «ان‌شاءالله تعالی بعد ازآن‌که بلخ رابه‌بنده عنایت فرمایند وموکب عالی به صوب کابل نهضت نماید یراق‌کرده شرف ملاقـات خدام بارگاه عالم‌پناه حاصل خواهدکرد .» سپس عازم شبرغان شد. بابر که‌ازاین

نافرمانی سخت به‌خشم آمده بود، برسر او تاخت واثاث وبنه و به‌اصطلاح آغروق یا مرکزستاد وی‌را تصرف‌کرد . محمدزمان به‌غرجستان گریخت. امرا وسپاهیانش اورا رها کردند وپس از چندی سرگردانی ، بار دیگر به جنگ امین‌بیك حاکم شبرغان و داروغۀ سان وچهاریك رفت . امین‌بیك با همکاری امیرابراهیم حاکم‌بلخ بامحمدزمان به جنگ پرداختند. درحین‌جنگ محمدزمان دستگیرشد . امیرابراهیم اورا به‌کابل نزد بابر برد . بابر بانهایت جوانمردی و مردانگی با وی رفتار نمود ودختر خودرا درحبالۀ نکاح او درآورد وایالت‌بلخ وتوابع‌را نیز بدو واگذاشت. (۹۲۳ ه .) و محمد زمان به بلخ رفت و به‌همان سبك وشیوۀ اجداد «اکثر ایام به تجرع شراب ارغوانی مشغول گشته از تدبیر مملکت باز ماند». (احسن‌التواریخ ج۱۲ ص ۱۶۷) وهم دراین سمت ، با تمام این‌احوال ، کج‌دار ومریز کرده‌گاهی ایلچیانی نزد حکام خراسان فرستاده اظهار اخلاص وارادت نسبت به دولت‌ایران می‌نمود . تا اینکه در سال ۹۳۲ ه . بابر پادشاه درمحل پانی‌پت برسلطان‌ابراهیم لودی دست یافته هند را متصرف شد وچون هم در آن سال کسکن قراسلطان ازبك بلخ را شدیداً در محاصره گرفته بود و محمدزمان میرزا تاب مقاومت وی نداشت بابر آن شاه‌زاده را به آگره طلبید . محمدزمان به آگره شتافت و مورد نوازش قرار گرفت و بابر بدو مبلغ « بیست هزار تومان الکا عنایت فرمود . » (ایضاً ص ۱۹۷) .

بابر درسال ۹۳۷ ه. به نحو مرموزی درگذشت وپسرش همایون برجای‌وی نشست. محمدزمان‌میرزا که ذاتاً ستیزه‌جوی وبلندپرواز وپیمان‌گسل ونمك‌نشناس‌بود سر به شورش برداشت ولی بالاجبار سراطاعت برآستان همایون نهاد .

همایون تاسال۹۴۶، سراسر سلطنتش به‌مبارزه با برادران ستیزه‌جو ونامهربان خود ، میرزا هندال ، میرزا عسکری و کامران گذشت و در این سال وی عازم سرکوبی شیرخان سوری بهادر شاه شد . ولی به مناسبت طغیان مجدد برادران و مخالفت محمدسلطان خواهرزادۀ سلطان‌حسین بایقرا وی‌نتوانست بردشمن‌خطرناك خویش دست‌یابد وبه‌ناچار باوی صلح‌کرد ودوطرف یکدیگررا به قرآن‌کریم‌سوگند دادند که قصد جان هم نکنند . اما شب هنگام شیرخان با حملۀ خیانت‌آمیز خود

کوشیدکه لشکر همایون را در آب گنگ بریزد . عدهٔ زیادی از امرا و سپاهیـان همایون در رودگنگ غرق شدند ویکی ازاین غرق شدگان محمدزمان‌میرزا بود.

(برای تفصیل بیشتر رجوع شود به‌حبیب‌السیر ج۳ جزو۳ ، احسن‌التواریخ روملو ج۱۲ ، جهان‌آرا قاضی غفاری ص۲۳۶ ـ ۲۳۵ و مقدمهٔ رجال حبیب‌السیر ومقالهٔ نگارنده به نام « یادی از عظمت ایران » مجلهٔ یادگار سال دوم شمارهٔ ۱ و تاریخ فرشته) .

ای مفتخر از لطف تو شاهان جهان

فرمان جهان مطاع تو فتنه نشـان

معمور زمنشـور تـو کـاشانهٔ دل

آباد زاحکـام تو ویـرانهٔ جـان

فرمان واجب‌الاذعان و مثال لازم‌الامتثال خجسته نشان بخاتم دولت و اقبال‌مزین و بثمرهٔ‌حصول و آمال معنون دراشرف اوقات و اوان کالوحی الوارد من‌السماء شرف ورودیافته موجب افتخار ومباهات‌گردید و مضمون همایون آن‌که بانواع لطف و مرحمت مشحون‌باد فرح وسرورموفوربحریم جان وجنان رسانید.

مثنوی

ای نامه و قاصد تو بی قیـل

از وحی نشـانه گوی جبریل

زانفـاس نفیس تو بهر بـاب

انفـاس مسیح زنـدگی یاب

الحمدلله الذی انزل علی عبده‌الکتاب [1] باضعاف آن مخلص‌نوازی والطاف اصناف عبودیت وثنا و آلاف محمدت و دعا بعرض استادگان پایهٔ

۱ـ سورة‌الکهف : ۱

سریر اعلی می‌رساند وهمواره ازدیاد اسباب شوکت وکامرانی و تضاعف موجبات حشمت وجهانبانی خدام عالی‌مقام را مسألت می‌نماید . مصراع : این دعارا زهمه خلق جهان آمین‌باد .

هذا معروض آنکه این بنده‌را از مبادی ایام نشو و نما ، الی یومنـا هذا ، پیوسته بحسن اشفاق ومکارم‌اخلاق آن مرجع سلاطین‌آفاق امیدواری تمام واعتضاد لاکلام بوده‌وهست . چه‌حالابعنایت‌الله تعالی بزرگترین اولاد وامجاد حضرت صاحبقران مغفور ذات فایض‌البرکات آن حضرت است و برملازمان آستان واجب می‌نمایدکه جناح مکرمت و احسان بر مفارق بقیهٔ آن دودمان عالی شان که یکی از آن جمله این بنده است مبسوط دارند و چنانچه مقتضای طریقهٔ مرضیهٔ بندگان عتبه علیه است رعایت کمال شفقت‌و عطوفت بجای آورند تابجای کهترپروری آن مهرسپهرسروری کرّت دیگر چراغ دولت تیموری‌صفت اضاءت پذیرد و بیگانه‌ای رامجال آن نماند که‌در ممالك موروثی ثبات وقرارگیرد .

لله‌الحمد والمنه که صور این معانی درمرآت ضمیرمهرتنویر آن‌مزین تاج وسریرعکس پذیراست بناءعلی‌هذا دربن ولاهوای حدود این ولایات‌را از غبار سم‌سمند جهان‌پیما عطربیزگردانیده فتح قبه‌الاسلام بلخ‌را پیشنهـاد همت عالی نهمت ساخته‌اند و رایات نصرت آیات جهت حصول مقاصد و مدعیات این بنده افراخته ان‌شاءالله‌تعالی چون صورت فتح وظفر در آئینهٔ مراد جلوه‌گرآید اگربلدهٔ مذکورلایق دارالملك آن عالی حضرت باشداین بنده‌را مضایقه نخواهد بود وبهرطرف حکم‌فرمایند توجه خواهدنمود :

جان شیرین‌گرقبول چون تو جانانی بود
کی بجانی باز ماند هرکرا جانی بـود

والاکه خاطر دریا مقاطر ببودن آن مایل نباشند و حکومت آنرا بیکی از

خدمتکاران تفویض فرمایند امید است که این‌بنده که بحسب ارث واستحقاق بدان مناسبت بیشتر دارد والی ولایت مذکوره گردانند . بیت :

من ذرهٔ حقیر تو خورشید انوری
نبود ز آفتاب عجب ذره پروری

چون باقی احوال را عمدةالملك مبارزالدین‌محمدباقر برلاس بعرض خدام آستان آسمان اساس خواهد رسانید زیاده‌گستاخی مناسب ندید.

ضلال خلافت واقبال لایزال ممدودباد . *

* نامهٔ نامی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس .

نامۀ

غیاث‌الدین خوندمیر به ظهیرالدین محمد بابر

نویسندهٔ نامه به‌اغلب احتمال غیاث‌الدین بن همام‌الدین مشهور به خواند میر مؤلف کتاب حبیب‌السیر وچندین کتاب دیگراست دررشتهٔ تاریخ وکتاب نامهٔ‌نامی به صورت مجموعه‌ای ازمنشآت .

خوندمیر در حدود سالهای ۸۸۰ و ۸۸۱ متولد شده است . پـدرش خواجه همام‌الدین محمدبن خواجه برهان‌الدین محمد شیرازی است‌که سالها به‌امر وزارت سلطان محمود میرزا پسرسلطان ابوسعید گورکانی اشتغال داشته و مادر او دختـر میرخوند صاحب‌کتاب معروف روضة‌الصفااست‌که از خاندانی جلیل وبه شرف‌سیادت متصف بوده است . زیرا پدر میرخوند، برهان‌الدین خاوندشاه ازدست پروردگان شیخ بهاءالدین عمر عارف نـام‌آور قرن نهم بوده و خاوندشاه خود پسر خواجه کمال‌الدین محمود است‌که نسبش به سه‌پشت به سید اجل بخاری می‌رسد و سلسلـهٔ خاندان وی به‌زیدبن علی‌بن‌حسین‌منتهی می‌گردد واین خاندان چنانکه ازاشارات خواندمیر در تألیفاتش برمی‌آید ، خاندان دانش وتقوی بوده است.

مسلماً چنین محیط خانوادگی موجب شدکه غیاث‌الدین از همان کودکی به علم‌وتقوی روی‌آورد ووجود نیای‌دانشمند ومورخی چون میرخواند برآن‌باعث‌آمده که خواندمیر نیز به رشتهٔ تاریخ وادب بیشتر توجه کند تا جائی‌که تربیت عمیق و استعداد درخشان وی توجه امیرعلی‌شیر را جلب‌کرد و ظاهراً وی بیست وچهار سال بیشتر نداشت که با استفاده از کتابخانهٔ آن وزیر دانشمند هنر دوست ، کتـاب خلاصة‌الاخبار راکه نخستین اثراوست به‌رشتهٔ تحریرکشید .

خوندمیر درزندگانی اجتماعی واداری جانب بدیع‌الزمان میرزا راگرفت وتا آن شاه‌زاده در خراسان بود وی به‌خدمت او اشتغال‌داشت و بعد هم‌که محمد-

زمان میرزا چون میر نوروزی یک‌چندکرو فری در غرجستان‌نمود خوندمیر به‌پاس حق‌نعمت به «مخدوم زاده» پیوست و خدمات مهمی انجـام داد . اما وقتی وی در وادی سرگردانی به قندهار افتاد ، با اجازهٔ او ، خوندمیر از رفتن به همراه وی خودداری نمود . در سالهای بین ۹۲۷ و۹۳۳ غیاث‌الدین ظاهراً در هرات ومورد توجه امیرغیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف بوده و این امیر اورا به تألیف کتـابی بزرگ در تاریخ تشویق می‌کرده‌است و چون‌او درسال ۹۲۷ به دست امیرسلطان‌ـ موصلوکشته شده و دورمش‌خان به نیابت ازسام‌میرزا حکومت‌خراسان یافته وزیرش کریم‌الدین حبیب‌الله ساوجی باز اورا مورد عنایت قرارداده وبه اتمام‌کتاب ترغیب نموده و میرخوند نیز کتاب را در ربیع الاول سال ۹۳۰ به پایان رسانده است و نام حبیب‌السیر برآن نهاده‌تاهم یادآور تشویقات مخدوم خویش بوده وهم‌به‌موضوع کتاب اشارتی‌کرده باشد .

خواندمیر در اواسط سال ۹۳۳ عازم سفر هند شد و بعید نیست که دعوتهای بابر و دامادش محمدزمان میرزاکه هردو به مراتب فضل ودانش وصفا وتقوای وی وقوف‌کامل داشتند ، اورا به هندکشانده باشد . روزچهارم محرم سال ۹۳۵ وی‌در شهرآگره به‌دست‌بوس ظهیرالدین محمد بابر رسید ویک‌چند درکنف حمایت وی‌از رنج روزگار بیاسود تادرسال ۹۴۱ هنگامی‌که در ملازمت همایون‌پادشاه پسربابر به سرمی‌برد در شهرمندو درگذشت وبرحسب وصیت، او را در جوار شیخ‌نظام‌الدین اولیا وامیرخسرو دهلوی دفن‌کردند . وی پسری داشته به‌نام محمود که ظاهراً به هند نرفته یاپس از مرگ پدر به‌ایران بازگشته‌است . وی مؤلف‌کتابی‌است درتاریخ شاه اسماعیل وشاه طهماسب که درسال ۹۵۰ به‌نام محمدخان شرف‌الدین‌اوغلی‌تکلو آغازکرده و در۹۵۷ به پایان آورده است . ازکتاب وی به‌نام فتوحات‌شاهی‌نسخی چند موجود است ولی این کتاب هنوز به چاپ نرسیده . ریومؤلف فهرست خطـی کتب فارسی وعربی موزهٔ بریطانیا نوشته است‌که خواندمیر پسری داشته‌که ازاکبر لقب‌خانی گرفته وبه سید عبدالله‌خان شهرت یافته و در سال ۹۶۶ درکشمیر بدرود حیات‌گفته است .

ازکتب خواندمیر، غیراز حبیب‌السیر وخلاصةالاخبار می‌توان دستورالوزرا

و جلدهفتم روضةالصفا ومکارم‌الاخلاق (در بارهٔ زندگانی امیرعلی شیر) و همایون نامه ومآثر الملوك ونامهٔ نامی‌را نام برد .

(برای اطلاع بیشتر برشرح‌حال این‌مورخ و نویسندهٔ پرکار وپرارزش‌رجوع شود به‌مقدمهٔ رجال حبیب‌السیر به‌قلم نگارنده . این مقدمه خود خلاصه‌ای است از رسالهٔ پایان‌تحصیلات‌من به‌نام «کتاب حبیب‌السیر وخوندمیر»). درباب فرستندهٔ نامه سخن به درازکشید و بهتر است در بارهٔ گیرندهٔ نامه یعنی ظهیرالدین محمدبابر نیز چندکلمه‌ای نوشته شود ، هرچند بابرخودمؤسس سلسلهٔ گورکانیان هنداست و نیازی به معرفی ندارد .

ظهیرالدین محمد بابر فرزند عمرشیخ پسر سلطان ابوسعیدگورکانی است . مادرش قتلغ‌نگارخانم بود دختر یونس‌خان مغول . تولد وی در ششم محرم ۸۸۸ روی داد و عجب آنکه «شش‌محرم» خود مادهٔ تاریخ تولد اوست . پدرش عمر شیخ به مناسبت تشابه اسمی با عمرشیخ پسر تیمور حکومت فرغانه (که روزگـاری در حکومت عمرشیخ پسرتیمور بود) یافت و مرکز فرمانروائی وی شهر اخسیکث بود و به اصطلاح آن روزگار « اخسی » . در سال ۸۹۹ این شاهزاده از بـالای بام کبوترخانه به‌زمین افتاده درگذشت و ظهیرالدین محمد بابرکه درآن‌هنگام یازده سال بیش‌نداشت به‌جای وی نشست و پدرش عمرشیخ در حین مرگ سی‌وسه‌ساله‌بود.

از آن تاریخ این مرد سخت‌کوش باهوش و دلیر در مبارزات تمـام نشدنی خود با خویشان وسپس بااوزبکان افتاد وچون باهمه‌کوشش وجهدی‌که جهت تسلط برماوراءالنهر وحفظ ملك موروث‌کرد توفیق نیافت به‌ناکامی روی به صوب کابل و قندهارآورد واندك اندك پای‌به‌خاك هند نهاد و سرانجام‌درسال ۹۳۳ سلطان‌ابراهیم لودی را در محل پانی‌پت شکست داد و اورا به قتل رساند و برسرزمین هند تسلط یافت . وی بنیان گذار سلسلهٔ گورکانیان هند یابه اصطلاح اروپائیان «مغول‌کبیر» است‌که تاسال ۱۲۷۵ هـ. یعنی بیش ازسیصدوچهل سال برهند فرمانروائی کرد و از آن سلسله مردان بزرگ و ارزنده‌ای چون اکبر و اورنگ زیب به تاریخ‌جهان عرضه شدند .

درسال۹۳۷ بابرناگهان درگذشت (رك: مقالهٔ‌نگارنده‌شمارهٔ اول‌سال ۲مجلهٔ

یادگار) . وفات او روزششم شوال اتفاق افتاد وباز عجب آنکه «شش‌شوال» ازسال مرگ وی حکایت می‌کند .

بابر مبارزی خستگی‌ناپذیر ، سیاستمداری توانا وادیبی‌ظریف وهنرشناسی دقیق ونویسنده‌ای موشکاف و منصف بود . یادداشتهای اوکه به‌نام بابرنامه چاپ و به‌انگلیسی نیزترجمه شده نمودارکمال دقت وذوق سرشار هنری اوست.

فرمان ظفرنشان عالی‌جاهی

منشور جهان مطـاع شاهنشاهی

چون‌مهرزاوج‌عاطفت‌کردطلوع

شدموجب افتخار دولت‌خواهی

نشانی به‌سان آفتاب تابان‌منور زاویهٔ‌مهجوران خاک‌سار وفرمانی‌مانند اخترنورافشان ضیابخش کاشانهٔ بندگان بی‌مقدار درزمانی‌همایون و ساعتی به سعادت مقرون ازافق خلافت و سروری ومشرق عنایت و ذره‌پروری طلوع نموده ازپای فتاده‌ای راکه جز وصول بدان آستان اقبال‌آشیان مرادی‌ندارد به‌دست مرحمت ازخاک برداشت و از دست‌رفته‌ای راکه بغیر مدح و ثنای خدام درگاه سپهر ( ) سر ذلت به اوج عزت برافراشت.

فرمان همـایون تو مانندهٔ مهـر

بر اوج کرم نقاب بگشود زچهر

برداشت به‌دست لطف‌ازخاک مرا

زان‌سان که‌زفخرسود فرقم‌به‌سپهر

اشارتی که درباب توجه این بی‌بضاعت به جانب درگاه عالم‌پناه مرقوم قلم عنایت‌گشته بود چنان اقتضا <می> نمودکه فی‌الحال سراز قدم ساخته بلکه مدهوش وار سر ازپای نشناخته‌احرام طواف آن کعبهٔ امانی و آمال‌بندد

و لبیك زنان پای درراه نهاده بعداز قطع بوادی مباعدت به سدنهٔ سدهٔسدره منزلت پیوندد . اما به واسطهٔ بعضی از موانع که نواب کامیاب به عـرض خواهند رسانید ، روزی چند حصول آن مأمول در حیز تأخیرافتاد و ورقی چندکه در ترجمهٔ بعضی ازصحاح اخبار سیدابرار اخیار صلی‌الله علیه‌وآله‌الاطهار مرقوم‌خامهٔاین شکسته‌گشته وعنوان آن ازذکر اسامی القاب‌ملازمان بلند جناب درزیب وزینت ازصحف سایراهل فضل وشرف درگذشته‌به‌نظر انور فرستاد . امید آنکه آن اجزاء به‌عین عنایت ملحوظ گردد و از حسن رعایت محظوظ‌گردد والامرالمطاع اعلی وارفع .*

* نامهٔ نامی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس .

نامهٔ سلطان سلیمان به حاکم گیلان
در استعلام از خبر مرگ شاه اسماعیل صفوی

والاجناب امارت‌مآب عزت‌نصاب دولت‌مآب رفعت‌قباب معدلت اکتساب مکرمت‌انتساب ، ساحب اذیال المجد و الوقار ، صاحب دلایـل العز و الافتخار ، ناسج دروع‌الانصاف ، ناسخ فروع الاجحـاف ، مستعبد الاحرار بالبر و الاعطاف و مستبعدالجور والحیف و الاعتساف ، المختص بمزید عواطف‌الملك‌الخفی‌الالطاف حاکم گیلان حسام‌الدین دام اقباله و زیداجلاله سلام موفور وتحیت غیرمحصور که از محض عنایت لامع‌النور پادشاهی صدور و ظهور می‌یـابد مطالعه رفته به ضمیر منیر مهرتنـویر که فی‌الحقیقة آیینهٔ شهود از آن‌کنـایت است روشن و مبرهن می‌گردد که از سوالف ایام و سوابق اعوام جهت تقویت دین مبین اسلام و تمشیت شـرع شریف سیدالانام علیه‌الصلوةوالسلام‌حك وجود بی‌سود پسراردبیل پرتضلیل به اظفار تیغ ظفرنگار ونصرت‌شعار از دائرهٔ هستی وصحیفهٔ عالم درخاطر عاطر جهان‌بانی مقرر و مصمم می‌بود . لاجرم برمقتضای نیت سابقهٔ شاهانه ومستدعای همت لاحقهٔ پادشاهانه به‌جناب نعم‌المآب حضرت عزت ، عزت عزته ، توکل وبه معجزات خواجهٔکاینات علیه افضل‌الصلوات توسل نموده با یمن و اقبال وعز و اجلال و عساکر نصرت مظاهر دریامثال عنان عزیمت عالی‌نهمت را برای دفع و رفع آن سرخیل زنادقهٔ غدار وپیشوای‌ملاحده و اشرار به جانب دیار مشرق منصرف و منعطف فرموده بودیم و حالیا به

مسامع علیه ، اسمعهاالله‌البشایر ، دائما متواتر و متوالی از بندگان وثیق و واردان طریق خبری به مرتبهٔ تحقیق رسیده که بر موجب مضمون حقیقت مقرون من‌سل سیف‌البغی قتل به آن منبع فتن و بی‌راهی ومجمع ضلالت و تباهی مقهور قهرالهی گشته و جان خبیث را به مالکان جهنم سپرده است و من‌القدیم الی هذاالزمان کیفیت کمال محبت و اخلاص وثبوت تمام‌صداقت و اختصاص آن جناب خلت انتساب به صدق نیت وصفای عقیدت نسبت با این درگاه خلافت منزلت وحسن اجتهاد و مردانگی او درراه دین پروری و مخالفت بااعدای ملت پیغمبری از مخلصان‌معتمدعلیه و متخصصان‌موثوق‌به مرة بعد اخری و کرة بعد اولی مسموع آذان اذعـان و ملحوظ ضمیرمنیر نواب عالی شأن شده و مرابطهٔ عنـایت علیهٔ پادشاهانه و مخالطهٔ همت جلیهٔ خسروانهٔ مانیز نسبت با آن جناب صداقت‌مناب به نوعی استحکام و التیام یافته است که با وجود بعد بین اورا ملحوظ عین عنایت انگاشته در عـداد ارکان دولت منصور و غیبت اورا درحکم حضور داشته‌ایم و لهذا در این ولاکه عنان عزایم خدیوانه جهت‌احکام احکام‌دین مسلمانی‌وتنظیف وتطهیر ممالک‌ایرانی از اوساخ وجودات توابع‌ولواحق آن مقهور ومردودشیطانی بدان صوب تصمیم‌یافته است برذمت همت‌بی‌همتای آن‌جناب دیانت نصاب نیز ملایم ومناسب بل‌لازم وواجب آن‌است که من کل‌الوجوه برمقدم‌همایون ما مستظهر ومترقب شده موجب فحوای بشارت مؤدای الفرصة مرنة صیف ومرور طیف فرصت را غنیمت دارند وچنانچه سزاوار به شأن مردانگی و سپهداری ولایق به‌نام وننگ و محمدت‌گزاری باشد درآن جانب یومافیوما به ظهور رسانند و برطریق مستبین جاهدالکفار و المنافقین [1] به قدر مقدور مراسم سعی واجتهاد ظاهرگردانند وبه‌هرنوع که‌توانند و لایق‌دانند درتنقیص

۱ـ سورةالتوبة : ۷۴

ملك‌ومال واهلاك اعوان ورجال ضلالت‌مآل آن‌ملاحده و زنادقه کوشش‌تام واهتمام تمام نمایند و دراتمام مصالح ومهام دولت ابدپیوند روزافزون جل اقدام وجهد تمام بذل وصرف کرده‌دقیقهٔ رقیقه‌ای‌مهمل‌نگذارند و به‌هرصورت که متصور تواند بود، از طریقهٔ آمد شد رسل و رسایل و اعلام مطالب و مسائل متعاقب ومتوالی خالی نباشندکه ان شاءالله الاعز چون شموس‌رایات نصرت‌آیات خسروانه درآن نواحی طالع و لامع گردد آن جنـاب کریم لایق‌التکریم به صنوف عنایات جمیلهٔ پادشاهانه مرعی وملحوظ و به اجناس رعایت جلیلهٔ شهنشاهانه بهره‌مند و محظوظ باشند و مراتب عظمی و مطالب علیا درمساند دین ودنیا سرافراز خواهیم داشت و رتبهٔ جاه وجلال او را به اضعاف مرتبهٔ آبا واجداد او برآسمان رتبت و عزت خواهیم برافراشت . چنین ملاحظه نمایند.

باقی‌همواره رفعت‌واقبال از وصمت زوال‌مصون بنص‌النون والصاد.

جری ذلك وحرر فی‌اواسط شهر رمضان المبارك سنة ثلاثین وتسعمایه . *

---

* منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۵۴۱ — ۵۴۰

فهرست‌ها

فهرست اعلام

الف

«ب»

«پ»

«ت»

«ج»

«ص»

«ط»

«ظ»

«ع»

«ه»

«ی»

فهرست

قبایل ، خاندانها ، دول . . . .

«آ»

«الف»

«ب ـ پ»

«ت»

«چ»

«خ»

«د - ذ - ز»

«س - ش»

«ص - ع - ق»

«ک - گ»

فهرست اماکن

«آ»

«الف»

«ب»

«پ»

«ت»

«ج»

«چ»

«ح»

«خ»

«د»

«ن»

«و»

«ه»

«ی»

فهرست

کتب و مجلات و ...

«آ - الف»

«ب»

«ت - ث»

«ج - ح - خ»

«د»

«ر - ز»

«س - ش»

«ص - ض»

«ط - ظ»

«ع»

برخی از آثاری که انتشارات زرین منتشر کرده‌است

حدیقة‌الشعرا (ادب وفرهنگ درعصر قاجاریه) ۳جلد دکترعبدالحسین نوائی
اسناد ومکاتبات شاه‌عباس ۳ جلد دکترعبدالحسین نوائی
شرح سودی برحافظ ۴ جلد خانم عصمت ستارزاده
خاطرات واسناد ظهیرالدوله ایرج افشار
منافع انگلیسی‌ها درخلیج‌فارس دکترامین ترجمه: علی‌میرسعید قاضی
نان وشراب: اینیاتسیوسیلونه ترجمه: محمد قاضی
نظری به‌طبیعت واسرارآن » » »
سقوط قسطنطنیه میکاوالتاری ترجمه ذبیح‌اله منصوری
سینوهه پزشك فرعون میکاوالتاری » » »
سفرنامه ماژلان دی‌لومبارد » » »
عارف دیهیم‌دار جمیزداون » » »
پطرکبیر رابرت‌ماسی » » »
شاه‌جنگ ایرانیان درچالدران وبونان ترجمه: ذبیح‌اله‌منصوری
گنج‌دانش به کوشش دکترمحمدعلی‌صوتی- جمشید کیانفر

آثاری که زرین منتشر می‌کند

الاخون والاخون	ایوان‌وازوف	ترجمه: محمدقاضی
بردگان سیاه	گابریل‌آنستوت	ترجمه: » »
تاریکترین زندان	ایوان‌اولبراخت	ترجمه: » »
ژانی‌گل	ابراهیم‌احمد	ترجمه: » »
حلقه سوم	کوستاس‌تاکسیس	ترجمه: » »
نبردی مشکوك	جان‌اشتاین‌بك	ترجمه: » »
ماردربتکده‌کهنه		دکترباستانی پاریزی
کولی‌ها	زاهاریا استانکو	دکترمحمدعلی‌صوتی
شادکامان دره‌قره‌سو		علی‌محمد افغانی